History 2nd

تاریخ حفیظ اللہ خانی

موسوم

بشرف نامہ

تالیف

محمد اولیا النائطی الشافعی المخاطب

بخطاب محمد حفیظ اللہ خاں بہادر حافظ یار جنگ

بہ تصحیح و تحشیہ

از

سید محمد فضل اللہ صاحب ایم۔اے۔ایل۔ٹی

پرنسپال گورنمنٹ آرٹس کالج

اوٹمنڈ

در سنہ ۱۳۸۰ھ۔ ۱۹۶۱ء چاپ شدہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

فہرست کتاب شرف نامہ الموسوم بہ تاریخ حفیظ اللہ خانی

شمارہ	عنوان	صفحہ
۱۱	ذکر جشن سالگرہ نواب رحمت مآب بطریق اجمال وبیان صورت پذیری نوکری راقم وتقرر خدمت اتالیقی جناب صاحب زادۂ عظیم الشان عظیم جاہ مع دیگر احوال۔	۶۰
۱۲	بیان بعض کوائف حمیت جناب نواب رحمت مآب ودیگر چند رویداد و فوائد آں۔	۷۶
۱۳	بیان صفات حمیدہ واوصاف برگزیدہ جناب نواب رحمت مآب وذکر کتخدائی ہر دو صاجزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان (کہ بکدام سن وسال جلوہ ظہور نمود)	۹۲
۱۴	شرح وصول شرف اختصاص باین راقم آثم ازجناب نواب رحمت وذکر وفات آنجناب رحمت انتساب۔	۱۰۵
۱۵	بیان واقعاتیکہ بعد چہلم نواب رحمت مآب روداد وشرح کیفیاتی کہ ہنگام فرحت انضمام اجلاس فیض اقتباس جناب نواب اعظم جاہ برمسند ریاست بوقوع آمد۔	۱۱۷
۱۶	بیان بہ حال داشتن نواب ما معمولات وقت نواب رحمت مآب تا انقطاع رشتہ حیات فیض آیات خود ودیگر سوانحات واقعہ سال اول جلوس میمنت مانوس۔	۱۲۴
۱۷	بیان وصول خط نواب گورنر جنرل بہادر از بنگالہ وضیافت نواب گورنر ہانربل سارتامس منرو بہادر وغیرہ وورود نامۂ بادشاہ انگریز بہادر درباب استقلال مسند نشینی نواب ما۔	۱۲۸
۱۸	احوال نصب قبہ طلائی بر مینار مسجد والاجاہی وکیفیت وصول	

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ حفیظ الله خانی

۱۳۵۴ هجری

حمد بیحد اعظم السلاطین لاریب و احکم الحاکمین بےعیب را سزد که مملکتش مصئون از صدمهٔ زوال است و سلطنتش مامون از لطمهٔ انتقال . از بندگان خود هر کرا خواهد بنوازد و مطابق فرمان جلیل الشان "تعز من تشاء" علم عزت و اعتبار او را در چار سوی روزگار افرازد و چون اعدای قوی دست در پیٔ اضرار و کسر اعتبار او شوند بحکم "فالله خیر حافظاً" او را در کنف حمایت خویش داشته از مضرت آنها محفوف و محفوظ دارد و اگرچه او ظاهر بهیچ وجه وسایط رفاه دنیوی نداشته باشد مصداق این مقال صدق مآل حال معصیت اشتمال انجامد جناب ایزد متعال است که پس ازین نیز بکارد جل جلاله و عم نواله فله الحمد و الشکر و نعت بیعد سیدالمرسلین و خاتم النبیین را زیبد که هرگاه حضرت شاهنشاه علی الاطلاق

زیب افزائ سریر جلالت مصیر سلطنت آفرینش فرمود ، فرمان ذی شان مبدئیت کل وجود بنام نمایش آراستہ ، و طغرای غرای مظہریت اسمای شہود باسم ستایش پیراستہ منصب مدارالمہامی دیوان شفاعت روز قیامت و خدمت نظامت کارخانہ آخرت فیض استدامت از بارگاہ کبریا جاہ خود بہ آن صاحب مقام محمود کرامت نمود بلاشک ابوالبشر و انبیاء دیگر ہنگام حشر سایہ نشین شاد روان لوائ عظمت نوالش شوند ، و سایر امم بر جای استشفاع ، بحضور رحمت معمور آوردند ، صلوات اللہ و علی آلہ الطاہرین و اصحابہ الراشدین ما طلعت الشمس و سطعت القمر۔

امابعد این نیازمند راجی بارگاہ کبریا موسوم بہ محمد اولیا النایطی الشافعی القادری المخاطب بخطاب محمد حفیظ اللہ خان بہادر حافظ یار جنگ عفا اللہ عنہ حالات واقعۂ خود و بعضی از کیفیات خصوصیت آیات و شرایف عنایات را کہ خداوندان نعمت بقلاوزی ہیمن بیہمال مبذول حال این دولت خواہ قدوبیت[1] سگال فرمودند از ہزار یکی و از بسیار اندکی بسبیل یادگار بدستیاری قلم صدقت انگار بر صفحات کاغذ کافوری عذار ثبت نمودہ این اوراق را کہ تاریخ حفیظ اللہ خانی است موسوم بشرفنامہ ساخت و دران بشمۂ از کذب و افترا کہ شیوہ کوتہ فطرتان ہرزہ گوش و شیمۂ پست ہمتان باد فروش است نہ پرداخت ؎

صوابی گر نماید کن دعائی — بکن اصلاح گر بینی خطائی

(۱) فدویت (آ)

ازانجا که درین اوراق ذکر روسا و امراء کرناتک وغیره از نواب
عظیم الدوله والاجاه تا نواب غلام محمد غوث خان والاجاه سلمه الله
وابقاه از اول تا آخر بلفظ نواب دایر و ملزوم است برای فهم
قاریان و تفرس ناظران و امتیاز هر یکی از اسمای این نواختگان
ایزد سبحان علامات جداگانه دران مرقوم هر جا که (ق ۲ الف)
نواب رحمت مآب یا نواب فیض انتساب یا نولب معلی القاب یا
لفظی دیگر باستنباق لفظ نواب ترقیم یابد مدعا از نواب عظیم الدوله
والاجاه باشد و هر جا که لفظ نواب بانضمام کلمهٔ ما مثل نواب
عالیجناب ما یا نواب معلی القاب ما یا نواب ما یا فقط رضوان
مآب یافته شود مقصود از نواب اعظم جاه والاجاه باید انگاشت
و از نایب مختار مقصد از نواب عظیم جاه دام اقباله باید پنداشت
و هر جا که بلفظ نواب حال یا نواب سلمه الله و مانند آن بکلمهٔ
دعائیه بنظر آید اشاره به نواب غلام محمد غوث خان والاجاه انگارد
و از خانموصوف ایما به ممتاز الامرا پندارد وَمِن هُنا اشرع فی المقصود

بیان ولادت این بندهٔ کمترین حضرت ربّ العالمین و کیفیت وارد شدن والد ماجد از قصبهٔ ادگیر به صوبه نیلور و ازانجا به مدراس صانها الله عن اشرار الناس و روداد دیگر امور

بر ضمیر صفا تخمیر حق پسندان راست گفتار که چون صبح
صادق همواره دم از صدق میزنند پوشیده مباد که والد ماجدم

محمد حسین اتالیق نواب عظیم جاه دام اقباله در سال یکهزار و دو صد و چهار هجری از جناب سید عبدالقادر خان صاحب مرحوم و مغفور جاگیردار قصبهٔ ادگیر قریهٔ مسمی بنورپاڑ من محال قصبهٔ مذکور بطریق اجاره گرفته بود و درآن قریه پنجم شعبان روز چهارشنبه تولدم صورت بست و از جناب والدم مادهٔ تاریخ ولادتم فقط لفظ "چراغ" بظهور پیوست و تا پنج شش سال همانجا نشو نما یافتم و بعد دو سال و شش ماه از تولدم برادرے متولد شده قریب بایام مکتب رسیده بود که والدم را برهمی معاملات دیهات روداد ازین سبب والدم مرا با والدهٔ ماجده وغیره به نیلور فرستاد تا دو سه سال درانجا اقامت وزریدم درین عرصه والدم از آنجا به نیلور تشریف آورده رسم مکتب من که از ممر وفات جدهٔ مادریم تعویقی بادایش راه یافته بود. با رسم مکتب برادر مذکور مودی ساخت، و مرا تیمیناً نزد حضرت شاه نظام الدین صاحب خلیفهٔ جناب کریم الله شاه صاحب قدس سرهٔ که مرشد والدم بودند آغاز تعلم حروف مفردات یعنی الف بے تی کنانید- غرض تا سکونت نیلور چیزی از جزء الحمد نزدیک حضرت ممدوح خواندم بعد ازان والدم باز به ادگیر رفته از جانب سید عبدالقادر خان صاحب مغفور مبرور عامل قریه شد و متعلقان را از نیلور طلبیده نزد خود دران قریه داشت و تا بودن آنجا ربع قرآن شریف از والد ماجدم و میران صاحب نامی برادر مولوی محمد صاحب باشندهٔ ادگیر که بحصول زر تنخواه خود

آمده نزد والدم مهمان بود آموختم - بعد ازان باز برای شادی عم خود با والدهٔ ماجده و جدین وغیره متعلقان به ادگیر رفتم و در آنجا که تخمیناً سکونت دو سال دست داد نزد زوج عمة ام مابقی قرآن شریف باتمام رسانیدم - شاید دران وقت سن من ده دوازده سال بود و عسرت لاحق حال - پس ازین والدم بوجوهات چند در چند از خان صاحب (ق ب ۲) ممدوح قطع علاقه کرده و مارا درانجا گذاشته به نیلور آمد و از شیش گیری راو که از طرف نواب عمدة الامرا والاجاه صوبه دار آن جا بود قریهٔ باجاره گرفت، و ما متعلقان را از ادگیر طلبیده نزد خود داشت درین عرصه کتاب کریما و عقاید جامی بے تقید احدی و چند نسخهای خرد از چند بزرگان مثل جناب میران صاحب مشایخ و مولوی امین الدین صاحب و طاهر صاحب وغیرهم که خدائے تعالی این همه را بیامرزد خواندم دفعتاً بخاطر والدم این معنی خطور کرد که به مدراس رفته بوساطت عالم همه دان ، فاضل ذی شان ، کامروای مستمندان، منتخب قوم نایطی، شرافت و فضیلت نشان، ممدوح فصحائے عرب، دبیر مراسلات بطحاء و یثرب، معزز امرای هم عصر، مشیر امیر فراست اثر، ادیب با عز و جاه، جناب مولینا مولوی باقر آگاه که با والدم برادری از طرف مادر خود که مادر حضرت معزی الیه و جد من باهم برادر و خواهر حقیقی اند داشت تعلقهٔ از صوبه دار نیلور باید گرفت، تا پیش صوبه دار عزت و اعتبار زیاده شود - چنانچه پیش ازین نیز

به سفارش نامه جناب مولوی صاحب معزی الیه در پیش دستی و نیابت حافظ احمد خان صاحب مرحوم چند روز در کنکور بود ناگاه صورت برهمی معاملات خان صاحب موصوف به ظهور رسید و کار والدم نیز رو به نقصان کشید الغرض والدم راهی مدراس شده قریب نصف مسافت مقصد طی کرده بود که خبر انتقال نواب عمدة الامرا والاجاه مرحوم و جلوس تاج الامرا بسمع درپیوست - و درآن وقت اتفاقی عجیب صورت بست که شیش گمری را و به نهج گریز بتصور اینکه مبادا مخالفی بکار خود مامور گشته خفتی و ذلتی رساند بعجلت تمام میرفت و با والدم دوچار شده بیان استحسان عزم هذا نموده گفت که انشاءالله تعالی بعد وصول ما و شما بمدراس مهام مضمره شما بخوبی تمام سرانجام خواهد یافت و دقیقه از دقایق سعی درباب انجاح مرکوزات شما فرونخواهم گذاشت القصه همچنین مکالمهٔ فرد(۱)زانه بر زبان رانده پیشتر شتافت و والدم متعاقبش از زبان منهیان که عبارت از رهروان و رهگذران است اخبار مختلفه که نسبت جای نشینی نواب متوفی گاهی بحسام الملک و گاهی بتاج الامرا و گاهی بنواب عظیم الدوله والاجاه می نمودند سمع کنان بعرصه ۳ چهار روز داخل مدراس شده در خانقاه مسجد میلاپور نزد خالم جناب محی الدین صاحب خوشنویس از تعب راه آسود و دید که درینجا همگی مردم از رهگذر رفتن ملک کرناتک بتصرف ارباب حکومت کمپنی و عدم تقرر جانشینی بنام کسی از دودمان والاجاهی که شایستهٔ این سراسر افاضت باشد سیماب وار بیقرار و پریشان و

(۱) فرورانه (ما)

از تمنای جلوس میمنت مانوس شخص لایق کفیل رفاه خلایق که بدایع
و دایع حضرت خالق اند طالب امان و رفاهیت جویان هستند
(ق ۳ الف) و هر یک ازین خاندان بی سر و سامان تفوق بر دیگری
نموده سر از گریبان زیاده[1] سری و خود نمائی که شیمهٔ مذمومه دور
گردان جادهٔ خبرت و دانائی است برآورده موشک دوانی مراسلات
نهانی جهت کامرانی و مسند نشانی خویش پیش گورنر صاحب آن زمانی
اعنی نواب ریٹ هانربل اڈوارڈ لارڈ کلو صاحب بهادر میدارد و
ازراه خودبینی مطابق این بیت

مهر درخشنده چو پنهان شود
شپره بازیگر میدان شود

خود را در تمام خاندان منتخب و مستحق این امر جلیل القدر می انگارد
ازانجا که تقدیر ازلی بران رفته بود که نواب والاجاه امیرالهند مدارالملک
عظیم الدوله عبدالعلی خان بهادر شوکت جنگ سپه سالار را که بعد رحلت
والد ماجدش نواب امیرالامرا علیه الرحمة والرضوان عم بزرگوارش نواب
عمدة الامرا والاجاه از راه عداوت قلبی که با برادر ممدوح خود
میداشت بخلاف حکم "لَا تَزِرُوا وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی" کاربند گردیده
آن خدیو ارجمند را تا چند سال در زوایه خمول و کنج بے اعتباری
و حمیت حضرت غیور علی الاطلاق و حامی هفت طبق و نه طاق
در تموج آمده پس از وفات نواب عمدة الامرا والاجاه دفعتهٔ
پی نزد و درخواست مسند ریاست کرناٹک را بجلوس فیض مانوس

(۱) زیاده سری (ما)

آن مورد اقسام کلفتهای مالایطاق و مشمول اصناف تکلیفهاے مالایفاق بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سال یکهزار دو صد و شانزده هجری آراستهٔ صیت سرفرازی و نوازش اطاعت شعاران خیرسگال و صداقت دثاران واجب الامتثال آویزهٔ گوش متوطنان هر مصر و دیار ساخت و از آتش حقد و حسد بگذارش اعدای بدخواه نکبت انتما پرداخت ۔ جناب نواب دریا دل جواد دست داد ریاست غیرمترقبهٔ خداداد در عرصه قریب خواهی نخواهی بچابک دستے عنایات بوقلمون اکثری ادکجروان جادهٔ انقیاد و سرتابان خصومت مواد را رام بزم لجام و خیرخواهان جان فدا و فدویان ارادت ادا را از نوازشات گوناگون شاد[۱] و مقضی المرام فرمود و تجویز تفویض منصب دیوانی و مدارالمهامی سرکار مکرمت آثار خود بشخص هشیار شعار و مرد آزموده کار شایستهٔ کردار مکنون خاطر مبارک داشته بمرحمت این خدمت از حضار آن زمان مثل جناب مولنا مولوی محمد باقر آگاه و مبارک رجال و استاذ کامل عصر مدرس نظم و نثر جناب غلام محی الدین صاحب معجز استمزاج فرمود حاضرین نظر به نزاکت این خدمت با فتابش؟ نپرداختند ۔ درین اثنا عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ مرحوم خال و خسر نواب مستطاب بدعوی حق نمائی و هواخواهی در استدعای این خدمت عظیم المرتبت سبقت نمود و بلا تامل تبسم کنان مضمون این فقرهٔ فارسی بر زبان آورد که مربع نشینے چار بالش ریاست کرناٹک بشان عظیم شایستے زیبا (ق ب۲) و چار قب دیوانی بقامت ما خیلی خوشنما است

---

(۱) شادم (ما)

نواب معلے القاب بمجرد استماع چنین کلام شیرین و فہم معنی
نمکین بفراست و درایت کمال قباحت حال و مآل دریافتہ عذر
ترجیح عظمت مرتبت او برین خدمت بدو جہت یکے صہریت و دیگر
خالیت درمیان گذاشت و بموجب وصیت جد اعلای خود اعنی
حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ کہ در فتح الباری آوردہ "ان قومکم
یُؤمّرون الا لاحد الثلاثۃ عثمان و عبدالرحمن و علی فمن ولی منکم فلا
یحمل قرابتہ علی رقاب الناس" نرم تر دست رو بر سینہ التماس آن
تشنہ جگر زدہ این خدمت باز داشت و در ہمان وقت بمقتضائے
مواہب خداوندی برای انبساط خاطرش بہ ہر یک از دختران و
فرزندان او فراخور رتبۂ ہر یکے مشاہرہ مقرر ساخت ازان جملہ
عمادالدین محمد خان بہادر بتقرر درماہۂ پنجاہ ہون جہتہ میوہ خوری
بہمان تاریخ و بحصول خطاب ظفریاب جنگ بتاریخ ہفدہم شہر
ذیقعدہ سال یک ہزار و دو صد و شانزدہ ہجری علم افتخار افراشت،
پس خان موصوف از رہگذر شمع افروزے غرور نقل پروانگی کہ عبارت
از خسرپورگی باشد بانوار عنایات جناب نواب مآب کسی را پروانہ
کردہ و باعث حسد ہمہ گشتہ خودبینی و خویشتن دانی را کہ مذموم
ترین شمایل پیش افراد انسانی است اختیار نمودہ در تمامی ذوات
ستودہ صفات خاندان نصیرالدولہ شکوہ الملک و ہمگی حضرات سمو
درجات دودمان والاجاہ خواہ از رئیس زادگان و خواہ غیر ایشان
خود را بہ ہرگونہ عزت و منفعت سزا دارد در ہر نحو سلوک و

مراعات حقدار و دیگران را چه از ارباب خاندان و چه از ملازمان ذی شان مستوجب اهانت و حقارت میدانست و میداند و بهمین عجب و غروری که دارد خود را در مرتبه سویت با خداوندان نعمت و عزت دهندگان هر ملازم و ملتزم مراتب بتوفیق رب العزت طابق النعل بالنعل می پنداشت و می پندارد مگر آن احوال تکلیف مالامال برادر و پدر خود که در عهد حکومت نواب عمدة الامرا والاجاه میداشتند و سرگذشت عسرت اشتمال خویش که با برادر مهتر در خانه سادات صحیح النسب والا حسب جلیل القدر عالی تبار سرآمد مشایخ کبار جناب سید منصور صاحب و سید درویش صاحب المعروف بشاهزادیصاحب رحمهما الله الغفار به قصد استعانت و استمداد بحصول رفاهیت افتاده از اکل طعام ماحضر خانهٔ جنابین موصوفین شکم چهار پهلو می کرد از راه ناانصافی یکقلم از صفحهٔ خاطر فاتر بگزلک؟ غفلت و ذهولت حک شتافت. مصراع

" انصاف شیوه ایست که بالای طاعت است "

معهذا سرگذشت خویشتن مخفی کردن و طعن بر دیگران زدن و بانانیت در مقام غرور فامیدن و خود را در عزت طلبی و منفعت اندوزی یکتا فهمیدن و انواع حب دنیا به خاطر داشتن و تخم تمنای حکومت در مزرعهٔ دل کاشتن و هتک عظمت و افتخار (ق ۳ الف) نواختگان خدای عزاسمه خواستن ، و عزت و اعتبار خود بر آنها فایق پنداشتن زهی جهالت و

دون ہمتی است و خلاف آئین صلاح تضمین ملوک حال وپیشین مقبول بارگاه کبریا و عکس حکم محکم احکم الحاکمین " اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ " عزت بخشی نساء ناقص العقول بر مباهات افزای رجال ذی اقبال فحول رجحان دادن غفلت نهی و بے ہمتی و این واهیات را از کدام قانون دانائی و کیاست و از چه یوسون؟ فرزانگی و فراست باید دانست نی نی مگر از قرارداد همین خان فطانت مواد خواهد بود که از تخیلات پسندیده و تصورات سنجیده تراشیده باشد و با آنکه خود بسان ملازمان فدویت کوش و بندگان حلقه بگوش نواخته و پرداخته دربار فیض مدار همین ولی نعمتان عالی‌شان است اصلا قوت منفعله را بخود راه نداده بر دیگر ملازمان جلیل الشان که باوی نسبت خواجه تاشی دارند زبان طعن و تعریض میکشاید و از فرط نشهٔ غرور نمیداند که کلید نوازش بدست نوازندهٔ حقیقی است که بفضل خویش فقیر را امیر کبیر میسازد و امیر کبیر را بتخصیص افلاس کثیر می اندازد -

نظم

دلا یک دم از خواب بیدار شو
ز سرمستی کبر هشیار شو
به عبرت نظر کن سوی رفتگان
که فردا شوی عبرت دیگران

کجا رفت بہرام و گورش کجا
بصحرا نظر کن کہ گورش کجا
بکسریٰ کہ بودی بگردون سرش
نگہ کن کہ چون خاک شد پیکرش

اگر خان ارجمند خوش آمد پسند نظر بر عواقب امور میکشود، و عبرت نامہ سلاطین عالی مقدار و امرای نامدار مطالعہ می نمود می دریافت کہ دولت دنیا و حکومت دو روزۂ این سپنجی سرا بازیچۂ اطفال و سریع الزوال است نہ وثیقۂ اظہار پندار و استکبار کمال، ملخص کلام اینکہ ہرگاہ ذکر تنگ چشمی خان موصوف باحضار محفل بحضور نواب عالیجناب ما رسیدے، زبان مبارک ہم در شکوہ بے مروتی و خودکامی و غرور و پندار بے معنی وی گویا گردیدے، چنانچہ نقل روزے است کہ رکن الدین خان خالہ زادۂ خان موصوف کہ بخدمت نظامت امور سرکار متعلقہ محمد پور نیابتًا مامور بود گلۂ خان موصوف بحضور جناب نواب معلی القاب ما باین طور نمود کہ او بادعای حضور مثل القابیکہ از حضور زیب تحریر می پذیرد بمن می نگارد و پیشتر در زمان نواب عمدۃ الامرا والاجاہ عرضی می کشیدہ بمن می نگاشت - چنانچہ عرضی آنزمان را بنظر اشرف گزرانید نواب عالیجناب ما در جوابش فرمود کہ کبر و غرور در خاندان نواب والاجاہ کسی را نیست الا بسیف الملک و بخاندان نصیرالدولہ

شکوه الملک خان موصوف را از حد بیشتر غرض بثبوت استکبار خان موصوف در جناب نواب رحمت ماب (ق ۳ ب) و رضوان ماب بے احتیاج دلیل و برهان بود و خودغرضی و خودکامی او علاوه بران هرچند خان موصوف از بدو دیوانی جناب شرف الملک مغفور تا آغاز کارپردازی ثابت جنگ مرحوم بسرکار جناب قدسیه اعنی بانوی محترمهٔ نواب رحمت مآب انواع مساعی جمیله و تدابیر جزیله چه از ادعیه وافیه و چه از اوراد کافیه بوسایط بزرگان عزایم خان و شیخان سبحه گردان و چه از اقوال منجمان دروغ گویان بعمل آورده در هوس خدمت دیوانی و مدارالمهامی سرکار گرامی بجای خود دست و پائی زد اما سودی نداد. جناب نواب رحمت مآب از اصغائی اینمعنی خیلی تبسم نموده می فرمود که سرانجام این خدمت را مرد فرزانه آزموده کار باید و از دست همچو طفل بی خرد میوه خوار چه آید بابد که بر وجه مقرری میوه خوری خود مثل صبیان قانع ماند و از تحمل این خدمت سامی مرتبت حوصله طفلانهٔ خویش مانع داند، چنانچه وجه مقرری میوه خوریش تا حین سرفرازی و عزت اندوزی وی بخدمت بخشی گری از پیشگاه رفیع پایگاه نواب عالیجناب تا بے کم و بیش بحال و جاری بود بعد ازان بلوازمهٔ خدمت مذکور بتاریخ هفدهم ربیع الاخر سال یکهزار و دوصد و سی و نه هجری یکصد و پنجاه هون بران افزود، فایده بر ضمیر منیر

منصفان دانش پناه و خردمندان انصاف دستگاه پوشیده مباد که اگر کسے گوید در سلطنت سلاطین و رؤساے نامدار و ریاست خواقین و امراے عالیمقدار حصول عزت و اعتبار و شمول منفعت و افتخار خاص بقرابتیان ایشان شاید و ملازمان خدمت آماد نوکران جان فدا را نباید، گویم که هریک از نصوص کلام ایزد سبحان و احادیث سید دوجهانؐ و اقاویل خلفاے جلیل الشان که علی الترتیب مرقوم می گردد بر بطالت کلام گوینده دلیلے است قاطع، و بر ازالت و ازاحت زعم بیهوده اش حجتی است ساطع، چنانچه حضرت نوازندهٔ حقیقی و ذلت دهندهٔ تحقیقی میفرماید، تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ، یعنی تو هر کرا میخواهی بر مسند عزت می نشانی و هر کرا میخواهی در خاک ذلت می افگنی، پس بفحواے آیه کریمه عطای عزت و ذلت هر کس خواه بےسبب یا باسبب از جانب قادر قدیر است جل جلاله و عم نواله باری برگزیدهٔ انام حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از امرای خود متنغض گردیده بخاطر عاطر آورده که امشب بازصدن(؟) هنگامه مباشرت گرم نمایم تا هر زنی پسری زاید و هر پسر شاه سوار و مجاهد برآید، و مرا احتیاج تملق بامرا نیفتد درین هنگام فرشتهٔ ندا داد که استثنا یعنی انشاء الله تعالی بر زبان آر چون در ارادهٔ باریتعالی اعزاز و اکرام همه بندگان عام ممکن(۱) بود، مرام آنجناب

(۱) ممکن (نا)

علیه السلام جلوهٔ ظهور ننمود . بحکم واللّٰہ غالبٌ علیٰ اَمْرِہ کلمهٔ استثنا از خاطرش منسیا گردانیده فرمود ، ولقد فتنا سلیمان و القینا علیٰ کرسیه جسدًا ثُمّ اَنَاب (ق ۴ الف) یعنی آزمودیم سلیمان را و نواختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع کرد بخدای عز اسمه و چون نور دیدهٔ دوعالم مفخر بنی آدم صلی اللّٰہ علیه وسلم وقت مُثلہ کردن کافران جهنم ماوا سیدالشهدا امیر حمزه را رضی اللّٰہ عنهٗ از راه فرط محبت و لحاظ قرابت عمومت فرمود که عوضش هفتاد تن از کافران مُثلہ خواهم نمود حق تعالی این آیه کریمه فرود آورد وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِہٖ - یعنی اگر پاداش کنید بمثل انچه باشما معامله کرده شدہ پس او سبحانه جل شانه اگر بپاس قرابت کسی می پرداخت ، البته صد رعایت قرابت حبیب خود از همه زیاده تر کرده این آیه کریمه نازل نمی ساخت و هرگاه اهل اسلام در جنگ بدر اسیران را برسن ها مستحکم بستند ، و عباس درآن میان از الم بستگی می نالید آنجناب را صلواة اللّٰہ تعالے علیه بعلت شفقت و محبت از ناله اش خواب نیامد چون یکی از اصحاب این را دریافته بند او سست کرد و عباس بخواب رفت آنحضرت ص فرمود چه شد عباس را که ناله اش نمیشنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک گردانیدم پس آن ظل رحمت الهی و مظهر فیوض نامتناهی نظر بر عموم رحمت غیر لحاظ خصوص قرابت از زبان دُرفشان فرمود که بندهگی اسیران را سبک سازید و هم خورشید بیت الشرف رسالت علیه الصلوٰت

والتحیۃ در شان اعظم رفیق شفیق ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بآنکہ از اہل بیت نیست فرمود وَ اَنْتَ صَاحِبِی عَلَی الْحَوْضِ وَ صَاحِبِی فِی الْغَارِ ۔ یعنی تو بر حوض کوثر کہ از آبحیات بہتر است صاحب من ہستی و در غار فردوس بہار مصاحب من و در شان فاروق باطل از صواب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ بر زبان وحی ترجمان آورد ۔ لَوْ کَانَ بَعْدِی نَبِیٌّ لَکَانَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّاب ۔ یعنی اگر بعد من نبی بودی ہر آئینہ عمر بن الخطاب بودی ، و نیز درحق ہمین دو بزرگوار وزارت شعار والا مقدار فرموده مَا مِنْ نَبِیٍّ اِلَّا وَلَہٗ وَزِیْرَانِ مِنْ اَهْلِ السَّمَاءِ وَزِیْرَانِ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ فَاَمَّا وَزِیْرَانِ مِنْ اهلِ السماء فجبرئیل و میکائیل وَ اَمَّا وزیران من اهل الارض فَاَبُوْبَکْر وَ عُمَر ۔ یعنی نیست ہیچ نبی مگر آنکہ برای او دو وزیر از اہل چرخ برین ، و دو وزیر از اہل زمین باشند اما وزرای من از ارباب فلک خضرا جبرئیل و میکائیل و از اصحاب زمین غبرا[1] ابوبکر و عمر دو بندۂ رب جلیل اند و از روایت بخاریست کہ آن سید انام علیہ الصلوات والسلام در شان سعد بن ابی وقاص بر زبان مبارک آورد فِدَاکَ اَبِی وَ اُمِّی یعنی مادر و پدر من بر تو فدا باد فافہموا! کہ جمع فرمودن آنجناب خورشید رکاب مادر و پدر خود درین حدیث بلفظ فداک مخصوص در حق سعد بمقتضای محنت بیعد و جانفشانی بیحد در جنگ احد با خود و قدر افزائی و عزت فرمائی او است و در شان انصار فرموده اَلْاَنْصَارُ کَرِشِیْ؟ وَعَیْبَتِیْ؟ یعنی انصار عیال و حافظ اسرار من اند

---

(۱) غبرا (ما)

و نیز در حق این گروه جلیل الشان ناطق گردیده لَوْ سَلَکَ النَّاسُ وَادِیًا وَ شِعْبًا و سلکت الانصارُ وَادِیًا و شِعْبًا لسلکت وادی الانصار وَ شِعبَهم یعنی اگر همه مردمان یک راه صحرا و یک درهٔ کوه اختیار کنند و قبیله انصار بصحرای و درهٔ کوهی روند من وادی و دره کوه مختار انصار اختیار کنم مراد ازین ارشاد فیض بنیاد اظهار حسن موافقت و مرافقت قبیله انصار عظمت آثار است زیرا که باذات تقدس آیات (ق ۴ ب) خود مراتب همت و وفا و مدارج نصرت و صفای ایشان مشاهده فرموده . در کتاب الاکتفا فی فضایل الخلفا مذکور است که پیشوای مخترعان قوانین خلافت و ریاست ، و مقتدای مبدعان مراسم عدالت و سیاست، عمر فاروق رضی الله عنه که الله تعالے مطابق رای آفتاب ضیای او چند آیات بینات نازل فرموده و جناب پیغمبر والاستان در توصیف او ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه یعنی خدای تعالی راستی و درستی را بر زبان و دل عمر پیدا کرد و وارد نموده در زمان خلافت خود به عمرو بن عاص حاکم مصر چنین نوشت که ایاك ایّاك ان یقدم علیك احد من اهل بیتی فتحبوه بامر لا تضعه بغیره فافعل بك ما انت اهله یعنی حذرکن حذرکن ازینکه یکی از اهل قرابت من بسوی تو آید و باوی بحسن سلوکی پیش آئی که بغیر وی نمیکنی ، پس اگر بشنوم که چنین کردی، بکنم با تو آنچه بدان سزاوار هستی ، یعنی با تو چنان مواخذه خواهم

نمود که لایق آن باشی ، پس از فحاوی ادلۂ مذکوره همین مستفاد میگردد که نواختن و انداختن خاصۂ مالک الملک حقیقی است عز اسمہ' و چون و چرا را در فعل او مدخلی نیست و زمان روایان صورت و معنی که خداوندان مجازی و آینه داران صفات جمالی و جلالی ذات یکتای اویند در سلطنت و ثروت خودها با ختیارے ندارند ، اما درین بے اختیاری هم بتوفیقش فی الجملہ مختار اند که بلالحاظ قرابت و غیرقرابت هرکرا خواهند بنوازند و عزت دهند و نفع رسانند و هر کرا خواهند براندازند و ایصال نفع ازو باز دارند لیکن در تواریخ سلاطین و روسای پیشین دیده شد که در ریاست آنها اکثر ملازمان بذریعه خدمتگذاری و جانسپاری در استحصال عزت و اعتبار و منفعت و افتخارگوی فوقیت از مردم قرابت شان ربوده و آن قرابتیان محکوم و منقاد ایشان بوده اند ، چنانچه از سیر سلاطین هندوستان دریافته میشود که از ابتداے امیر تیمور گورگان در سلطنت خود با مردم هر قوم را که خیرخواه و جان نثار خود می یافتند فراخور خیرخواهی و لیاقت آنها بیش از فرزندان و قرابتیان خویش بافزایش مراتب اعزاز و اکرام سرفراز و ممتاز می ساختند و اگر از فرزندان وغیره فعلیکه موجب ملال خاطر ملازمان نواخته و بندگان سرفراز ساخته سرمی زد . نظر بر خیرخواهی و جانفشانی ملازمان حمایت و طرفداری ایشان کرده به زجر و توبیخ فرزندان و دلداری و استمالت ملازمان می پرداختند و همچنین در طیبات عالمگیری و

تاریخ شاهجهانی که خود بدولت در تبیین شرایف حالات سلطنت خود بعبارت خاص فصاحت اختصاص تصنیف فرموده مذکور است که در ریاست جناب شاهجهانی روزی داراشکوه مهین فرزند دلبند او با سعدالله‌خان وزیر والا تدبیرش که از ملازم بیش نبود کلمات تند بر زبان آورد چون این معنی از روی عرضی مشرف غسل‌خانه معروض گردید، جناب شاهجهان در غضب آمده با آنکه کسی از فرزند عزیزتر نباشد کلمات عتاب سمات بفرزند جگربند یعنی داراشکوه زیب تسوید فرمود و این بیت هم دران درج نمود ؎

با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است
هرکس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

و آخر روز از راه نوازش چند تهان محمودی زردوزی یک رنگ جهت رفع ملال خاطر آن وزیر با فرهنگ عنایت فرمود (ق ۵ الف) و معذرت‌ها بکار برد و نیز ظاهر است که در سلطنت جناب اکبر بادشاه روز بار از عنایت‌سازی و ملازم‌نوازی و قدردانی چه قدر گرم بود - هر چند زبان در عبارت آن کوتاه و قلم باشارت آن عذر خواه است اما سطری ازان برای ضیافت طبع نافهم مدعی طراز دامن تحریر میگردد که قطع نظر ازان عنایات و نوازشات جناب شاه اکبر بر ملازمان و بندگان عظام از اهل سلام مثل فیضی

فیاضی و ابوالفضل و خان خانان وغیرہم مبذول می گشت، با راجه بیربر که از شرف و سعادت اسلام واجب الاحترام محروم و ناکام بود چقدر عزت و قدردانی و مواهب سلطانی جلوهٔ ظهور میگرفت و شاه قدردان از مرگ ناگزیر محاربه کشمیرش اسیر پنجه غم و هم کثیر گشته یک شبا روز رغبت بطعام نفرمود و تا دو روز دربار فیض آثار موقوف داشته چند فقرهٔ درد آمود به تپاک دلی و محبت قلبی در تعزیت او به خانخانان سپه سالار نگارش نمود. چنانچه آن فقرات در فرمان نامزد سپه سالار مزبور مرسوم و آن فرمان بدفتر اول ابوالفضل مرقوم است ازین معنی لحاظ باید ساخت که از فوت راجه بیربر چقدر درد و الم راه یاب خاطر عاطر جناب شاه اکبر شده باشد و ابوالفضل نیز بمرتبهٔ مورد عواطف فراوان و عنایات بیکران و مقرب و مستشار جناب شاه اکبر بوده که از تکلیف ادای رسم تسلیم شاه خلایق پناه خود مرفوع القلم گردیده و ازین قدردانی و عزت افزائی شاه همگی امرای کرام و وزرای عظام رشک می بردند و در زمان تقرب مکرر بعرض رسانید که من غیر از جناب بادشاه ظل الله دیگری را نمی دانم و به شاهزادگان هم ملتجی نخواهم شد. جناب شاه اکبر این معنی را مقبول و مستحسن می داشت و از مصاحبت و مقاربت او نهایت محظوظ و مسرور می گشت و مفارقت او بلا ضرورت تجویز نمی فرمود. باری ضرورتاً به تقدیم خدمات ممالک دکن مامور شد

و خدمات نمایان و تدابیر شایان در آن ممالک بجا آورد و
وقتیکه پسر خود را عبدالرحمن نام معه لشکر در احمدنگر گذاشته
خود حسب الطلب بادشاه برای بعض مصالح ملکی از آنجا روانهٔ
حضور گردید راجه نرسنگهه دیو نام که در تمرد و نافرمانی شریک و
رفیق شاهزاده سلیم یعنی جهانگیرشاه بود قابو یافته حسب اشارهٔ
شاهزاده باجمعیت کثیر از قوم راجپوتهه در عرض راه چون
اجل بر سرش رسیده هرگاه فیمابین نایرهٔ جنگ و پرخاشش
سر برکشید ابوالفضل با همراهیان معدوده داد شجاعت و مردانگی
داده حمله بر غنیم آورده بزخم نیزه شربت خوشگوار شهادت
نوشید - جناب شاه اکبر از استماع این خبر بکمال غم و الم دست
بیتابی بر سر و سینه زده یک شبا روز طعام نخورد و هم دو
روز دربار نکرد به عبدالرحمن پسرش و رای رایان پترداس
فوجدار آن حدود و امرای دیگر حکم فرمود که سر آن کافر بدگهر حاضر
آرند آنها حسب الحکم سر ناپاک آن کافر خاسر پیشکش حضور نمودند
و هم زن و بچه اش سر دار کشیدند و مخفی نیست که قبل از ریاست
نواب والاجاه در ملک کرناٹک پنجاه و دو امیر صاحب نوبت
و ماهی مراتب مثل سعادت الله خان صوبه دار ارکاٹ و دیگر
امرا از قوم نوایط وغیره که از جانب سلاطین معزز و سرفراز
گردیده در جاگیرات خود بودند همه از ملازمان شاهی شدند مثل
از اقربای ایشان و همچنان جناب انورالدین خان گوپاموی که اولاً

موسوم به محمدخان جهان و در عهد شاه عالمگیر مخاطب به محمدجان جهان و در عهد بهادرشاه به محمدانورخان و در عهد فرخ سیر پادشاه بانورالدین خان بهادر و آخر (ق ۵ ب) بذریعه نواب آصف جاه مخاطب بسراج الدوله انورالدین خان بهادر شهامت جنگ گردید و تدریجاً بمراتب دولت و افتخار و مدارج شوکت و اعتبار رسید و هم نواب والاجاه ریاست پناه که در حشمت و نام آوری از میان اعیان و اقران گوی سبقت ربوده و کروفر و فتح وظفر صوبه داری همه ملک کرناتک نموده از ملازمان ملوک بوده اند نه از قرابت داران ایشان - ای ناظران انصاف مند و ای بینایان فراست پیوند بحکم آیه کریمه "اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْن" یعنی بتحقیق خدا دوست میدارد انصاف کنندگان را ملاحظه نمائید و حق بگوئید فی زماننا عمدگان والا رتبت و اشرافان ذی عزت که از حضور بادشاه کیوان بارگاه انگلستان و صاحبان عالیشان کمپنی بهادر عهدهای بزرگ و خدمتهای سترگ مثل گورنری و جنرلی و ججی وغیره مامورشده بمدراس وغیره تشریف می آرند ، آیا همه ملازمان بادشاه جم جاه اند یا از قرابت داران بادشاه و چه قدر عزت و مرتبت از طرف بادشاه عالیجاه خود دارند تا آنکه مانند عزت روسای مستقل هر ملک برای تعظیم و تکریم این صاحبان نصرت نشان خبرت توامان انواب سرمی شود پس دعوی بےحجت مدعی که میگوید که در ریاست سلاطین و روسای پیشین اقربای

ایشان سزاوار هرگونه و اعتبار اند، و ملازمان اصلا لیاقت حرمت و افتخار ندارند ازین همه دلایل قویه و حجج مستقیمهٔ مفصلهٔ مرقومة الصدر باطل و نامسموع است - و چون صدای دہل و ادای مہمل نامقبول و غیرموضوع ، اگر وی چشم عبرت بین کشادی ، و عقل حق گزین پیدا آوردی ، و قطع نظر مطالعهٔ کتب شرعیه و ملاحظه علوم ادبیه تفکر در تواریخ سلاطین پیشین و تدبر در سیر ملوک اولین نمودی ، هرگز ازین دندنه بےمعنی و طنطنهٔ لایعنی ملزم گشته با این دبدبهٔ ہول افگن و اجوبهٔ دندان شکن در انفعال بروی خود نکشودی - باری اگر این قدر هم بیسرش گردیدی که تاریخ شاه جهانی و طیبات عالمگیری دیدی البته از دریافت مراحم مکارم پادشاه که چه قدر بر سعدالله خان و دیگر ملازمان فدویت توامان مبذول شده است خاطر خود را فکر بیهوده خالی گردانیدی و مراتب قدردانی جناب شاه اکبر با ملازمان ارادت نشان خصوص با راجه بیربر و ابوالفضل فهمیده پندار خطاکار از سر خود بر افشانیدی چه در هر دولت و ریاست ملازمان جانفشان فراخور فدویت و خدمت گذاری خودها مشمول عنایت و موهب بسیار و مورد منفعت عزت و اعتبار شده اند قصه کوتاه اگرچه طبیعت راقم از خدمتگذاری مدعی کج فهم سیر نمی شود اما خوف طوالت کلام درین مقام عنان گیر کمیت قلم می گردد لهٰذا تا اینجا سطری از مخترعات و حالات

خان نخوت نشان معه چند فواید روے داد و دلایل رادّ دعوی بطالت بنیاد او نگاشته و بیان بعض محامد دیگرش بمواقع آینده موقوف داشته سمند خامه را در فضای تحریر دیگر وارداست جولان می سازد -

بیان ادای مراتب عز و وقار عمدگان فرنگ ذوی الاقتدار با متوسلان و ملازمان فدویت شعار رئیسان عظیم الشان این دیار و شرح بعض اخبار واجب الاظهار

برساکنین هندوستان و بر متوطنین مدراس مخفی و محتجب نیست که عمدهای با دانش و فرهنگ و بزرگ کردهای فرمانروای فرنگ با آنکه بر خدمات عمده مامور و بانتظام مهام کافهٔ انام مشغول میگردند از راه انصاف و قدردانی که در نهاد شرافت مواد خود دارند تا بل تحقق نسبت ملازمت خودها (فی ٦ الف) به سرکار فیض نواب والاجاه جنت آرامگاه شوند و با امرا و ملازمان ذی عزت هر رئیس عالی مرتبت باوجودیکه اقتدار ملک ندارد از تعظیم و تکریم پیش می آیند ، و بعزت و قدردانی ایشان ملاقات مینمایند چنانچه برگزیدهٔ ارباب دانش و ستودهٔ اصحاب بینش صاحب عقل و فرهنگ واضع قوانین کشور فرنگ

نواب گورنر ہانربل سار تامس منرو بہادر کہ اکثر کردار راستی آثارش در معقولیت و نصفت ہم پہلوی شرایف حالات حکام و سلاطین انصاف آئین پیشین دیده شد و دور حکومت خود تا عین حیات بدریافت حالات رعایا پیشتر درین ملک دور میگرد و چون اتفاقاً بہ نتہر نگر تشریف فرما شد ، سید قاسم نواز خان بہادر کہ از طرف نواب کرناٹک بہ بندوبست امور باغات و اراضی مکانات وغیرہ آنجا مامور است بہ طریق معمول از جانب نواب بذریعہ دریافت خیریت ملاقاتش نمود و آن ستوده خصال از راه اخلاق و قدردانی بہ تعظیم بسیار کہ عبارت از سرو قد برخاستن است کاربند گردید چون خان مسطور این ماجرا بحضور نواب عالیجناب ما نگاشت جناب نواب ما وقت تقریب ملاقات معمولی شکریۂ این معنی با ذکر اوصاف آن حشمت مآب ادا فرمود پس آن فرزانہ روزگار بکمال انصاف و قدردانی بحضور نواب ما ظاہر نمود کہ شکر این معنی چرا بر زبان می آرید کہ ہرگاه خود بدولت عہده داران و گلگتران قوم ما را عزت و تعظیم میدہید پس ما را تعظیم و تکریم عمدگان و ارکان دولت سرکار والا ضرور پر ضرور است و صاحب عالیشان معدن اخلاق فراوان قدرشناس مردم ذی عزت و شرافت مخزن خبرت و فطانت نواب گورنر ریٹ ہانربل سار فریدرک آدم صاحب بہادر در ماه ربیع الآخر سال

یکہزار و دو صد و چہل و ہشت ہجری جہت مبارکباد سالگرہ جناب نواب معلی القاب حال اعنی سراج الدولہ عمدۃ الامرا مختار الملک نواب غلام محمد غوث خان بہادر جنگ اعظم جاہ امیر الہند والاجاہ موافق معمول بدار الامارۂ چیپاک تشریف آورد و ہرگاہ برای ملاقات باز دید آن عالی مرتبت جناب نواب ممدوح و جناب فیضمآب نایب مختار تشریف فرما شدہ با گورنر صاحب ممدوح بر کرسی ہا جلوس فرمودہ بودند راقم کہ بہ عذری از ہمراہیٔ رکاب جنابین ممدوحین باز ماندہ و بتعاقب رسیدن مامور شدہ بود حاضر آن مجلس شوکت آئین گردید گورنر صاحب بہ مجرد معاینۂ راقم از راہ الطاف بے اکناف با آن ہر دو دولت و اقبال پناہ سروقد برخاستہ و بتعظیم پیش آمدہ و دست راقم بدست خود گرفتہ بجنبانید و معزز گردانید غرض از ابتدای ریاست جناب نواب معلی القاب الی الآن کہ با اکثر صاحبان جلیل الشان مثل میجر مگڈائل صاحب و اڈوارڈ اوڈ صاحب چیف سکرتری و ڈیوڈ ہل صاحب چیف سکرتری و کرنل ٹیلر صاحب و جیمس لشنگٹن صاحب و ہنری شاپیر صاحب اسکوبہ چیف سکرتری و میجر ہارس صاحب و کپتان کریم صاحب و میجر لیمنڈ صاحب و ولیم ہاڈجس صاحب و رابرٹ پارکر صاحب و رولانڈسن صاحب وغیرہم اتفاق مکالمت و مجالست دست داد ہیچکس را ازین قوم پرشکوہ با وصف چنین ثروت انبوہ

در تعظیم و تکریم بدخلق و متکبر نیافتم چنانچه جنرل لندسی صاحب بهادر حاکم فوج صوب جنوبی که در اخلاق و قدرشناسی شرفا بس بیعدیل بود در سال یکهزار و دو صد و پنجاه هجری رونق بخش بلدهٔ ترچناپلی گردید و سید قاسم نواز خان بهادر نایب سرکار مطابق قاعده مستمره جهت ملاقاتش باشتیاق تمام پیام فرستاد پس آن خوش اخلاق پیام او قبول کرده از فرط تعظیم و توقیر ملاقات نمود و خودهم از راه اشفاق سردارانه برای باز دید او مع سکرتری صاحب شانزدهم ذیقعده سنه الیه پیش از مغرب بدارالامارهٔ (ق ۷ ب) سرکار تشریف آورده او را وصّاف اخلاق و مدّاح مکارم اشفاق خود گردانید و هرگاه آدم نایب سرکار جهت دریافت خیریت پیش آن سردار ستوده منش می رفت باوجود اتفاق اشتغال طعام از آمدنش پرسیدی و پیش خود طلبیده فرمودی که جانب ما بصاحب خویش بسیار سلام رسان و بگو که ما به خیریتیم و خیریت آن دوست می خواهیم و چیزهای که برین میز نشسته میخوریم همگی آن را از توجه آن صاحب محصل و مهیا می پنداریم و نیز معمول آنجا است که روز عید یک کمپنی جوانان بار باطنبور وغیره و ۲۱ ضرب توپ برای جلوس سواری نایب سرکار می آیند و هرگاه سواری نایب سرکار بعیدگاه می رود ریش می نمایند چون در سنه سابق الذکر سواری نایب سرکار به مدره دروازهٔ قلعهٔ ترچناپلی

رسید جوانان پهرهٔ آنجا بحسب معمول ریش نمودند و وقتیکه مقابل دروازهٔ باغ جنرل صاحب موصوف موصول گردید جوانان گارڈ آنجا هم بخلاف دستور ریش کردند و در صورت دریافت نایب سرکار سبب این ریش معلوم شد که حینے که صدای نقاره بگوش جنرل صاحب در رسید استفسار فرمود که این چه صداست علاقه داران جنرل صاحب ظاهر کردند که نایب سرکار به عیدگاه می رود و ازین راسته گذر خواهد نمود جنرل صاحب به مجرد شنیدن این معنی به سردار جوانان گارڈ دروازهٔ باغ خود ساخت که هرگاه سواری نایب سرکار محاذی دروازهٔ باغ برسد ، جوانان گارڈ ایستاده ریش نمایند لهذا این عمل بظهور آمده الحق سبب وقوع چنین مراتب تعظیم و توقیر از مثل این صاحبان منیع الشّان اینست که ایشان بدانشمندی و بلندفطرتی یکتا اند و میدانند که دولت و حیات دنیا زوال پذیر و اختیار کار نیک نامی لابد و ناگزیر است هرچند بعض مدعیان سفاهت شعار و حاسدان دنایت دثار به مقتضای خباثت فطری و بلاهت ذاتی بعض کلمات غیر واقع منسوب به راقم ساخته به سبیل اخبار بخدمت بعض صاحبان موصوف رسانیده درکساد عزت من مصدر حرکات مذبوحانه گشتند ، لیکن بفضل الٰهی و عون جناب رسالت پناهیٔ این صاحبان عالیشان نصفت نشان آن را نامسموع نموده در عزت و قدردانی راقم قصور نمی کردند آنچه مدعی بجای

خود می‌نازد و بمیدان خصومت راقم می‌تازد بهمین اعتبار نسبت نبیرگی نصیرالدوله و خسرپورگی جناب نواب رحمت مآب است دیگر معلوم اگر کسی از دانشمندان وجه خصومت و عداوت مدعی مذکور که با راقم است نماید انشاءالله المستعان مدعی را ماعدای اعتبار مذکور در مقابلهٔ راقم جز سپرانداز و دندان کنان نخواهد دید و در هیچ فضیلت و عزّت به ترجیح او بر من نتواند اندیشید پس ازین جا در بیان اخبار واجب الاظهار می‌پردازد و خامه را سرگرم تحریر و تسطیر آن می‌سازد که هرگاه جناب مولینا مولوی محمد باقر آگاه که به حضور جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان همنشین و بعهد حکومت جناب نواب عمدة الامرا والاجاه مبرور عزلت گزین بود از مسرت کمال بجناح استعجال برای مبارکباد بحضور نواب جلیس مسند دولت و اقبال رفت و مضمون این رباعیات بر زبان راند

رباعی

شکر خدا که شام امید زمانه را
صبح طرب ز مطلع عزوشرف دمید
هر ناوک دعا که کشادند اهل راز (ق ۷ الف)
از بازوی نیاز همه بر هدف رسید

رباعی دیگر

این مژدهٔ اقبال کزان سو آمد
دولت ز نشاط تهنیت گو آمد

---

(۱) باعدای (آ)

گل بوی که باغ عشرت از سر بشگفت
می نوش که آب رفته در جو آمد

ازان وقت باستصواب جناب مولانا معز تا چند ایام قادر نواز خان بهادر بهرام جنگ مدار المهام گشت ، باز جناب مولانای ممدوح روز دوم یا سیم[1] مستفید ملازمت نواب والا رتبت گشته سفارش چند کسان که ازان جمله والد این نیاز توامان نیز بود بعرض ملازمان آن قدوهٔ امرای قدرنواز و زبدهٔ روسای نوازش ساز رسانید بفضله فی الفور معروضات مولانای موصوف بخوشی فراوان عز پذیر ، اوامر جلیل القدر بخان مومی الیه در بارهٔ اسم نویسیها و تقرر مشاهرهای آنها بشرف صدور جلوه آرا شد چون خان مومی الیه از روی دوراندیشی و خیرطلبی یا رکاکت قلبی ذهن نشین حضور کرامت دستور نمود که از آنجا که ملک کرناتک به ضبطی کمپنی آمده و زر پنجم حصه بعوض آن قرار یافته و منجملهٔ خمس سالیانه دوازده هزار هون پهولی ماهیانه مقرر و ازین رهگذر معاش متعلقین و ساکنین این ملک مفقود النظر شده است چنان بر بست موضوع گردد که اکثر متوسلین این ریاست به تعین سدرمقی کامیاب گردند و هم خیری بهر ماهی و سالی در خزانهٔ عامره برفع مایحتاج و دیگر ابواب عاید شود بنا بران مشاهرهٔ والدم بیست و پنج و دیگران را ده دوازده روپیه مقرر و اولاد آن بدستخط خاص قرین گردید والدم این معنی را در آن وقت پر عسرت غنیمت شناخت

---

[1] باسیم (ما)

و بلا جد وجهد مواجب ہذا قبول ساخت ہرگاہ خان مشار الیہ معزول و قدوۂ اعاظم علمای دین زبدۂ اکابر فضلای متاخرین کاشف دقایق معقول و منقول واقف حقایق فروع و اصول خرد پناہ دانش دستگاہ در راست‌گوی و خیرخواہی با آقای خود یگانہ و یکتا و باستغالے برآمد حاجت مردم پیش امرا بہ بی باکی بلا لحاظ مضرت نفس خویش بے مثل و بے ہمتا سرآمد عشیرت فضیلت آثار و گل سرسبد تبار ذی اعتبار ما جناب شرف الملک شرف الدولہ مولوی محمد غوث خان بہادر غالب جنگ کہ اوستاد آن امیر ابن الامیر و دران آوان در اودگیر سکونت پذیر و پیش جناب سید عبدالقادر خان صاحب غفران نشان ملازم بعز و توقیر بود بہ طلب حضور برین خدمت عظیم المرتبت نہم جمادی الاولی سال یکہزار و صد و شانزدہ ہجری منصوب گشت اکثر علاقہ داران آن زمان با مواجب بیش قرار گران درسلک ملازمان منسلک گردیدند و جناب مولانای ممدوح از تقرر درماہیہائے قلیل مردم سفارشی خود علی الخصوص برای والدم کہ کثیر العلایق بود دست تلہف می مالید و انگشت حیرت اتم نظر بر تکلیف شدید پدرم بدندان تاسف میگزید درین اثنا روزی جناب نواب موید من اللہ و مبسوط الیہ الی عباداللہ، از راہ قدماپروری و عنایت گستری بخانہ آن عالم ادیب ماہر باعز و جاہ (ق ۷ ب) اعنی مولانا مولوی محمد باقر آگاہ تشریف ارزانی، و ملاقات شرف آیات

بفرط قدردانی فرمود چون دران حین آن مربی گوشه نشین خلوت گزین توجهات و نوازشات آن مصدر خلق عظیم و مورد فضل کریم باآئین بهین معاینه کرد تقریب و تمهید اضافهٔ مشاهرهٔ والدم بعرض فیض معرض والا رسانید بفضله مقرون باجابت گردیده حکم آن مفوض بشرف الملک مرحوم گشت ، اما ازآنجا که نصیفهٔ ذات البین هردو عالم موصوفین نبود تا چند ماه صورت این مدعا از پردهٔ کج دارد مریز جلوه ظهور نمود آخرالامر والدم ازان محسن عمیم الامتنان استیذان نمود که خود به نسبت بتحریک سلسله اینمعنی نزد آن مدار کار دیوانی رجوع نماید لیکن ازین آهنگ بمقتضای دل زدگی آن مظهر عار و ننگ ممنوع گشته بحکم النصیب ما یصیب بر رزاق علی الاطلاق توکل و اصلاح کار خود بکارساز حقیقی تحویل ساخته این بندهٔ ناخوانده را از نیلور جهت تربیت و تدریس کتب متداوله و تعلیم خط و دیگر ادب مشهوره طلب فرمود۔

شرح نامهٔ عظمت نشان وزیر سلطان روم در جواب عریضهٔ جناب والاجاه جنت آرامگاه مرقوم چهاردهم رجب المرجب سال یکهزار دوصد وسه هجری که بنام نامی نواب والاجاه در عهد نواب رحمت مآب پرتو صدور انداخت و بیان خط فرحت نمط نواب

گورنر جنرل بہادر بنگالہ درباب استقلال جلوس میمنت مانوس بر مسند الکۂ کرناٹک کہ بورود محمود دامن احباب و ہواخواہان را بگلہاے نشاط مملو ساخت

چون سال یکہزار و دوصد و شانزدہ ہجری جناب رحمت مآب بشرف تمکن مسند ریاست ملک کرناٹک ناموں گشت درہمون سال نامہ شرف ہنگامہ وزیر حسب الحکم خاقان دین پناہ و زینت بخش سریر خلافت و شہنشاہی، زیب افزای افسر سلطنت و ظل الہی موید شریعت غرّای احمدی مروج ملت بیضای محمدی خسرو عالم عالمیان خدیو زمین و زمان، دین پرور، عدالت گستر، ظل رحمت خالق اکبر، سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم حرمین الشریفین، زادہما اللہ شرفاً و تعظیماً اباعن جد، فخر سلاطین روی زمین، السلطان ابن السلطان، الخاقان ابن الخاقان، السلطان سلیم خان، ابن السلطان مصطفی خان ابن السلطان احمدخان خلد اللہ ملکہ وسلطنۃ در جواب عریضہ جناب نواب والاجاہ جنت آرامگاہ کہ بنام شاہ مشتمل استدعای خدمت فراشی حرمین الشریفین، و استجازت ترمیم و تعمیر روضۂ مقدس و مطہر جناب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ واصحابہ وسلم و گنبد حضرت غوث الثقلین مقبول کونین از طلاکاری و دیگر چند ابواب خیر در مناسب اوقات و محتوی

صدور تاکید مشید شاه بکارپردازان و اهلکاران آن اماکن تقدس
نشان دربارهٔ اجرای امور معروضه مسطوره و محافظت زایران بیت
الله که ازینجا میروند بدین مضمون که مادامیکه دران بقاع شریفه
اقامت ورزند معین و محافظ ایشان باشند ، و اگر کسی از آنها
راه بملک بقا بپیماید مال و اسباب او را در حیطهٔ تصرف خود
نیارند در سال یکهزار و دو صد و سه هجری بسمت ابلاغ پیوسته
بود موسوم اسم اشرف نواب والاجاه در ریاست نواب رحمت
مآب ، و هم خط فرحت نمط نواب معلی القاب[1] موشت نوبل
مارکوئیس ولزلی گورنر بهادر بنگاله متضمن استقلال جلوس میمنت مانوس
اسمی جناب نواب ممدوح مع جواهر زواهر و خلعت و یک زنجیر
فیل هجدهم رمضان المبارک سال یکهزار و دو صد و شانزده هجری
بهمراهی نواب گورنر کلیو صاحب بهادر مع سرداران عالیشان و
عمدگان ذاست نشان و شوکت و حشمت بسیار و کروفر بیشمار
بدربار فیض مدار شرف اصدار ورود استبشار فرمود و در آن
روز و شب برای جشن از حکم خداوندی همگی جلوی سرکار شوکت
دثار و تمامی ارکان و اعیان و ملازمین عبودیت ارتسام چه
از خواص و عوام حاضر دربار فیض مدار بودند و نذور و پیشکشهای
این نوید فرحت جاوید گذرانیدند و جنرل بوزر صاحب بهادر که
با فوج ظفرموج کمپنی از سولدات ولایتی و سپاه هندی برای
پهرجات و حفاظت جناب رحمت مآب از خوف اعدا و

(۱) سولدات لفظ فرانسیسی بمعنی سپاه

بجهت جلوی سواری خاص در چیپاک سکونت میداشت به تعظیم این هر دو امر خجسته اثر صفوف افواج آراست و از ضروب اتواب شادیانهٔ سرکار کرامت آثار و توپهای همراهی جنرل بهادر و اتواب قلعه که افزون تر از صد ضرب سر زده دمادم دخان حسرت از دمدمهٔ سینه حقد گنجینه حساد برخاست کارپردازان دولت همگی فوج را بانعام اندازهٔ مقام هر یک نواختند و رفقا و ملازمین قدیم را بمناصب مناسب هر کدام سرفراز ساختند مخفی نماند که در عهد گورنر بهادر موصوف از ششم رمضان سال یکهزار و دو صد و هفده هجری نظر بر شوکت و حشمت این در خانه مرحمت نشانه بر دوازده هزار هون مقرره ماهیانه منجمله خمس سالیانه در عوض ضبطی ملک کرناتک چهار هزار هون افزود گردید

بیان وصول این نیاز گنجور بمدراس خجسته اساس از نیلور اعنی بجناب افاضت نصاب قبله گاهی و مهاجرت حضرت والدهٔ ماجدهٔ شفقت پناهی و ذکر انسلاک من هیچمدان در زمرهٔ تلامذهٔ خالم محی الدین صاحب خوشنویس

حینیکه عمرم از دوازده سالگی متجاوز نگشته و پندنامهٔ حضرت شیخ فریدالدین عطار قدس الله الاسرار از جناب حافظ حاجی محی الدین صاحب

مرحوم بیخواندم، آن آدم[1] والد عبدالکریم نام که هنگام طفولیت به ملکی[2] و
و خدمت گاریم مامور بود برای طلب من از مدراس فایز نیلور
گردید وصولش مغتنم شمرده نظر بشوق مشاهدهٔ عجایب سفر
و تمنای معاینهٔ[3] مدراس نضارت اثر که در دل داشتم شادان
و فرحان گردیدم و بلحاظ فراق و تصور افتراق والده ماجدهٔ
که در سایهٔ شفقت پایه اش تا مدتی بچندین ناز و نعمت
پرورش یافته و گاهی دور و مهجور از جناب والایش نشده
بودم خیلی هراسان و ترسان گشتم نکیف از فرقت سراپا حرقت
من سفرگزین که بام و شام مدنظر عطوفت اثر جناب او بودم
حزن و ملال راه یاب خاطر نوازش ذخایر او شده باشند زبان
در تقریر این حال فاتر و قلم از تحریر این مقال قاصر است
الحاصل جناب والده ام باچشم اشکبار و دل بیقرار مرا بصیانت
حافظ حقیقی و ضمانت ضامن تحقیقی سپرده رخصت و بخضوع
و خشوع دست برداشته درحق من دعای حصول خیر و برکت
بحضرت مجیب الدعوات نمود و من گاهی گریان و زمانی خندان
بیرون خانه آمده در باطن با زاد حفاظت جناب کبریای الهی
و بدرقه اعانت حضرت رسالت پناهی و در ظاهر بصحابت آدم
فرستادهٔ قبله گاهی در شهر محرم الحرام سال یکهزار و دوصد و هفده
هجری به سمت مدراس پے سپار و راهی گشته در عرصه یک
هفته بحضور شفقت گنجور والد ماجد مشرف و از سعادت پابوس

(۱) آن دم (۲) بلکه (ما) (۳) مانیه (ما)

جناب خالم که قبل ازین گاهی او را ندیده بودم مستعد شدم و
پس از ادراک آداب ملازمت بزرگان و عمدگان روز دویم یا
سیوم به جناب با عزوجاه مولانا مولوی محمد باقر آگاه همراه والد
ماجدم رفتم آن جناب فضیلت انتساب نظر بر عزت افزائی مجرد
معاینهٔ خاکسار بمقدار برخاست و بنده از راه ادب دست بسته
سر خود در کنار مرحمت آثارش فروکشید و بادای تسلیم سعادت تضمیم
پرداخته جانشین ادب گاه حضورش گردید آنجناب بعد قیل و قال
بزرگانه چند کلمات موعظانه در باب تقید نوشت و خواند بنده
تاکیداً[۱] با پدر بزرگوارم فرمود و بنده وقت عنایت بایذان رخصتانه
بدست خاص اجازت گاه گاه حاضرشدن حضور علم معمور و پیشگاه
رفیع پایگاهش گرفته بمکان خود مراجعت نمود، دران حین باقتضای
شوق موفور باوصف تصمیم عزیمت[۲] خالم سمت چتور جهته ادای
طوی خال خردم کتابیکه هنگام خروج از نیلور میخواندم باز بامشق
خط عربی نزد جناب ممدوح آغاز نمودم، و بعد چند روز
همراه خالم بمعمورهٔ مزبور رفتم پس از وصولم بمعمورهٔ مذکور از رهگذر
عارضهٔ رمد رو داد چندی شغل درس و مشق بمعرض تعویق
درآمد چون خالم بسرانجام همگی مهام متعلقهٔ خود قریب دو ماه
درانجا بساط سکونت چیده وقت معاودت منعم نواز خان فرزند کلان
وغیره را برای اکتساب علم و فضل همپای خود گرفته داخل مدراس
گردید احقرالعباد مجدداً افتتاح درس کتاب و مشق خط عربی نمود

(۱) تاکیدن (ما) (۲) تصمیم خالم (ما) (۳) رمد وردکه خداهی طعام (ما)

هرگاه والدم و خالم بعد امضای چند ماه صورت سکونت دایمی بمقتضای تعلق معاش درینجا دیده آدمان را بطلب متعلقان خود روانه نیلور و چتور کردند و بعد تجسس تمام خانه وسیع از کرایه بدست آوردند و والدم قریب وصول متعلقان خویش یعنی والده ماجده وغیره که اتفاق آمدن ایشان چند روز پیشتر از رسیدن متعلقان خالم صورت بسته بود از خانقاه برآمده بخانه کرایه که محاذی خانه سالک طریقه انیقه قدیمانه و بیدریس؟ بندیان فرزانه ویگانه، جناب مولوی عبدالقادر صاحب مرحوم بود فروکش نمود، و پس از انقضای روزی چند وابستگان خالم هم دررسیده در همانخانه با ما سکونت ورزیدند و باتفاق تا قریب ۳ سال اقامت میداشتند دران زمان مطابق قرارداد نیاگان والانژاد رسم فرخنده صوم جناب صاحبزادهٔ ولی عهد[1] فخرالامرا اعظم جاه درسن یازده سالگی سال یکهزار و دوصد و هجده هجری به انتظام تمام و زیب و زینت تام و تقسیم تورهای طعام و ترتیب مجلس خاص و عام بوقت سحر و شام حسن انصرام پذیرفت۔

بیان ورود نامه طمانیت علامه بادشاه انگلستان درباب استقلال ریاست بنام نامی و اسم سامی جناب نواب رحمت مآب

بفضل جناب الهی جل جلاله و اعانت رسالت پناهی[2]

(۱) ولی عهد ۲ عظم جاه. (م)

عم نواله روز دوشنبه تاریخ ہفدہم ماہ ذیقعدہ سال یکہزار و دو صد
و نوزده ہجری ٹون میجر صاحب پیش از طلوع نیر اعظم فروغ بخش
عالم وارد حضور لامع النور گشتہ ہمگی جلوی سرکار نامدار ہمپای خود
بباغ کمپنی برد و بعد برآمد وقت دو گھڑی روز فوج[1] فیروز
کمپنی مع سولدات و سواران باریگاٹ از دروازۂ دیوانخانہ ہمایون محل
تا دروازۂ باغ مذکور بہر دو جانب شارع عام محاذی یکدیگر صف
زدند و ہم چار ضرب توپ اندرون باغ خاص متصل آبگیریکہ
مہندی گنٹہ نامند قایم کردہ شد نیز سایر ملازمین سرکار فیض آگین
از اعلی تا ادنی حسب الحکم معلی لباس نفیس و مصفا پوشیدہ
بدربار مکرمت مدار حاضر گشتند و بر مقام خودہا نشستند درین اثنا
ٹون میجر صاحب نامۂ نوازش مقرون طمانیت مشحون بادشاہ جم
حشمت، داراسپاہ، کیخسرو شوکت، فریدون بارگاہ، انگلستان نضارت
بنیان متضمن استحکام و استقلال ریاست کثیر الاضافت بنام نامی
و اسم گرامی بندگان عالی متعالی نواب عظیم المرتبت کریم النفس
عالی درجت در عماری باخود داشتہ وجلوی سرکار بترتیب ہمراہ
گذاشتہ و جناب والاشان خجرت نشان نواب گورنر بنٹک معہ
بانوی خود و اڈمرل صاحب و دیگر سرداران جلیل الشان از
اہل قلم و اہل شمشیر و چند خاتونان لطافت شیون برای ادای
چشم روشنی یعنی مبارکباد عقب فیل عماری بر بہلہا نشستہ از باغ
مسطور جلوریز گشتند، پس جناب صاحبزادۂ ولی عہد نواب

(۱) فیردر (ما)

بلند اقبال ما و جناب شرف الملک با جاه و اجلال تا درب باغ خاص استقبال(۱) نموده به تجمل شایان و طمطراق نمایان به حضور فیض گنجور آوردند دران جبین نشاط آگین نواب معلی القاب از جلوس گاه سراسر موهبت شمشیری بدست که آنرا دهوپ نامند تعظیماً پیش آمده بمهابت و سطوت تمام منتظر ورود خط مکرمت نمط و ملاقات گورنر بهادر معزی الیه بزینهٔ دارالاماره رونق قیام می افزود و چون نامه اشفاق علامه رسید و ملاقات گورنر بهادر ممدوح وغیره صاحبان عالیشان موافق مرسوم بظهور انجامید از آنجا با دستگیری گورنر بهادر تا تخت طلائی و مسند امرائی که بقدر انقاع کرسیها مرتفع گردیده است تشریف آورده جناب گورنر بهادر را برکوچ مخملی متصل تخت نشانده خود بدولت بر تخت طلائی مذکور شرف جلوس میمنت مانوس فرمود جناب گورنر معزی الیه نامه معظمه را از صندوقچه برآورده خواست که بدست مبارک جناب نواب والا خطاب بدهد، ناگاه جناب نواب فیض انتساب سبقت کرده فوراً از تخت فرود آمده نامهٔ موصوفه را بدست خود گرفته جهته قرأت به مستر جان باٹلی میر منشی دارالانشاء انگریزی داد بیستر مذکور بر چوکی مخمل سرخ ایستاده (ق ۹ ب) زبان بقرأت کشاده مسامع زبان دانان انگریزی را از اسماع مضامین و معانی رنگینش نواخت، و راجه خوب چند میر منشی ترجمه فارسی آن بر همان چوکی ایستاده با آواز بلند و فصاحت دل پسند خوانده جان

(۱) اقبال بدست که آن را (ما) (۲) آورده (ما)

و جنان سامعین حاضرین را بسرور موفور مسرور ساخت بحمدالله ثم
حمدالله بعد خواندنش جناب گورنر دانش پرور و اڈمرل صاحب و
دیگر سرداران ذی شان و بانوان لطافت نشان بقانون خویش
مراتب تهنیت مودی ساختند ، اتواب[1] مبارکباد در باغ سرکار
و بر قلعه و بر تمامی جهاز وغیره و سه شلک تفنگ ها از فوج
حاضرالوقت سر شد ازان بعد حضرت بندگان عالی متعالی جناب
گورنر بهادر و اڈمرل صاحب و جمیع سرداران و خاتونان نزاکت
توامان را بنا بر تناول برکفش یعنی طعام چاشت همراه خود بحجرهٔ
نعمت خانه برد و درآنجا بر میز برکفش اطعمهٔ گوناگون و فواکه بوقلمون
آنقدر چیده بودند که گاهی بنظر احدی صورت این چنین تکلف
جلوه نه نمود چنانچه همگنان بعد فراغت از تناول طعام پیش تخت
فرخنده فرجام جمع آمده استادند ، بندگان حضرت نواب ذی مکرمت
جناب گورنر صاحب والامناصب و خاتون خجسته منظر و چند
سرداران معتبر را خلاع فاخره و عطر و گلاب و گلها وغیره
مرحمت فرمود و بدیگران فقط از عطر و گلاب و گلها و بیرهای
پان تواضع نمود ، بعد رخصت ایشان خود بدولت باز برتخت
زراندود جلوس سعادت آمود نموده باخذ نذر[2] همگی ملازمان سراپا
ارادت و سرفرازی و عزت افزائی بندگان لازم الرعایت متوجه
گشت ، دران میان از راه نوازشات خداوندی پدر بانوی
محترمه خود نصرت جنگ را بخطاب شکوه الملک نصیرالدوله و

(۱) و تواب (ما) (۲) نذور (ما)

عطای جیغه زمردین و نوبت بدستور نواختن بر پشت جبین عنایتش و جناب مولوی محمد غوث صاحب را بخطاب شرف الملک شرف الدوله مولوی محمد غوث خان بهادر غالب جنگ و مرحمت جیغه و آفتاب گیری و نوبت مطابق قاعده مسطوره و عماد الدین محمد خان ظفریاب جنگ را بخطاب عماد الدوله سرفراز و معزز ساخت و رای خوب چند میر منشی را از خطاب رای رایان راجه بهادر و عنایت یک راس اسپ خاصه و خلعت مهربانی[1] و دوشاله نواخت و دیگر ملازمان ذی مرتبت و اهل خدمت فراخور رتبت بعطای تشریفات و خطابات و انعامات و دوشالهاء بیشمار مشمول مراحم و مبذول مکارم گردیدند و درشب آنروز بزم جشن طرب و شادمانی این کامرانی بفرط تکلف و تزئین و رقص و سرود دلنشین آراسته شد و در تمامی آبادی مدراس جمعیت اساس و دیگر بلاد مثل آرکاٹ و سانکڈه و نتهرنگر وغیره شکر شکر این نوید بهجت جاوید[2] تقسیم پذیرفته کام و زبان هر یکی از سکنای دور و نزدیک حلاوت متکاثر بهمرسانید و لب دهان حاسدان را پر از تلخی های حسرت وا فرگردانید

بیان حالات راقم وغیره که بعد از ورود نامهٔ موصوفه بظهور آمده

جناب خالم برای جبر نقصان مشاهره خود که بعد انعقاد

(۱) مهربانی (ما) (۲) جاوید برادها (ما)

نکاح مبارک النسا بیگم مرحومه مثل درماههٔ سایر ملازمین بعرض تخفیف
آمده بود در جناب شرف الملک آمد و شد می داشت ، درخلال این
حال از سفارش جناب موصوف و بذریعهٔ ثبوت قدامت و انتساب
او بسرکار جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان و بواسطهٔ تحقیق ارادت
بمعرفت او در جناب قدسیه نظر برفاقت او با نصیرالدوله شکوه الملک
در وقت اسیریش که مع توابع خود اسیر پنجه سطوت نواب حیدرعلیخان
بهادر گشته از چندرگیری سمت بالاگهاٹ رجوع نموده بود بخدمت
اتالیقی صاحبزادهٔ عالی پایگاه نواب اعظم جاه مقرر و هم به تعین
اسپ سواری از سرکار مفتخر گردید ، معهذا بعلت وقوع تاخیری
در رسیدن از میلاپور بهمایون محل جهت ادای نوکری حکم والای
جناب رحمت مآب بوساطت جناب مدارالمهام حاصل نموده مع
توابع خود والدم از آنجا برآمده در انجیر باغ به مکان مستعار سرکار
سکونت ورزید و گاه گاه در اوقات عدم حضور سید محمد غوث خان
صاحب خوشنویس که از تلامذهٔ او است و جناب سید عبدالقادر صاحب
خوشنویس در تعلیم خط و تدریس کتب فارسی به صاحبزاده والا گهر
ممدوح نیابتاً مشغول شدی و رفته رفته بتعلیم و تدریس صاحبزادهٔ
موصوف و صاحبزادهٔ دولت پناه عظیم جاه بالاستقلال مامور گشت
و آخر بمرتبه اوستادی نواب جوان دولت و جوان سال سلمه الله
المتعال پیوست ، و چون والدم وغیره یعنی ما همه متوسلان حضرت
آگاه مهم از ابتدا بقصور درماهه مبتلای انواع رنج و عنا و از

ملاحظہ قلت آمد و کثرت خرج پیچ و تاب کش شکنجہ تشویش صباح و مسا بود ہم این تخفیف عام کہ از نکاح مبارک النسا بیگم صاحبہ بوقوع انجامید علاوہ بران گردیدہ غوطہ خوار چارموجہ فرط تکلیف و اضطرار و غریق بحر ناپیداکنار عسرت بسیار گردانید، و راہ امید وصول بساحل نجات بدسنیاری فلک رفاہیت از ہیچ جائی نکشادہ درتہ یاس مطلق نشانید از آنجا کہ پدرم باین حالت پر ملالت نظر بر استنکاف و انکار مزاج حمیت امتزاج جناب آگاہ خود را جہتہ افزایش مشاہرہ بدرکسی از کارپردازان سرکار فیض مدار رسانیدن و بتوسل احدی از اہل کاران دربار [1] درین باب سفارش کنانیدن نمی توانست ناچار بدار قناعت اقامت ورزید و باعانت اجرت کتابت بساط اوقات می پیچید در وسط چنین حال تشتت اشتمال کتاب بوستان نزد جناب طاہر مرحوم مغفور و کتاب گلستان وغیرہ چند نسخہای خرد از عقاید و فقہ بحضور خالم میخواندم و مشق خط نسخ ہم تا حرف فا رسانیدہ بودم اما بسبب ضیق معاش بران خط نسخ کشیدہ استنساخ کتب مستاجرہ متوجہ شدم قضا را دران ہنگام عسرت التیام مربی ما یعنی جناب مولوی محمد باقر آگاہ در سال یکہزار و دو صد و بیست ہجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت و دلہای ما را از ناوک غم و الم سفت ازان بعد بذریعہ الطاف شرف الملک مرحوم نقصان مشاہرہ والدم کہ پیشتر بظہور آمدہ بود بکمال انجامید و رسم خجستہ نظم جشن

(۱) دربنیات (ما)

بسم اللہ خوانی جناب صاحبزادۂ خرد سراج الامرا نواب عظیم جاه بآیین (۱) بهین ، و عطای خلاع از جامه خانه نوازش آگین و تقسیم توره ها و جائزها بحسب مراتب هرکس از ملازمین بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول در سال یکهزار و دو صد و هشت و یک هجری زینت سرانجام یافت -

بیان درخوردن والدم باعماد الدین محمد خان بهادر ظفریاب جنگ عماد الدوله بدرخواست قریه بطور اجاره از تعلقه خان موصوف از اہل کمپنی باجاره گرفته بود و برآمد دیگر مطالب ذاتی خود و اتفاق ملاقات ما دو برادران باخان موصوف درضمن آن

چون پدرم دید که سایۂ شفقت پایه حضرت آگاه زوال پذیر گردیده وکسی در ظاهر معینی و در امر استکناب دلیلی نمانده ، باخان موصوف که دران ایام از باعث مختاریت ثابت جنگ بکارپردازی دولت سرای جناب قدسیه عنان اسپ آمد و رفت او از کمی التفات جناب قدسیه بازکشیده و رونق بازار اقتدارش کاهیده و شهرت عزت و اعتبارش بانحطاط رسیده و میلان طبعش در حب مفرط دنیای پرزور و جر منافع هر نوع

(۱) آیین (ما)، (۲) جایزه (ما)

تجارت نزدیک و دور به نهایت انجامیده بود از وساطت جناب طاہر صاحب خوشنویس و حاجی حافظ محی الدین صاحب که دران آوان به تحفظ قرآن مجید استاذ خان موصوف بود ملاقات نمود و بر طبق مرکوز خاطر خود قریه ازو باجاره گرفته چند سال در سعی و تردد زراعت وغیره آنجا متوجه گشت از انجا که بخت نامساعدت و تقدیر باتدبیر ناموافقت می داشت از عدم باران رحمت بجای منفعت کثرت مضرت صورت بست ، درین عرصه پدرم خواست که قصیده ہندی مولفه خود بتوصیف جناب قدسیه از استعانت و توسل خان موصوف بحضور جناب ممدوحه گزرانیده درباب استحصال اتالیقی صاحبزادۂ دولت پناه عظیم جاه سلمہ اللہ سعی نماید چنانچه خان موصوف ازراه الطاف التماس والدم قبول نموده بیش از یک سال از ایام رسم بسم اللہ خوانی والاشان مساعی موفوره بکار برده در اجابت این معنی از ہمشیره خود یعنی جناب قدسیه عهد محکم گرفت و بوقت موقت یعنی بعد انصرام مہام(۱) جشن رسم مسطور یاد ده جناب قدسیه گردیده والدم را از شرف خدمت اتالیقی مشرف گردانید و والدم ہم ہر روز بحاضر باشی جناب صاحبزادهٔ والاشان سرمایه اندوز مباہات می شد و در حینیکه والدم بتقاریب اعیان و بملاقات خان موصوف تشریف می برد رباعیات شاعرانه گفته و از دست ما ہر دو برادران بآئین خوشنویسان نویسانیده ہمراه خود برده به خان موصوف میدہانید و خان موصوف بطور

(۱) چہام (ما)

عیدی دو دو روپیه بما مرحمت میفرمود و دران زمان سن من
چیزی کم و بیش شانزده ساله و سن برادرم چهارده ساله بود
و کتاب بوستان که از جناب طاهر صاحب میخواندم تمام نگشته
تا یکسال بیمار مانده شانزدهم جمادی الاولی سال یکهزار و دوصد
و بیست و دو هجری از تسلیم جان بخالق انس و جان ابواب غم
و الم بر دلهای والدین وغیره کشود ناگاه درین حال خان موصوف را
شوق تجارت جنس مچهلی بندر گریبان گیر خاطر عاطر گردید و حافظ
محی الدین صاحب را بروانگی سمت بندر مذکور جهة آوردن جنس
آنجا مقرر گردانید حافظ صاحب موصوف از رهگذر[1] نابودن مرد معتمد[2]
و محرم باستجازت[3] والدم من اضعف العباد را بخانه خود در میلاپور
گذاشته عازم بندر مسطور گشت و بمن بملاحظه وقت فرصت
و دست داد تخلیت در حفظ قرآن شریف اشتغال ورزیده
تا بازگشت حافظ صاحب معزی الیه ربع قرآن مجید را حفظ
کردم و بعد از مراجعتش بخانه خویش آمده بحضور والدین
حسب عادت سکونت گرفتم و لیل و نهار متوجه حفظ قرآن گشتم
پدرم و خالم بمن فرمودند که بدون ادراک قوانین تجوید قرأت قرآن
مجید نازیبا و از طراز حسن معراست باید که از مقتدای قاریان
یگانه قرای این زمان واقف روایات حفص مربی شایقان پر
نقص زبدهٔ حاملان کلام الهی جناب مولینا حافظ شیخ محمد مکی بآئین
تجوید بخوانی و مخارج حروف بدانی پس نقش شوق تعلم آن در لوح

(۱) بگدر (ما) (۲) مضمد (ما) (۳) باسجات (ما)

خاطرم صورت بست و ذوق حضور خدمت فیض درجتش در دلم فراہم نشست ، و چون دران زمان آن فضیلت نشان اکثر بحضور صاجزاده عالیشان نواب عظیم جاه دام اقبالهٔ بتعلیم قرآن حاضر می بود قائد قسمتم بدین ذریعهٔ شیعه بآن آستان دولت و اقبال رهبری فرمود -

بیان ابتدای باریابی این حقیر نیاز نوامان در دبیرستان تادیب نشان جناب ہردو صاجزاده فیض رسان عالمیان بذریعهٔ حفظ قرآن و ظهور نوازشات این امیر والاشان بتدریج زمان بر حال من ذره سامان به یمن کلام حضرت ایزد سبحان

جناب خالم در سال یکہزار و دو صد و بیست و یک ہجری اجازت احضارم بدبستان فیض نشان جناب صاجزادگان والا شان اعنی نواب اعظم جاه رضوان مآب و نواب عظیم جاه سلّمه الله الوہاب بتقریب تعلیم قرآن شریف از جناب قدسیه حاصل کرده روزی مرا ہمراه خود برده بجناب عظمت انتساب محترمه ممدوحه و بحضور فیض معمور ہر یکی ازین صاجزادگان والا تبار خجسته اطوار خوش اخلاق نیک کردار ، برگزیدهٔ امرا زادہای نامدار ، شفیق قدرافزای

عالیمقدار، قدوهٔ حکماء با عز و وقار، اسوهٔ جوادان روزگار، سرآمد مهذبان[1] فطانت شعار، سرحلقه ادیبان شیرین گفتار، مستثنای دانشوران فراست آثار، پیشوای قدمانوازان مکرمت دثار، منتخب رهروان طریقه انیقه[2] اصحاب کبار، خلاصه محبان صادق الولای اهل بیت اطهار، نذور[3] گزرانیده بخدمت حافظ صاحب ممدوح گذاشت، پس من هر روز حاضر حضور، و مودی مجرای هر دو صاحبزاده های نوازش دستور گشته روبروی جناب صاحبزاده بلند اقبال عظیم جاه خوش خصال سلمه الله المتعال از جناب حافظ صاحب موصوف مبرور و در بعضی احیان از صاحبزادهٔ اشفاق بنیان، جناب حافظ عبدالعلی صاحب خوش الحان، سلمه السبحان ق اا ب، مستفید درس قرآن اعجاز نشان، میشدم و با وصف حاضر باشی لیل و نهار بسبب عنایات بسیار آن برگزیدهٔ ولی نعمتان مکرمت آثار در عرض دو سال حفظ قرآن ساختم، اما بمقتضای استلزام حضور جنابین موصوفین بضبط آن کماحقه پرداختن نتوانستم، و چون بحضور جناب قدسیه جهت ادای فاتحه ختم عرض کردم، از راه فرط عنایات علیه بعطای مبلغ صد روپیه سرفراز گشتم و به تربیت جشن اختتام قرآن عظمت نشان بحضور چند بزرگان و دوستان در دیوانخانه فاضل کامل، صوفی صاف دل، عارف حق آگاه، واقف اسرار لی مع الله جناب شیخی و اوستادی مولینا مولوی محمد وجیهه الله

(۱) مهندبان (ما)، (۲) طریقهٔ اصحاب (ما)، (۳) پیشکش ها (آ)

قدس الله سره بالوازمهٔ سماع که جناب ممدوح جلیل الشان برطریقهٔ ابوالعلائیه شایق آن بود پرداختم ، و فاتحه مفتح ختم فلاح بحضور شیخی و استاذی جناب حافظ محمد مکی صاحب خواندم ، و دعای خوبی دو جهان این خداوندان از ته دل بجناب مجیب الدعوات بے مثل نمودم و چون مابین حفظ در مسجد کاٹ باوا که سر راه جام بازار واقع است ، چند اجزای قرآنی که به خیر حفظ در آمده بود در نماز تراویح قرات می کردم ، بفضله تعالی در سال اتمامش نیز بحسب معمول در همان مسجد آغاز تراویح کرده بودم که حکم جناب قدسیه جهة استماع قرآن مشفقی و مکرمی صاحبزاده حافظ عبدالعلی صاحب که برای خواندن تراویح در مکتب خانهٔ جناب صاحبزادهٔ ممدوح مقرر شده بود شرف نفاذ یافت ، ازانجا که من وقت افتتاح حفظ نیت لله خواندن کرده بودم ، بلحاظ شکر آبی[1] جناب قدسیه نسبت بخود از عدم اخذ زر مقررهٔ سامع شکنجه وسای تشویش خطیر گشتم ، درینحالت پر فکر و ملالت جناب مولوی عبدالقادر صاحب مرحوم و مغفور مصلحتاً مجوز شد که نظر بر بد آمد مزاج فیض امتزاج جناب قدسیه گرفتن چنین زر و صرف آن لله هیچگاه عندالله مواخذ نخواهد گشت ، بناء علی هذا نظر بامتثال حکم جناب قدسیه بسرعت سریعه در پنج شش روز از ختم قرآن شریف فارغ شده متوجه سماعت حافظ صاحب موصوف گردیدم ، پس بعونه تعالی روز ختم

---

(۱) شکر آبی کنایه از رنجش اندکی هم هست که درمیان دو دوست واقع می شود (برهان) آ،

تراویح جناب قدسیه بسمع قرآن مجید تشریف آورده بحجرهٔ همان مکتب شرف جلوس بخشید و بعد انفراغ از فاتحه ختم مرا بخواندن چیزی از آیات قرآن شریف حکم فرمود ، حسب الامر جلیل القدرش چند آیات اعجاز سمات با رعایت قوانین تجوید برخواندم ، سماعت فرموده صوت ولحن من با قواعد قرات نهایت پسندید ، بحافظ محمد مکی صاحب بےسعی و سفارش کسی گفته فرستاد که این تلمیذ شما را بجناب نواب معلی القاب بندگان عالی متعالی عرض نموده دخیل جرگهٔ ملازمان و متعین جناب صاحبزادهٔ خرد والاشان یعنی عظیم جاه خواهم نمود (ق ۱۲ الف) چون دران روزها تسلط عبدالغفار بهادر ثابت جنگ بسرکار فیض مدار جناب قدسیه و جناب معلی القاب بندگان عالی متعالی بیش از بیش و دل جناب صاحبزادهٔ کلان از عدم تصفیه و مجبور ساختن خان مسطور بذریعهٔ تربیت شب و روز زیش(۱) در ریش و کثرت آمد و رفت راقم بحضور جناب صاحبزادهٔ موصوف بر خاطرش شاق و سوی ظنش نسبت براقم در ترغیب جناب صاحبزادهٔ ممدوح به عناد و افساد کارهای خود مالایطاق و هم ازین سبب او را با راقم عداوت قلبی بیشتر و مالایفاق بود شاید این مامول تا چهار سال در حجاب لیت ولعل مانده جلوهٔ ظهور ننمود ، حتی که هرگاه این اضعف الانام در سرانجام مهام مرجو خود

(۱) شب و روز نیش (م)

بیاد دہی جناب قدسیہ عرایض مع اشعار ہندی میگذرانید، خان مسطور از راہ خصومت باطنی خار ممانعت دررراہ برآمد کارم میکاشت درین عرصہ صاجزادۂ خرد والاگہر بلند اختر نیز حفظ قرآن شریف بانجام رسانید ، و توجہ خاطر خطیر بخواندن کتب نحو و صرف و فارسی وغیرہ منصرف گردانید

بیان حصول شرف ملازمت باسعادت جناب نواب رحمت مآب علیہ الرحمۃ باین ذرۂ بیمقدار اول بار و دیگر سوانح و روداد قابل اظہار

ہرگاہ جناب شرف الملک مرحوم بتاریخ یازدہم رمضان المبارک سال یکہزار و دو صد و بیست و سہ ہجری از خدمت دیوانی معزول شد ، بر دل والدم از ظہور این امر و یاس حصول مکنونات خاطر از اضطراب غایت و تشویش لانہایت لاحق گردید و در ہمین سال مزاج وہاج جناب رحمت مآب باستیلای عارضۂ ہنکچہ[۲] متکسل گشت ، بعد از یک ماہ سیزدہم محرم الحرام سال یکہزار و دو صد و بیست و چہار ہجری غسل صحت فرمود پس ازین چون مرضی مبارک جناب رضوان مآب برای گذرانیدن نذر[2] راقم

(۱) دراہ برآمد (ما)
(۲) ہنکچہ بضم اول بروزن بقچہ جستن گلو را گویند و بعربی دفاق خوانند (برہان) (آ) (۳) پیشکش (آ)

و رسانیدن بسعادت ملازمت نواب ممدوح اقتضا نمود، از راه عنایات خداوندی ارشاد فرمود کہ بالفعل یک قطعہ جلی خوشنویسانہ بگذرانی کہ ہمین مصلحت وقت است، مطابق حکم قطعۂ بتحریر حدیث نبویؐ با رباعی ہندی گفتہ خود یعنی مَنْ اَنْفَقَ درهمًا عَلٰی طالبِ العِلْم فکانّما انفق جَبَلَ ذهبِ اَحْمَرَ فِی سَبِیْلِ اللّٰه تعالٰی

رباعی

از فضل الٰہ غسل صحت
پایا ہے شہ عظیم دولت
سایہ رہے اس کا ہم پہ یارب
تا ہووے قیامت

طیار[1] نمودم پس آنجناب مرحمت انتساب بعد از تقریب جشن صحت کہ ہمانروز بود وقت قریب نماز مغرب بجناب سید عبدالقادر صاحب خوشنویس ارشاد فرمود کہ من بحضور نواب می نشینم باید کہ شما راقم را ہمراہ خود گرفتہ باین تمہید کہ راقم از اجازت حضور قدسیہ بمکتب خانہ صاحبزادۂ خرد بلنداقبال عظیم جاہ حفظ قرآن شریف کردہ (ق ۱۲ ب) شوق طلب علم دارد پیشکش گذرانید، جناب موصوف بامتثال حکم خداوندی پرداخت، چون قطعۂ مذکور در حضور گذشت، خود بدولت مستفسر احوال ولدیت راقم شد،

---

(۱) قیامت قیامت بجناب سید الخ (ما)

قادرصاحب خوشنویس از نام والد راقم و خدمت اتالیقی صاحبزادهٔ خرد معروضداشت فرمود می دانم و معًا راقم را حکم صادر شد که در نماز مغرب مقتدا شود ، حسب الحکم بامامت استادم و مطابق مذہب سنیۂ شافعیہ در ادای ارکان نماز پرداختم ، چون جہر خواندن بسم اللہ در مذہب حنفیہ مکروہ است، پس از ادای نماز خود بدولت مخاطب براقم شده فرمود که چرا بسملہ بصوت بلند قرات نمودی ، شاید در نماز ما کراہت واقع شده باشد، عرض کردم وقت خواندن کتب فقہ از جناب شرف الملک مرحوم معلوم شد که تا آنکہ امام مطابق مذہب خود رعایت سنن و مستحبات نکند ، نماز ماموین ہر مذہب[1] باولویت مودی نگردد چنانچه نزد عالم متبحر اجل ، متموج علم و عمل ، جامع معقول و منقول، کاشف فروع و اصول، فرد کامل فضلای متاخرین، مہر سپہر علوم دین متین، صاحب تصانیف فایقہ و توالیف رایقہ، واقف اسرار خفی و جلی ، جناب ملک العلما مولانا محمد عبدالعلی قدس سرہ الولی ، ہمین قول مرجح است ، پس ارشاد شد که از تلامیذ شرف الملک ہستی ، عرض کردم آری ، بعد ازین اززبان مبارک خود در تحسین و آفرین راقم در افشانی فرمود، روز دیگر سرگذشت گذشتہ پیش استاد ممدوح خود ظاہر ساختم، فرمود که اگر تذکرۂ این مسئلہ وقت بودن من در حضور آید بخوب ترین وجہی باظہار لیاقت تو خواہم پرداخت و دران ہنگام میمنت

---

(۱) با او اولویت (ما)

فرجام از پیش گاه والایش خلعت مدارالمهامی با قلمدان دستخطی بشانزدہم ماه محرم سنہ مذکور و خطاب جاہی بمقتضای عالی ظرفی بموجب اطلاع بدربار شاہ دہلی باوصف عدم اقتدار و فضیلت سلطنتش موافق رسم بزرگان خود نوزدہم ربیع الاول سنہ الیہ بجناب مہین صاحبزادۂ عالی مقدار فخرالامرا مرحمت، و خطاب عظیم جاہی بحکم ہمان دربار بادشاہی نوزدہم ربیع الاول سنہ الیہ، و خلعت منصب بخشی گری مع شمشیر بہ پانزدہم شہر جمادی الاخریٰ بہ جناب کہین صاحبزادۂ والاتبار سراج الامرا مکرمت شده، و بعد ازین خطاب فخرالامرا بہ عمدة الامرا و سراج الامرا بامیرالامرا مبدل گشت۔

پیان ورود نامۂ صاحبان عالیشان کمپنی بہادر درباب استقلال ریاست بنام نامی معلی القاب نواب عظیم الدولہ

بعون ایزد سبحان تعالیٰ شانہ، و امداد حبیب برگزیدۂ جہان اعلی احسانہ، روز مبارک جمعہ بیست و ہفتم شعبان سال یک ہزار و دو صد و بیست و شش ہجری وقت ہفت و نیم ساعت روز بلند شده خط نوازش نمط صاحبان والا شان کمپنی بہادر موسوم اسم سعادت لزوم جناب بندگان عالی متعالی نواب

(۱) باوصف اقتدار (۱۰)

عظیم الدوله والاجاه مستر فالکنر صاحب چیف سکرتری و کرنل بارکلی صاحب ٹون میجر در عماری سرکار با خود گذاشته (ق ۱۳ الف) و لطیف بیگ خان مورچل بدست نشسته و جناب نواب گورنر سار جارج بارلو بارونٹ بہادر و دیگر سرداران ذی شان بسواری ہاتھیہا عقب فیل عماری بوده و سواران باڈیگاٹ و جلوی سرکار ہمراه داشته با تکلف و تزئین موفور و شان وتجمل نا محصور، از باغ ایوان نواب گورنر بہادر برآمدند و ازین سو ہر دو صاحبزادهٔ والاگہر جلیل القدر اعنی جناب اعظم جاه و جناب عظیم جاه در عماری سبز و حافظ احمد خان بہادر بخواصی نشسته، باستقبال نامهٔ مکرمت شمامه از میان دو صف فوج کمپنی که از دروازهٔ دیوان خانهٔ ہمایون محل یعنی دارالاماره تا دروازهٔ درآمد باغ خاص مقابل یکدیگر استاده بودند، تا آب گیر(۱) اصطبل اسپان ترپ تشریف فرموده صحابت خط تفقد نمط نزد زینهٔ دارالاماره رسیده نامه را از عماری فرود آوردند، دران زمان بشاشت عنوان حضرت بندگان عالی شمشیری از قسم دہوپ بدست گرفته با مزید فر و شکوه تعظیماً از جلوس گاه پیش آمده چشم بر راه ورود خط و نزول نواب گورنر صاحب بزینهٔ دارالاماره زیب و زینت می بخشید و ہم اہل خاندان وسایر ملازمان از اعلی تا ادنی باستحظار دربار فیض مدارش

A (۱) آب گیر بروزن بادگیر تالاب را گویند و کوی که آب درانجا ایستاده باشد (برہان) (آ)

بهره اندوز می گشتند ، چون کرنل بارکلی صاحب و فالکنر صاحب مع خط از عماری و نواب گورنر صاحب و سرداران دیگر از اهل پهل ها پائین آمده باجناب بندگان عالی از جوشش فراوان بقانون لجود با معانقه و مصافحه ملاقات کردند ، پس حضرت بندگان عالی دست نواب گورنر صاحب و جنرل صاحب گرفته آورده بر کوچ مخملی نزدیک تخت طلائی که سابق وجه وضعش مذکور شده جانب دست راست خود نشانیده و دیگر سرداران را مثل کاس میجر وغیره که قریب بیست و پنج کس بودند بشرف اجلاس بر کرسی هاے ساده معزز گردانید و بعد انقضای وقت دو سه دقیقه گورنر صاحب ممدوح خط عظمت نمط کمپنی از دست کرنل بارکلی صاحب گرفته برای دادنش بدست مبارک نواب والاخطاب برخاست نواب معلی القاب و جمیع سرداران حضار محفل نیز جهت گرفتن آن برخاستند و آن از دست نواب گورنر صاحب بدست مبارک معلی القاب رسیدن همان بود و بیست و یک ضرب توپ تهنیت بر قلعه سر شدن همان و نواب فیض مآب باجازت نواب گورنر صاحب خط را بنا بر خواندن به مستر فالکنر داد، مستر مذکور بر چوکی مخمل سرخ استاده خواند ، بعد خواندنش بیست و یک ضرب توپ از سرکار فیض آثار قریب آب[1] کندی که به

---

(۱) آب کند زمینی را گویند که آب آن راگنده باشد و جاکها و چرها دران افگنده و آب گیر و آب انبار را نیز گویند - (آ)

چینی گنٹه مشهور است سر شد و حضور برای خواندن ترجمه فارسی آن به راجه خوب چند بهادر میرمنشی حکم فرمود در آنوقت مستر فالکنر بعرض رسانید که ترجمه فارسی نیز خودم میخوانم ارشاد شد که بخوانی پس مستر مسطور بر همان چوکی استاده بآواز بلند خواند ، بعد خواندنش بیست و یک ضرب توپ علاقهٔ کمپنی نهادهٔ متصل شمری[1] که مهندی گنٹه نامند سر داده شد ، و در فوج حاضرالوقت کمپنی و فوج سرکار سه شلک بنادیق سر بآواز کشید پس نواب گورنر صاحب و دیگر صاحبان منیع الشان بقاعده خود با جناب نواب معلی القاب ادای مراتب تهنیت کرده بر کرسی ها نشستند و حضرت نواب حین رخصت عطر و گلاب و طره ها و حمایل گل وغیره از دست خاص به نواب گورنر صاحب لطف نمود ، (ق ۱۳ ب) و باقی سرداران را دسته های گل و گلاب و عطر وغیره از دست مستر فالکنر دهانید ، و جناب بندگان عالی بیکدست خود دست نواب گورنر صاحب و بدست دیگر دست جنرل صاحب و نواب اعظم جاه دیگر دست گورنر صاحب شفیق گرفته تالب فرشش دیوانخانه مشایعت نموده رخصت فرمودند ، پس نوازده ضرب توپ رخصتانهٔ نواب گورنر صاحب در سرکار سر شد و فوج و اتواپ کمپنی هم روانهٔ قلعه گشت ، بعد ازان خودبدولت

---

(۱) شمری هرجای که آب استاده باشد

بر تخت طلائی جلوس اجلال فرموده از اہل خاندان و ملازمین
مدد خرچ و اہل قلم نذرہا[1] گرفته از تخت مطلا برخاسته بحجرهٔ
نعمت خانه تشریف فرما شد و درانجا نیز نذور[2] باقی مردم بنظر اقدسش
درآمد غرض وقت[3] اخذ پیشکش از راه مراحم و مکارم خداوندی
یکدست خلعت مهتابی مهرمانی و یک تهان کمخاب بیلدار و
یک دوشاله باعظم جاه دیوان اعلیٰ و موہبت و یکدست خلعت
مهتابی مهرمانی و یک کمخاب و یک دوشاله به عظیم جاه میرنجشی
مکرمت و یک خلعت کارچوبی و یک دوشاله به حافظ احمد خان
بهادر مرحمت گردید و مستر جان باٹلی میرمنشی انگریزی
بعطای یک خلعت مهتابی کارچوبی و یکدوشاله سفید و راجه
خوب چند بهادر میرمنشی از عنایت یک خلعت مهتابی کارچوبی
و دوشاله نارنجی سرفراز و معزز شد و باقی ملازمان عمده
وغیره عمده درخور خدمات کارخانه جات بعنایت خلاع و
جایزها و شالها که درآن هنگام بمشابه گلیمها شده بود کامیاب
و ممتاز گردیدند ، و هم دران روز از حضور فیض گنجور تورهٔ
یکصد روپیه مع میوه و عطر گلاب و هارهای گل به نواب گورنر
صاحب و فقط میوه بدیگر سرداران فرستاده شد و پنجاه
ارابهٔ شکر شادی و شادمانی ورود خط هذا در تمامی محلات
مدراس محفوظ الاندراس یعنی در ترپل کهیری و لنگرخانه و میلاپور

---

(۱) پیشکش ها آ، (۲) پیشکش های باقی د آ، (۳) وقت نذر (ما)

و چینتا دہاری و متیال پیٹھ و فرنگی کنده تقسیم پذیرفت و بشب ہنگامه سور و سرور از جمیع اہل ذوق و جور و مطربان باربد نوا و رقاصان ناہید لقا آرایش گرفت ، حاضران محفل فیض منزل از سماعت سماع و مشاہده رقص دیده را نور و دل را سرور افزودند -

ذکر فکر جشن سالگره نواب رحمت مآب بطریق اجمال و بیان صورت پذیری نوکری راقم و تقرر خدمت اتالیقی صاحبزاده عظیم الشان عظیم جاه مع دیگر احوال

نواب رحمت مآب بعد رونق بخشی مسند ایالت در ہر سال روز چہاردہم ماه رمضان شریف موافق دستور نواب والاجاه جنّت آرامگاه و نواب عمدة الامرا غفران پناه طاب الله ثراہما در کفهٔ میزان که بدز(۱) یموزونی و سنجیدگیش نمی توان رسید ، خود را مع ہر دو صاحبزادگان سعادت اقتران بازر و نقره و اجناس و اقمشهٔ مختلفه می سنجید و آن را صرف مساکین مبذل مستخفین می ساخت و ازین تاریخ تا بیست و دو روز تقسیم توره ہای طعام بخواص و عوام و خلاع فاخره به صنادید خاندان و ملازمان ذی احترام می پرداخت ، و در

(۱) بدرردنی (م)

ششم ہر شوال المکرم رسم رنگ و در ہفتم آن جشن سالگرہ بوقوع می پیوست ، و ہر کس از اعیان خاندان و ملازمان ذی شان بحصول انعام و تحصیل خطاب بمناسب حال خویش رنگ و سرور و شادمانی بخود می بست ، چنانچہ عمادالدولہ بہادر ظفریاب جنگ بتقریب ہمین جشن عالم افروز در سال یکہزار و دو صد و بیست و ہشت ہجری بخطاب امیرالملک مخاطب و متصل این عنایت (ق ۱۴ الف) فقط بذریعۂ مصاحبت بے تقریبی بیست و نہم جمادی الاولی سال یک ہزار و دو صد و بیست و نہ ہجری بخطاب ممتاز الامرا ممتاز و مصاحب و مقارن این خطاب و مصاحبت بحسن فراست خویش خانہ نشین و معاتب گشت ، فی الجملہ "رنگ[1] این رنگین رنگ[2] بہار انتساب و طرز این شادی کرامت نصاب بہ رنگی رنگ[3] و بو و آب و رنگ[4] میداشت کہ رسام[5] ربیع و مانی[6] بہار رنگ آمیزی خود را بی رنگ[7] می انگاشت ، دران ہر دو[8] شب پر طرب ، آہنگ مطربان ترانہ ساز و غنیاگران نغمہ پرداز ، چنان آویزۂ گوش گردون میگردید کہ رقاصہ فلک پای کوبان از مقام خویش فرود آمدہ بے اختیار دست تحسر می گزید و روز

---

(۱) رنگ = طور (آ) (۲) رسم (آ) (۳) رنگ و بو = خوبی و لطافت ۱۲ ب (آ) (۴) آب و رنگ = طراوت وتازگی ۱۲ ب (آ) (۵) رسام نام نقاش ۱۲ ب (آ) (۶) مانی = نام نقاش ۱۲ ب (آ) (۷) بے رنگ = بے رونق ۱۲ ب (آ)

سالگرهٔ مبارک بهرسوی و جانب صدای نقارهٔ مبارک بادی و گورکهٔ[1] تهنیت و شادی مسامع خیرخواهان رفاضی[2] و ادانی را می‌نواخت و شور صدای سرشدن انواب این شور و سرور در چیپاک و بر قلعه و در صورت حضور اڈمرال صاحب بهادر بر جهازات نیز گوش حساد پر عناد کر می‌ساخت و بعد تقریب همین جشن سالگره سال یکهزار و دو صد و بیست و هفت هجری نقش نوکری راقم مع اتالیقی صاحبزادهٔ صغیر عظیم جاه صورت بست، تفصیل این جمال آنکه چون از وقوع ممانعات رنگارنگ[3] دررنگ بست رنگ چاکری خود دل تنگ گردیدم و چهرهٔ برآمد کار خویش بتکلف محالات تیره رنگ دیدم، عرضداشتی متضمن براینکه شاید حصه رزق من در خزانهٔ عامرهٔ سرکار والا نیست امیدوارم که در صورت اجازت بتلاش جانب حیدرآباد خجسته بنیاد سرکشم بحضور قدسیه گزرانیدم فورًا بحصول جوابش سرفراز نگشتم، روز دیگر مشفقی محسنی محمد جاوید خان بهادر اعتبار جنگ تاج الدوله بخانه‌ام آمده از طرف جناب قدسیه پیام نوازش التیام رسانید که بعد امیدواری مدت مدید درین کریاس فیض اساس عزیمت شما جهت نوکری سمت حیدرآباد موجب ملال مزید و کلال شدید خاطرم گردید، انشاءالله المستعان تا آخر این ماه روان تقرر مشاهرهٔ شما بظهور خواهد رسید باید که نظر بر قلیل و کثیر نکرده بایجابش

---

(۱) گورکه = نقارهٔ کلان ۱۲ اظفری (آ) (۳) در رنگ بست = برقرار ۱۲ ب (آ)
(۲) اعالی

پردازد و عزم طرف دیگر نسازد و چنانچه مطابق ارشاد فیض مواد در آخر ماه مسطور یعنی بیست و پنجم شوال سال مذکور بنام زده[۱] ماهیانه پانزده روپیه از سرکار نوازش دستور کامیاب شدم و بجناب نواب رحمت مآب و بحضور قدسیه نذور[۲] گذرانیده متعین جناب صاحب زادهٔ صغیر عظمت انتساب گشتم، اگرچه ثبوت و تحقق حق قدامت این نیازمند مثل تعلیم تحریر مسودات وغیره به جناب این صاحبزادگان عالیشان از آن وقت که بذریعهٔ حفظ قرآن مجید از هم مکتبی این هر دو شمع شبستان دولت و اقبال شرف اندوز گردید، مقتضی آن بود که تقرر در ماهیه ام از تاریخ مرقومه پیشتر و از پانزده روپیه بیشتر شود اما از ممر بعض مانع الخیر دران تاخیر و تقصیر افتاد، بعد از انقضای چند روز بر مزاج دشمنان جناب منیع الشان صاحبزادهٔ کلان شکایت مزمنهٔ[۳] مثانه ظاهر گردید دران هنگام بحکم حضور قدسیه اتفاق حاضر باشی راقم و دیگر اشخاص مثل امین علی خان وغیره برای تیمارداری جناب معلی القابش دست داد، بفضل شافی برحق در عرصه ۳ ماه چیزی کما بیش مزاج مبارک والایش سرمایهٔ صحت و عافیت دریافت اما بلحاظ گزند عین الکمال[۴] رجال (ق ۱۴ ب) که احترازش لازم بهمه حال است، از محل بتر خفیه بمکتب خانه بیرون تشریف نمی آورد، دران اثنا رسم انصرام شادی طوی[۵] من که بسبب

---

(۱) زد (ما) (۲) پیشکش ها (آ) (۳) فرمنهٔ مثانه (ما) (۴) = چشم زخم (آ) (۵) کدخدائی ۱۲ الظفری (آ)

روداد بیماری جناب ممدوح با وصف عنایت چهار صد روپیه پیش ازین از حضور جناب قدسیه بنا بر همین رسم در جیز ترقی[1] و اهمال افتاده بود ، بفضل فضّال و اعانت عطای ۳ سه صد هون از آنجناب بلند اقبال که آن را باقتضای تنگ دستی خود که مذکور میشود از راجه موهن لعل بهادر قرض گرفته مخفی بمن عنایت فرمود جلوهٔ انجام گرفت ، تبیئن حالت عسرت جناب صاحبزاده فیض آماده این است که دران آوان سی روپیه ماهوار برای میوه خوری آنجناب و یک روپیه در هر جمعه بجناب صاحب زادهٔ شوکت دستگاه عظیم جاه از جناب قدسیه می رسید، مقارن آن عبدالغفار خان بهادر ثابت جنگ از اسهال کبدی بیمار گشته آخر به همان بیماری سیوم رمضان سال یکهزار و دو صد و بیست و نه هجری جان بحق تسلیم کرد ، و بعد از چندی به معروض شدن وصول این وجه قلیل جهته میوه خوری به صاحبزادهٔ شایسته سروری در حضور نواب عالی جناب معلی القاب بندگان عالی متعالی پنجاه هون ماهوار از طرف جناب قدسیه مقرر گردید و من بعد از سعی سیادت پناه نقابت دستگاه ، مظهر فیض و احسان جناب[2] قادر علی صاحب بغدادی علیه الرحمة والرضوان، در جلدوی حاضر باشی و تیمارداری جناب صاحبزادهٔ والاشان باضافه پانزده روپیه بتاریخ بیست و نهم محرم سال یکهزار و دو

---

(۱) تراخی (آ) (۲) قاری سید علی صاحب (آ)

صد و سی هجری سرفراز شدم ، و پیش از انتقال خان معزی الیه مورد نوازشات و عنایات جناب قدسیه که بیش از اشفاق والدین توان گفت بودم ، پس ازآن تا الآن موضع شکر رنجی خاطر صفوت آگین و موقع گمان دل آئینهٔ آئینش می باشم، تفصیل مقام اینکه چون آن ذات قدسیه بمقتضای مرحمت فطری و موهبت طبعی که مجبول بران است به هر یک از عاکفان عتبهٔ اجلال و واقفان آستانه اقبال جز نظر نوازش نمی گشاید و کسی را از ملازمان نواخته و متوسلان پرداختهٔ خویش گو که در ادای شرایط فدویت و خیرخواهی مصدر لغزشها شده باشد از نظر رفیع منظر خود نمی اندازد از مرگ خان مسطور که خیرخواه سرکار خودش بحسب[1] دانست خویش تصور میفرمود تاسفی راه یاب دل شفقت منزلش گردید ، و مقارن این حال بلحاظ آزردگی خاطر صاحبزادهٔ ولیعهد نسبت بخان مسطور چنین ظن بے اصل و وجود بگوشه خاطر تقدس آثارش متمکن گشت که من و والدم بایما و اشاره جناب صاحبزادهٔ موصوف در هلاکت خان مسطور که بظاهر اگرچه در طلب رفاهیت صاحبزادگان والاشان حسن مجرای خود ظاهر کرده باعث تقرر خدمت دیوانی و بخشی گری این دو رکن بیت الشرف گردید ، اما در باطن نهال عداوت این بزرگ گردهاے

---

(۱) بہ حسب دانست خویش (م)

عنایت (ق ۱۵ الف) ایزدی خصوص نسبت بصاجزادهٔ بزرگ در دل پرکین خود می نشانید سعی فراوان از خواندن دعوت بکار بردیم و باعث هلاک وی شدیم معاذالله این چه گمانی است اتهام نشان که اکثر از افترای مفتریان فتنه ساز صورت گرفته ، والا نظر بر نوازشات بی غایت و عنایات لانهایت آنجناب مقدسهٔ محترمه که بفضلهٔ تعالی شانه رشد و عزت راقم درین دربار اقبال آثار بذریعهٔ همین حضور مقدسه است، هرگز متصور نبوده که مورد چنین ظن قبیح شوم ، و شب و روز متفحص سبب وجود چنین تهمت منافی عقیدت خویش گردم ، غرض بهر طور نظر بر رسوخ و ارادتیکه با آنجناب قدسیه میداشتم و میدارم نسبت این تهمت بخود مناسب ندیدم، و هم مقتضای اعطاف و الطاف بی اکناف آنجناب آن بود که این فدوی بی ریا را به چنین ظن نازیبا مظنون و متهم نفرمودی ، حیف صد حیف که خلاف انصاف در معرض چنین تهمت صریح در افتادم ، بلکه حق و انصاف آن بود که این ظن در حق خان موصوف رجوع مینمود ، زیرا که برهمه وضیع و شریف مخفی و محتجب نیست که بسا منافع او از تسلط خان مسطور نقصان پذیرفته ، و فراوان آرزوهای او از خلل اندازیش در عدم جا گرفته ، ازان جمله این بود که او میخواست

که بجایش خود مسلط گشته زمام اختیار کاروبار سرکار[1] جناب قدسیه بدست آرد و بطمع حصول منافع کثیر محیط امور متعلقه این سرکار شده دیگر متوسلان این آستان را از میان بردارد و احتمال است که شاید دعای اجابت انتمای جناب نواب رحمت مآب که از اطوار ناپسندیده اش بمثل آنکه جناب قدسیه را ترغیب استقراض لکوک و تکلیف بار آن میداد و بار قرض ذاتی خود نیز بر ذمت همت جناب ممدوحه می نهاد و صاحبزادهٔ ولیعهد را در رنج و عنای دایمی میداشت، فیمابین جناب ممدوحه و جناب صاحبزادهٔ موصوف ناخوشیها و رنجشها برپا می ساخت بر خاطر اقدس خود رنجی میکشید و باوجود قدرت و انتقام آن از فرط حلم خویش کارش بر منتقم حقیقی می سپرد سبب هلاک وی گردیده و هم نیز دعای صاحبزادهٔ موصوف که بمقتضای تسلط و اغوای او از دست جناب قدسیه در هر امر عاجز و تنگ بل از جان بتنگ آمده بود بهدف اجابت رسیده باشد، پوشیده مباد که روزی پیش از مرگ خان مسطور جناب صاحبزادهٔ موصوف با درد و الم تمام و حزن و اندوه لاکلام بعض حالات خصوصیت سمات خویش را در تخلیه باین فدوی بلا اشتباه و خدمتگذار خیرخواه ظاهر کرده فرمود، میدانم که ترا اجازت صحیحهٔ خواندن کتاب

---

(۱) M و باسرکار

مستطابِ حصنِ حصین برکت تضمین، از شیخ والاگہر، منتخب علماء عصر واقف مسائل جزئی و کلی، کاشف نکات خفی وجلی عالم باعمل، فقیہ کامل، راست گوی بے نظیر، موعظت فرمای ہر امیر (ق ۱۶ اب) و فقیر، بینای حقایق اشیای کماہی، دانای غوامض خدا آگاہی، سالک مسالک تجرید، ناہج مناہج تفرید، صوفی مشرب کامل، درویش مذہب آگاہ دل، تارک حظوظ دنیای دنی، وارستہ از قید نفسانیت ما و منی، جناب شیخی و مرشدی، واصل الی اللہ، مولانا مولوی محمد حبیب اللہ قدس اللہ سرہ رسیدہ است، برین تقدیر یک قطعۂ عرضی احوال تشتت اشتمال خود بحضور مرحمت معمور سرور ہر دوسرا شفیع یوم الجزا، مقتدای انبیاء و رسل، پیشوای ہادیان ہدایت سبل، ملجائ ہر مخمر آب و گل، ماوای ہر رنجور و خوشدل علیہ الصلوات والسلام نوشتہ میدہم، باید کہ تو این عرضی را درکتاب مستطاب داشتہ للہ برای فراغت و رفاہیت کونین و برآمد حاجت و امنیت دارین من بخوانی، راقم نظر بر امتثال حکم جناب بدین نیت بسا ختم ہا خواندہ چنانچہ عرضی مسطور الی الآن بپیش راقم نیازشیم درآن کتاب مستطاب حاضر است، چون راقم را خفا و افترا در ہیچ امر منظور نبود درین اوراق این معنی را مندرج نمود و آنکہ مفتریان بدظن و مفسدان فتنہ انگن مصدر حرکات

ناشایستہ شدہ ، و سعایت و شکایت را شعار خود ساختہ مثل تہمت مسطورۂ ہر امرِ مکروہ نازیبا منسوب این محسود اعدا می نمایند و آن را پیش ولی نعمتان دریا دل رسانیده می خواہند کہ بر سجنجل خاطر این والا فطرتان عالی نژاد غبار ملال نشیند بفضلہ تعالے بحکم آنکہ چاہ کنندہ را چاہ درپیش است خود نگون سار شوند و در قعر ذلت و ادبار فرو افتند ، الحق بر راستی این کس ہمین دلیل بس است ، فردای قیامت نیز کہ روز انصاف است ، و ممیز ہر کدورت و صاف بعونہ تعالی سرخروئی نصیب حال این صداقت سگال خواہد شد ، و نظر بر عدالت احکم الحاکمین بحکم ؎

بر و علم یک ذرہ پوشیدہ نیست
کہ پیدا و پنہان بنزدش یکی است

معاملہ خود را موقوف برآن روز گذاشتم و دست از تعرض این دار فنا کہ وجودیست عدم نما برداشتم ، باید دانست کہ خان موصوف یعنی ممتازالامرا اگرچہ سابق در وقت استیلای بی انتہای خان مرحوم مسطور از عدم عنایات و نوازشات جناب قدسیہ سرگردان و پریشان حال بود ، اما مرگ خان مرحوم علاوہ بران گردیدہ بحدی معتوب جناب قدسیہ شد کہ صاحبزادۂ کلان را حکم جناب قدسیہ بگفتہ فرستادن سلام صادر گشت ، پس ازانجا کہ جناب صاحبزادہ نیز از رویۂ خاندانی و نخوت بےمعنی

خان موصوف که عبارت از دعوی همسری وغیره با جناب صاجزادهٔ والاشان باشد کاره و متنفر بود ، مطابق امر مادر مکرمهٔ خود کاربند می شد ، یعنی هرگاه آدم خان موصوف برای دریافت خیریت بحضور جناب صاحبزادهٔ جلیل الشان آمد در جوابش عوض تسلیم سلام گفته می فرستاد و بزرگی خالیت را بر طاق بے اعتباری می نهاد ، و چون دران ایام مرا با خان موصوف محبت و مخالصت بیشتر و فراوان و بحکم (ق ۱۶ الف) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ تدارک و تلافی احسان خان موصوف که بوالدم بظهور آمده ملحوظ به برآن و زمان بود ، خدا شاهد حال و واقف این مقال است که چه قدر بحضور جناب صاجزادهٔ فیض آماده در حق خان موصوف سعی و سفارش می ساختم و بارها ازین جهت مورد عتاب صاجزاده والا جاه می شدم تا آنکه از خوف عتاب آنجناب روبروی مردمان نامش بر زبان آوردن نتوانستم ، و از زمانیکه مرا شرف و عزت مجالست و مصاحبت شبا روزی جناب هر دو صاجزادهٔ معلی القاب بحصول انجامید ، آمد و رفت من بخانه اش متروک گردید، لیکن محبت و دوستی او پیش نهاد خاطرم بود ، و والدم گاه گاه بملاقاتش رفته هنگامهٔ هم بزمی و همکلامی گرم میداشت ، او هم از راه اتحاد مضمرات خود با والدم درمیان می آورد و سعی و تپاک مرا در تبدیل ذکر ذمیمه باذکار محامدش که از من

در هر مقام بظهور می آمد بیان می کرد ، و بعد از ظهور عتاب جناب قدسیه و پردلی جناب صاحبزادهٔ والا مرتبت آمد و شد والدم علانیه بالکل موقوف شد ، و صرف مودت و اتحاد او مکنون خاطر من و والدم مانده همه وقت صلاح و فلاح و تصفیه اش بجناب صاحبزادهٔ عظمت انتساب کلان مسطور و ملحوظ من بود ، یقین که جناب صاحبزادهٔ عظیم جاه این مراتب را که بمشافهه این جناب بارها بوقوع می آمده یاد داشته باشد ، از آنجا که گردش زمانه بمصداق آیهٔ کریمهٔ تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ. (این حادثه ها می گردانیم آن را درمیان مردمان) بید قدرت خداوند یگانه است که چون و چرا را در حکم او دخلی نیست جل جلاله و عم نواله و به مشیت الهی چنان بود که یوماً فیوماً مزیت فراغت و ترقی خان مسطور جلوه آرا گرد جد و جهد من برفاهیت خان موصوف موثر نگشت ، اگر خان موصوف خوش نصیبی داشتی تجویز نامزدگی نسبت های هر دو صاحبزادهٔ والانژاد در ایام طفولیت با دختران خان موصوف یا دختران برادر او یا دختران خواهرش بحال بودی و به دختران ضیاء الدوله مرحوم رجوع کرده بوقوع نیامدی و آنکه در حیات خان مسطور مصاحبت چند روزهٔ نواب عالیجناب به خان موصوف حاصل بود اگر همین عزت و اعتبار تا آخر عصر نواب ممدوح باقی و قایم ماندی ، چها منفعتها محصل شدی ، چنانچه درآن ایام بمقابله

عظیم الامرا بخطاب ممتاز الامرا سرافراز و ممتاز شد، سبحان الله در اثنای این حال زهی تجاویز مکروهه از خاطر نیک اندیش خان موصوف گل کرده که ناگفتنش ترجیح بر گفتن دارد، اما برای آفرین و تحسین دانش او یکی از آنها می نگارم که روزی از راه فراست پسندیدهٔ خود بتصور افزائش قدر و اعتبار و برآمد اغراض بسیار از تسلط (ق ۱۶ ب) خویش بجای خان مسطور بملازمان جناب نواب رحمت مآب تجویز داد که بلحاظ بار قرض لکوک از جهت خان مسطور همشیرهٔ مشفقهٔ محسنهٔ مهربان خود یعنی جناب قدسیه را که از ابتدا تا الآن حصول این همه عزت و افتخارش از وسیله کفش پای مبارک او است، وگرنه سبب این اعزاز و اکرامش معلوم حبس باید ساخت، چنانچه جناب نواب رحمت مآب بمقتضای آنکه خیرخواهی و ناشایستگی طریقهٔ او کمال ناصفائی بدل میداشت، این معنی بجناب قدسیه ظاهر نموده فی مابین خواهر و برادر مواجهه و مقابله کنانیده آن نیک باطن را بمعرض عتاب و خطاب جناب قدسیه درآورد و خودبدولت هم نگاه التفات از و درکشید، آخر از رهگذر وقوع این امر ناصواب رنج و ندامت بیحساب در خاطر فاترش راه یافته آمد و رفت او بدربار فیض مدار به کمی انجامید، و به وقار و اعتبارش کسر و انکسار بسیار واقع گردید، و هرگاه جناب نواب رضوان مآب را سفر خیر اثر ناگور شریف پیش آمد و همگی

اعیان جلیل الشان و ملازمان فراست نشان به تحصیل شرف و سعادت ہمراہی رکاب میمنت انتساب مامور شدند ، و برای سرانجام مہام متعلقہ دارالامارہ کسی سلیقہ شعار از عملۂ دربار مکرمت آثار نماند خان موصوف را کہ از بدمزاجی و نخوت شعاری او بدل متنفر بود ، چار ناچار جہت سرانجام امور سرکار نامدار درین جا گذاشت ، و خود بدولت مع سایر ارکان فدویت پیرا و ملازمان جان فدا بسان نیرّ اعظم ہمت عالی نہمت بطی منازل سفر مصروف داشت ، انشاء اللہ تعالے تفصیل این اجمال در مقام خود مذکور خواہد شد ، ازان حین بدستیاری این تقریب ، ستارۂ سوختۂ خان موصوف باز از پرتو مشعل این عزت افروختہ به مرور ایام اعتبار و پندارش باین حد رسانید ، وگرنہ اصل حالش بر ہر نقیر و قطمیر ظاہر و باہر است ، تا آنکہ مخفی نیست کہ جد امجد او نصیرالدولہ شکوہ الملک نزد جناب نواب والاجاہ باوجود ثبوت نسبت برادری و پیش جناب نواب عمدۃ الامرا با وصف تحقق دوگونہ قرابت یکی عمومت و دیگر صہریت[1] نظر بر حرکات ناپسندیدہ اش جز مثل نوکر عمدۂ بزرگ منش متصور نگشتہ چہ قدر و وقار داشت و پیش ارباب حکومت نیز چہ عزت و اعتبار ، چنانچہ وقتیکہ در زمان جناب نواب والاجاہ جنت آرامگاہ الکۂ کرناٹک

---

(۱) صہریت (دامادی)

بضبطی ارباب کمپنی درآمد نواب لارڈ کارن والس بہادر نظر بعدم حقیقت او در ریاست مثل جاگیرداران دیگر بیست و نہم ذیحجہ سال یکہزار و دو صد و پنج ہجری خطی بنامش در بارۂ طلب رسد بالقاب خان صاحب بسیار مہربان استظہار مخلصان سلامت ترقیم نمود، و ہم قبل ازان کہ جاگیردار چتور گشتہ بر ہمین قدر و مرتبت بود کہ در سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و پنج ہجری مطابق یکہزار و یکصد و پنجاہ و یک فصلی تحت حکومت جعفر علی خان فوجدار سیکاکول عاملی مصطفی نگر[1] می نمود چنانچہ این حال از نامۂ عوض خان متصدی صوبہ حیدرآباد کہ بہ فوجدار مذکور نوشتہ واضح و لائح است، و عبارتش بعینہ اینکہ ازانجا کہ پاس سخن موجب مزید اعتبار است زود[2] زر تعہد سرکار مصطفی نگر[3] و مرتضی نگر و سیاکول و طومار سنی[4] ۳ لک روپیہ تغلب و تصرف انورالدین خان و طومار واصلات مصطفی نگر عمل عبدالوہاب و تغلب و تصرف مومی الیہ بر جناح استعجال بفرستند، زنہار توقف و(ق ۱۷ الف) تغافل[5] نکنند، تاکید بیش از بیش دانند، اگر در فرستادن طومار سنی[6] ۳ لک روپیہ[7] مداہنہ خواہند کرد، موافق مچلکا زر از شما گرفتہ خواہد شد انتہی و فخر و اعتبار شرف الامرا مرحوم برادر بزرگ خان موصوف ہم محتاج بیان

---

(۱) مصطفی نگر می نمود (ما) (۲) زور زر (ما) (۳) مصطفی نگر (ما)

(۴) سہ ۳ لک (ما) (۵) تغافل فال (ما) (۶) سہ لک (ما) (۷) روپیہ بزرگ (ما)

نیست ، چنانچه روزی نیم آستین پوشیده در عهد ریاست جناب نواب عمدة الامرا والاجاه بدربار فیض آثارش درآمد ، پس نواب ممدوح که باوصفی که از راه عزّت افزائی حکم پوشش نیم آستین بمثل بهرام جنگ مرحوم وغیره ملازمان نافذ گردانیده محض بلحاظ نخوت فروشی و پندار و استکبار میلاپوریان که از آن مثل تنفر خداوندان نعمت این ریاست کراهت و نفرت تام بهم رسانیده بود نیم آستینش بزجر و توبیخ تمام بر تنش پاره پاره گردانید و چون نواب رحمت مآب بروز انتقال پدر خان موصوف دلیرجنگ شکوه الملک که نهم صفر سال یکهزار و دوصد و بیست و نه هجری بوقوع آمده بنا بر سرکردن انواب منت گن بخدمت والا درجت نواب لفتننت جنرل هانربل جان ابرکرمبی بهادر خطی نگارش فرمود ، جواب آمد که کسی از چنین قرابتیان لایق مثل این توقیر مخصوص شان رئیس زادگان[۱] نیست ، درین صورت زهی فرخندگی طالع خان موصوف که بخت خوابیده اش بمحض تائید کارساز بنده نواز و دستگیری و تصدق این خداوندان نعمت بے انباز بیدار گشته بعزت سرشدن انواب تعظیم دود نخوت غرور در دماغش بپیچید و حالانکه برای پدر این تکبر شعار این چنین تعظیم و تکریم کسی ندید و نشنید

---

(۱)(ما) زادگان این

بیان بعض کوایف حمیت جناب رحمت مآب و دیگر چند رویداد و فواید آن

روزی در ماه محرم بر آبدار خانهٔ ولیعهد ریاست جناب صاحبزادهٔ ذی شوکت اعظم جاه جناب نواب رحمت مآب در پس حجابی و عبدالغفار خان بهادر ثابت جنگ پیش آن تشریف می داشتند که سائلی بلفظ نواب بسوی خان مسطور بانگ زد، ناگاه چهره جناب نواب رحمت مآب غضب ناک گشت، فورًا خان مسطور از روی دانش بدر آمد این معنی بر آنجناب دریافته آنکس را بمقام کوتوالی فرستاده و به ستون بسته بسیار مضروب تازیانه تادیبانه گردانید، تا غبار ملالے که ازین لفظ [1] بر خاطر مبارک راه یاب شده بدر رود و زمانی [2] حسام الملک مرحوم در سواری با بلبان [3] نوازان مانند جناب نواب معلی القاب از خانه خود برآمد، چون منهیان این کیفیت را بسمع اشرف جناب نواب رسانیدند آنجناب نظر برینکه چنین طغرهٔ مخصوصه شایان شان رئیس کرناتک است باطلاع گورنر آن زمان و استخراج حکم پولس از ارتکاب چنین سواری شوکت آئین منعش کنانید و نیز مرحوم موصوف مسجدی نزدیک خانه خود احداث [4] نموده خواست که در آن

---

(۱) (آ) هر خاطر (۲) (ما) زبانی (۳) (آ) بلبان نام سازی است که اورا به لبان نوازند ۱۲ (۴) (ما) احدات

اقامت صلوت جمعه نماید ، چون این معنی بسمع اشرف جناب
نواب رحمت مآب رسید باین مضمون پیام فرستاد که نماز جمعه
بدون اذن امام در مذهب جایز نیست ، بفضله و قوته درین
باب هرگز اذن نخواهم داد ، آخر به تهدید شدید[1] اورا ازین
اراده باز داشت ، و روزی جناب رحمت مآب با مدارالمهام
خاص شرف اختصاص شرف الملک که در زمان نواب والاجاه جنت
آرام گاه و نواب عمدة الامرا غفران پناه بخدمت داروغگی[2] عدالت
مامور بود ، نزد حسام الملک مرحوم تشریف فرمود ، بعد اجلاس
انجناب مرحوم ممدوح متوجه مدارالمهام گشته نظر بر هتک و
الزامش یکی از مقدمات زمان (ق ١٧ ب) داروغگی عدالت
آغاز ساخت ، و بر نهج استفسار بیکی از قصص آن وقت
پرداخت این معنی بر طبع کوه وقار آن رحمت مآب نهایت
سنگین[3] آمد و بغضب تمام این کلام تهدیدانه بر زبان راند
که عروس[4] مرده شوی گاهی هم آغوش یکی و گاهی همدوش دیگری
میباشد ، نه ثروت و دولت دنیا را افتخاری ، و نه احتیاج
و افتقار این جهان را اعتباری ، شیخ سعدی شیرازی قدس
سره میفرماید

بر[5] مردِ هشیار دنیا خس است
که هر مدتی جای دیگر کس است

---

(1) تشدید (ما)، (2) M و از دو علی (ما)، (3) سکین (ما)، (4) از عروس مرده شوی کنایه از دنیای فانی باشد ۱۲ ب (آ)
(5) هر مرد (ما)

نباید که سازی گهی چون خسان
بچشم حقارت نظر در کسان

و ازانجا برخاست و بمدارالمهام حکم کرد که از امروز باچنین خود پرستان از عقل و دانش دور بطور مساوات اقدام باید کرد و سخنانیکه ازین چنین متکبران مغرور سرزند ، جواباتش بطور همسری بر زبان باید آورد ، و قسم سرمن تا جیتے[1] که مرحوم معزی الیه به تعظیم تو نیاید هرگز به تعظیمش قایم نشوی ، غرض مدارالمهام موصوف تا زمانیکه ذخیره حیات به خازن اجل سپرد باهمه بادفروشان نخوت شعار به همان خودداری بسر برد ، هم چنین افتخارالدوله حافظ محمد ناصرخان بهادر چهار نفر را با لباس گنده بر چهار اسپان لنگنده نشانده بارادهٔ بیهودهٔ همسری جناب نواب ستوده القاب افتان و خیزان افتخاراً سواری می نمود ، روزی ناگاه جناب نواب معلی القاب در شاهراه با ایشان دوچار شده از خشم و غضب بسیار ایشان را کشان کشان به پیشگاه ملازمان خود طلبیده بر آنها عتاب و خطاب چنان فرمود که خان مشار الیه خیلی ترسیده اگرچه در ظاهر به ترک این امرناپسندیده حفظ حرمت و خیریت خود اندیشید ، اما بمقتضای سفاهت لباس جوانان را بر پشت آنها مخفی بسته از حوالی کنڈساله[2] خود را بیرون رسانیده در سواد پلی وارم مرتکب اینقسم سواری ناملایم

---

(۱) جیلبیکه (ما) (۲) کننڈ ساله (آ)

و باعث اضحوکهٔ[1] سایر مردم می‌گشت و نیز روزی جناب نواب رحمت مآب به تقریبی بخانهٔ مومی الیه با مولوی حکیم احمدحسین خان بهادر ندیم خاص تشریف فرما گشت ، خان مشار الیه از نخوت بےمعنی و بیهوده دم مساوات زنی که بآن جناب فیض مآب میداشت ، رفاقتش را واقعی و وزنی ننگاشته[2] پاندان از دست دیگری به‌حکیم موصوف دهانید ، پس آن خداوند حمیت بمجرد این حرکت توهین تضمینش بحدی در خشم آمد که ارادهٔ برخاست برنشست مرجح گردانید ، خان[3] مذکور ترسان و هراسان بعجز تمام خود را نگون ساخته با سینهٔ غضب آگینش چسپانیده باستعفاء این جسارت شعلهٔ آتش غضبش فرونشانید ، و باز خود استاده پاندان از دست خویش پیش حکیم سابق الذکر گزرانید[4] ، روزی چوبدار از جانب دلیرجنگ شکوه الملک حاضر حضور جناب نواب رحمت مآب گردیده عرض کرد که نواب صاحب بعد سلام استدعای خیریت حضور نموده اند ، جناب نواب حمیت انتساب بمجرد استماع لفظ نواب در فرط غضب آمده حکم فرمود تا طبانچه زدند و در قید کردند ، روزی در عصر ریاست جناب نواب رضوان مآب بتقریب دعوت فاتحهٔ شاه بوعلی قلندر قدس سره بخانهٔ مشفقی مولوی عبدالودود صاحب رفته بودم

---

(۱) ای آنچه از وی خنده آید ۱۲ ص (آ) (۲) نینگاشته (با آ) (۳) خانمذکور

(۴) گزرانید ای نهاد ۱۲ علین للمصادر (آ)

و در آنجا شرف الامرا مرحوم را با مولوی شهاب الدین صاحب یافتم، چون مرحوم معزی الیه مرا معاینه نمود لب بسفارش نوکری مولوی شهاب الدین صاحب کشود، من عذر عدم گنجایش در سرکار بمیان آوردم، و از زبان مولوی صاحب مسطور به نهایت اضطراب چنان سرزد (ق ۱۸ الف) که بهرطور این سفارش نواب صاحب ما بحضور باید رسانید، آئنده هر چه مقدر است بوقوع خواهد آمد، شرف الامرا مرحوم بمجرد شنیدن لفظ نواب از زبان مولوی صاحب مزبور سرگذشت مذکور بیان[۱] و در باب بار دیگر نیاوردن آن لفظ بر زبان تقیید فراوان نمود، چنانچه راقم این ماجرا حینے که خان موصوف حاضر حضور بود بعرض ملازمان رسانید، فرمود که مرا هم ازین معنی آگهی است، و خان موصوف هم اگرچه واقف این امر و مصدق قول من بود، اما در آن وقت چهره اش بکمال انفعال زرد می نمود، و آنجناب روی ما هر دو می دید و تبسم می فرمود و هم برین منوال زبانی[۲] خالم که بحضور رضوان مآب عرض کرد گوش زدِ راقم گردیده که در وقت ریاست جناب نواب والا جنت آرامگاه باری سرفراز علی خان از جانب نصیرالدوله شکوه الملک مرحوم بدریافت خیریت حضور آن عالیشان مع خالم که رفیق خان[۳] مزبور بود به همایون محل حاضر آمده منتظر برآمد حضور فیض اشتباه والاجاه

(۱) بیان و دربیان و درباب (ن) (۲) ازرنانی (ن) (۳) (ن) خانخربور

نشسته بود ، وقتیکه بر طبق عادت از کلس محل به همایون محل تشریف آورد ، خان مومی الیه بکمال ادب پیشتر شتافته آداب مجرا بجا آورده در باب استفسار مژدهٔ خیریت باین منوال بعرض فیض معرض آن مظهر جاه و اجلال رسانید که غلام را پدرم نواب نصیرالدوله شکوه الملک باستدراک خیریت حضور فرستاده اند بمجرد شنیدن لفظ نواب خیلی خشمگین شده و گوشمال خان مسطور از ، دست خاص نمود ، از زبان فیض ترجمان این کلمات فرمود که کدام پدرت را نواب ساخته ، اگر بار دیگر چنین جسارت نمائی سزای عقوبت افزا یابی ، خان مزبور ترسان و لرزان استعفای جریمهٔ خود ساخته باجازت انصراف مرخص گردید ، پس درین صورت به یقین پیوست که حوصله طبایع غیور سلاطین دانش آئین و روسای با شکوه و تمکین اولین و آخرین که مظهر صفات جلالیه و جمالیه حضرت باری ، و در کارنامهٔ[۱] ظهور عقل و دانش نقوش غریبهٔ کلک بدایع نگار صنع کردگار اند ، این معنی را بر[۲] نمی تابد که کسی که از مرتبه خودها فروتر است گو که اصغر باشد یا اکبر در لوازم آداب و خصوصیات خودها مثل قابلیت پیشکش[۳] ستانی و تسلیم و لیاقت خطاب نواب و سلطان وغیره برای تکریم و فرود آمدن مردم ملازم و غیرملازم

---

(۱) (آ) کارنامه = ای تاریخ ۱۲

(۲) برنمی تابد = ای تحمل نمی کند ۱۲ (آ) (۳) (م) نذر و تسلیم

از سواری خودها جبین تلافی سواری خداوندان عالیشان برای تعظیم دم مساوات زند و بلکه بمجرد صدور این چنین حرکات و کلمات از کمترانِ این برتران صورت عتاب و خطاب شان در آئینهٔ ظهور جلوه‌گر می‌شود و مرتکب این امور که سزاوار امرا و خواقین ثروت معمور است تنبیهًا و تادیبًا مستوجب قید و بند شدید میگردد و تطبیق مقال هذا اینکه مقتدای علمای جلیل‌الشان، پیشوای فضلای رفیع المکان، سرحلقهٔ واعظان نکته دان، سردفتر مفسران حقایق تبیان، مستند فصحای متاخرین، مفخر بلغای متبحرین، واقف مواقف کونیه، عارف معارف الهیه، کاشف اسرار جلی و خفی ملا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمه در باب سی‌ و یکم اخلاق محسنی فرموده که غیرت چیزیست که صیانت آن در تدبیر مهات و توکید سیاسات انسان را ناگزیر و لازم است عمومًا و سلاطین و روسائ با تمکین را نگاهداشت آن در سرانجام امور ملت و انصرام مهام (ق ۸۱ ب) مملکت واجب و متحتم خصوصًا غیرت بر دو نوع است غیرت دین و غیرت دنیا و رعایت هر دو نوع ضروریست امّا غیرت دین آنست که در تمشیت امر معروف و نهی منکر سعی جمیل نمایند، و ملازمان حضرت و رعایای مملکت خود را مرتکب اطاعت و ممنوع معاصی و مناهی فرمایند و غیرت دنیا بر سه نوع است اوّل نسبت با اشباه و اقران خویش دوّم نسبت با خاصه خود سیّم نسبت با عموم خلق امّا آنچه نسبت با مثال خود است چنان

باشد که تفوق بر ایشان در مرتبهٔ خواهد که هیچ کدام را بروی سرفرازی نرسد ، و خود بحسب جاه و صولت و قدرت وشوکت وعظمت وحشمت و اقتدار و ابهت از همگی بیش و از جملگی در پیش باشد ، و هر آینه از ظهور این غیرت و وفور این حمیت[1] بیشتر بود ، آورده اند که یکی از اولاد سلاطین حکیمی را پرسید که میخواهم از همه اخوان و اقران خود برسر آیم ، و گوی دولت از میدان[2] کارهای کلی کشاید و مهمات حسب المراد برآید و این از خصایص اهل همت است ، هرچند همت بلندتر باشد این غیرت را غلبه اختیار بچوگان اقتدار بربایم ، مرا از اسباب این کار چه چیز بدست باید آورد ، حکیم گفت ای شاهزاده مرا اکتساب دولت را هیچ سببی به از حمیت و غیرت نیست

نظم

کسی کو بغیرت برافراخت تیغ
سر تیغ را بگذراند ز میغ
چنین گفت آن مرد بیدار بخت
که از غیرت آید بکف تاج وتخت
زغیرت بدست آیدت نام وننگ
زغیرت مراد خود آری بچنگ

---

(۱) حمیت را غلبه (ما) (۲) میدان را هیچ سببی (ما)

امّا غیرتی که نسبت بخاصهٔ خود است آنچنان باشد که خواص حرم خود را از چشم نامحرم پوشیده دارد و ایشان را در محافظت حدود عصمت و عفت مبالغه نماید ، و هرچه رعایت آن شرعًا و عرفًا لازم باشد ایشان را بران معتاد سازد ، تا بیمن آن اهالی و رعایا نیز بصلاح موصوف و از فساد مهجور باشند ، بزرگی در وصیت یکی از پردگیان حرم عفت خود فرموده .

(نظم)

پردگیان را بمقام جلال
جلوه حرام است مگر با حلال
دیده بهر روی نباید کشاد
پای بهر کوی نباید نهاد
این همه آفت که بتن می‌رسد
از نظر توبه شکن می‌رسد
دیده فروپوش چو دُرّ صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف
هر که بجز جفت (۲) حلالت بود
رخ منما گر همه خالت بود

امّا غیرت به نسبت عموم خلق چنان است که غیرتی که بر مخدرات

(۱) (م۱) بجز جفت

حرم خود دارد نسبت با حرم جمیع مسلمانان بجا آرد و نگذارد که از ملازمان بارگاه جهان پناه بدنامی بخاندان مردم یا ناموس ایشان راه یابد انتهی کلامه ، پس هر بادشاهی که چنین حمیت در نهاد عظمت بنیاد خود دارد لایق بادشاهی و سزاوار خطاب ظل الهی است ، و هر امیر و رئیسی که همت والا نهمت خویش بر تحصیل این غیرت گمارد مستحق امارت و ریاست، و شایستهٔ (ق ۱۹ الف) القاب نوابی و جاهی ، و نیز واضع قوانین ملک رانی ، مخترع قواعد جهانبانی ، گیهان[۱] خدیو عدالت گستر ، امیر تیمور فریدون فر ، در تزک خود نصیحت مرشد کامل حق واصل خود[۲] زیب تسطیر فرموده ، و آن این است که هر که از مردان فتوت نشان عموماً و از رؤسا و شاهان خصوصاً مثل غیرت و حمیت و ننگ و ناموس مرغ لک لک[۳] زیرک پیش دید خاطر ندارد ، و در ریاست و حکومت خود دیگری را شریک آرد ، حضرت حق جل و علا که مالک لاشریک مملکت ارض و سما و معطی دولت و نعمت دین و دنیا است ،

---

(۱) گیهان بر وزن پیمان بمعنی روزگار و دنیا و جهان باشد ۱۲ ب (آ) (۲) یعنی قطب الاقطاب شیخ زین الدین ابوبکر تیبابادی قدس سره (آ) (۳) و آن اینست که چون لک لک در آشیانهٔ خود بچه زاغی را هم آغوش بچگان خود دید سه شبانروز بران بچهٔ زاغ نظر گماشت و بعد از سه روز که غایب شد سه صد و چهار صد لک لک جمع آمدند و مادهٔ آن لک لک را بمنقار و مخلب می زدند تا بمرد ۱۲ (آ)

مسند سلطنت و امارت باو نگمارد و اورا سزاوار عطای خلعت اطاعت اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ نپندارد ، زیرا که حکمران در ریاست واحد بیباشد ، و حکومت بواحد می زیبد ، و وقوع شرکت دران منافی سطوت و غیرت مستوجب سلطنت و مملکت ، و مخالف هیبت و قوت مستلزم سیاست و ریاست است ، چه طوفان وجودِ اقتضای[1] هر یک بمقتضای اختلاف آرا گرد عدم انتظام مهام انام می انگیزد ، و بلای انواع خللها و اقسام فتنها می خیزد ، و نظر برین بادشاه جم جاه جناب ظل الله امیر تیمور شاه اقربای خود را از چنین شراکت باز میداشت و بر تقدیر ظهور خواهش اشتراک تادیباً آنها را در حبس و افلاس میگذاشت دیگر اینکه تعظیم و تکریم عندالله باعتبار کبر سن نیست ، چنانکه فرموده اند بزرگی بعقل است نه بسال ، تونگری بدل است نه بمال ، اگر بر کبرسنی بودی ، یعقوب علیه السلام بر طبق شریعت خویش سجدهٔ انحنا بیوسف علیه السلام ننمودی ، و سید دوعالم صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید را که مولی زادهٔ آنجناب سترگ و درسن خرد ، و بدانش بزرگ بود سرلشکر ظفر پیکر نفرمودی ، چنانچه اورا برای جهاد کفار ضلالت شعار سمت اُبْنیٰ[2] که از دیار روم است روانه کرد چون بعضی اشخاص نظر بمولی زادگی و صغرسالگی او رضی الله عنه ،

---

(۱) اقتضای اختلاف آرا (ما) (۲) ابنی (ما)

طعنها از راه تحقیر بسر کرد کیش بمیان آورد آن سرور دوجهان باصفای این معنی فرمود که اِنْ طَعَنُوْا فِیْ اِمَارَتِهٖ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِیْ اَمَارَۃِ اَبِیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ اَیْمُ اللّٰهِ اَنَّهٗ کَانَ لخلقا لِلْاَمَارَۃِ وَ اِنْ کَانَ لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَیَّ وَاِنَّ هٰذَا لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَیَّ بَعْدَهٗ یعنی اگر مردم بر سرداری اسامه طعن میکنند تحقیق بیشتر هم در امارت و حکومت پدروی یعنی زید پسر خواندهٔ من طعن کرده باشند، بنام ایزد که زید پیش من سزاوار حکومت و امارت و دوست تر از مردم بود بدرستیکه اسامه نیز بعد پدرش نزد من محبوب ترین مردم و شایستهٔ حکومت و سرداری است انتهی و هم کشاف حقایق، وصاف دقایق، بحر علوم شریعت، کنز فنون طریقت، عارف معارف ذات مطلق، کاشف اسرار نور برحق، شاه عبدالحق دهلوی قدس سره العزیز (ق ١٩ ب) در آداب الصالحین مطابق مضمون حق و هم از حقوق مسلمین مرقوم کیمیائے سعادت من تصنیف پرده کشای وجوه حقایق ذات حق، آئینه نمائی صور دقایق صفات مطلق، حبیب حبیب اله، کلیم کلیم الله، دانای علوم وحی الهی، واقف اسرار نامتناهی، حجت الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه میفرماید که از حقوق مسلم آنست هر کرا هیئت ظاهر و لباس او دلالت بر علو منزلت کند رعایت نماید، و حفظ منزلت او کند، که رعایت منازل درین است، پس توقیر و احترام

او اشراف و اکابر را نه چنان باشد که اراذل و ادانی را، چه رعایت هر یکی در خور مرتبهٔ او است، و در خلاف این ایذا است، چه مردم محترم و معزز را اگر تعظیم نکنند ایذا کشد؛ و مردم فقیر را اگر اندک التفات کنند بهمان مقدار شاد گردد، آورده اند که پیش ام المومنین عایشه رضی الله عنها طعامی نهاده بودند، سایل آمد، فرمودند که بدهید، بعد ازان سواری ازان راه می‌گذشت، فرمودند که بخوانید این سوار را، گفتند که یا ام المومنین مسکینان را از دور طعام میدهی، اغنیا را بحضور خود میخوانی، فرمودند که حق تعالی هر یکی را مرتبهٔ و منزلی داده، پس لازم است بر ما که حفظ آن منازل کنیم، این مسکین راضی است به قرصی و طمعی زیاده ندارد، و این غنی ایذا می‌کشد اگر او را بطریق گدایان قرصی بدهیم، پس خوب نیست ایذائے مسلمانان، مروی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم درون خانه بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین جمع بودند، ناگهان جریر بن عبدالله بجلی در آمد، چون جا نیافت بر در خانه بنشست، پس آنحضرت صلّی الله علیه وسلم جامهٔ خود را پیچیده به سوی او انداخت که برین بنشین، پس جریر آن جامه بر چشم نهاد و بگریست و گفت یا رسول الله چه حد[1] است مرا که بر جامه تو نشینم

(۱) حد = مرتبه دلیری و وصف ۱۲ ب (آ)

أَكْرَمَكَ اللهُ كَمَا أَكْرَمْتَنِيْ پس دید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجانب قوم و گفت کہ چون بیاید شما را بزرگی پس گرامی کنید او را و چون کسی پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می آمد و وی بروسادۂ کہ نشستہ می بود و گنجایش آن نبود کہ باوی دروسادہ نشیند ، و سادہ از زیر خود کشیدہ در زیر او می نہاد و اگر نمی نشست مبالغہ می کرد تا کہ می نشست صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ اجمعین انتہی، پس درین صورت تعظیمی کہ مردمان بعظمای زمان چون سلاطین و حکام و روسای عالی مقام و اہل مناصب با احتشام و سادات و علما و شرفا و مشایخ ذوی الاحترام می نمایند فی الحقیقت این تعظیم و تکریم بمقتضای عقل و فراستی و شان و مرتبتی کہ خداتعالی بہ نفس نفیس ایشان کرامت فرمودہ ثابت و متحقق است نہ موقوف بر شرافت آبائی و بزرگی قرابت داری، چنانچہ حال امرا و عظمای روزگار ما مطابق این معنی است ، یعنی بعد فردوس خرامی نواب ما صاحبان شوکت و حشمت (ق ۲۰ الف) و حاکمان ذی قدرت و ثروت، از دانایان فرنگ با فرہنگ بتعظیم و تفخیم رونق بخش مسند اعظم جاہی ، مربع نشین چار بالش والا جاہی، سرو چمنستان یک سال و سہ ماہ ، نور جبین و سیمای مہر و ماہ ، مہر سپہر مباہات و تفاخر، جناب نواب غلام محمد غوث خان بہادر پرداختند ، و می پردازند ، و با این ہم بباید کہ تفویض حکومت و امارت مشروط بخداترسی و نیکوکاری و مربوط بدادرسی

و دیانت داری بوده باشد، پس هر که از چنین شمایل حمیده و خصایل پسندیده مقبول خالق و ممدوح خلایق گردد لاریب او سزاوار امارت و سرداری و شایستهٔ حکومت و خدمت سپاری است، چنانچه سعدی شیرازی علیه الرحمه فرموده ؎

خدا ترس را به رعیت گمار
که معمار ملک است پرهیزگار

و اگر کسی بے اکتساب فضایل مسطوره از راه نخوت فروشی و واسطهٔ قرابت و خویشی، درمیان خلایق گردن افتخار بیفرازد و براه عظمت طلبی خود تازد، صرف فضولی و محض حماقت نمائی بلکه ماصدق این معنی است ؎

چو فضله ایست که می زاید از غذای لطیف
کسیکه فخر کند بر نسب ز بی هنری

هرگاه در آغاز ریاست سراسر افاضت نواب عالیجناب رحمت مآب سایر اہل خاندان فساد بنیان باختیار رسم طوایف الملوک با او پہلو زنی می کردند آنجناب مستطاب ما از فرط حمیت که شیوهٔ رضیهٔ امرای علو ہمت و طریقهٔ انیقهٔ عظمای سمو فطرت است، ازان فرقه آواره سخت کاره و پر دل بوده مزاج والا به هر گونه که اقتضا می کرد بر تنبیه اینها می گماشت، علی الخصوص از میلاپوریان باقتضای فضولیهای ناشایان تنفر بسیار، مثل جناب جد امجد و پدر والا اقتدار و عم عالی مقدار خود میداشت،

و روزی آنجناب رحمت مآب در زمان عود بیماری ثانیاً بجناب صاحبزادهٔ کلان در سال یکهزار و دو صد و سی ۳۰ هجری که بهمایون محل شرف سکونت می‌بخشیدند، و جناب قدسیه آن وقت برای سرانجام کاری بشادی محل تشریف فرما گردیده بود، دفعتاً بعد نماز مغرب بعیادت فرزند دلبند موصوف خود تشریف آورده نزد پلنگ آنجناب جلوس فرمود، و ما حاضرین دور دور مطابق دستور مودب نشستیم در آن وقت شاید بمقتضای آن که از طرف میلاپوریان بوالفضول نوعی شکرابی نامعقول برمزاج وارد شده از اول تا آخر همگی کیفیت بے اعتدالیهای نصیرالدوله از تجویز ورود نواب حیدرعلی خان بهادر جهت تنبیه برادر شفیق[۱] علی التحقیق خودش، و ارادهٔ تمکن رو بر مسند ریاست الکهٔ کرناٹک باعانت نواب مذکور و حال استخلاص و نجات او از قید نواب مسطور بمساعیٔ جمیله جناب نواب والاجاه، و صورت تجویز نواب امیرالامرا ارسال سلاسل طلائیٔ پیش او بسبیل هدیه از وساطت عمال ارکاٹ (ق ۲۰ ب) و ساتکده وغیره بمجازات وقوع چنین بدخواهیش، و سرگذشت تشریف آوری نواب والاجاه جنت آرامگاه نزد جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان بامتناع تجویز مذکور و استحسان عدم صورت بستِ نسبت های صاحبزادگان جلیل الشان بادختران میلاپوریان، ومغتنم دانستن قرابت ضیاء[۲] الدوله با خویشتن

---

(۱) شفیق خودش (ا) (۲) ضیاو (آ)

یک یک بیان فرمود ، و بکمال خضوع و خشوع دست برداشته در حق ایشان بد دعا نمود ، اگرچه چنین امور بمقتضای غیرت و حمیت موفور از جناب نواب رحمت مآب بسیار بظهور آمد اما درین اوراق ذکر تمامی آن موجب ابرام[1] خاطر ناظرین دانسته سطری ازان به‌حیز[2] ارقام در آورد

بیان صفات حمیده و اوصاف برگزیدهٔ جناب نواب رحمت مآب که حضرت باریتعالی در جوهر ذات اقدسش مخمر فرمود و ذکر کتخدائی هر دو صاحبزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان که بکدام سن و سال جلوه ظهور نمود

در خاندان انوری و دودمان والا جاهی مثل امیر بےنظیر جناب نواب رحمت مآب که بخداترسی و راستی و فیاضی و حق‌رسانی و قدمانوازی و حقوق شناسی و رقت قلبی و کسر نفسی و صلهٔ رحمی وعده وفائی بیعدیل و انباز بود ، و در جود و فتوت و همت و مروت و آئین خودداری و پاس مراتب بزرگان و همسرانیکه در حفظ مرتبه خود بدولت می پرداختند بین الاماثل والا قران ممتاز ، چشم فلک ندیده ، و گوش روزگار نشنیده ، وقتیکه آیات بینات

(۱) ابرام = ملال کردن ۱۲ م (آ) (۲) بحیز (ما)

تنذیر و احادیث طیبات تحذیر[۱] بحضورش خوانده می‌شد یا خود بتذکر گناهان گذشته بر زبان فیض بنیانش می‌آورد نهار سرشار سرشک از چشمه سار چشم بگلزار رخسار روان گشته از جایش می‌برد، سحاب نوالش تادم اقبالش برمزارع دوست و دشمن یکسان می بارید ، و بهار دل همیشه بهارش سرِ خارِ حب دنیائے[۳] دنی در ته تیغ عدم می‌نشانید ، در نظر عطائ دریا دلش لکوک بمنزله الوف می نمود و در چشم همت گردون منزلش مراتب الوف از تعداد احاد نمی افزود ، چنانچه در اوایل سنین فرحت تضمین جلوس میمنت مانوس مسند موروثی روزی مدارالمهام جناب شرف الملک مرحوم بموجب ارشاد فیض مواد معلی بعد وصول زرخمس بحجرهٔ خزانه عامره یک یک لک روپیه علیحده علیحده انبار نموده بزمانی که خود بدولت در کلس محل تشریف میداشت عرض نمود ، بمجرد عرض این معنی برخاسته از برای آنکه مقدار انبارش دریابد ، با جناب موصوف سوی حجرهٔ خزانه قدم فرسود، هرگاه نزدیک درِ حجرهٔ مذکور در رسید ، دفعتہً برگردید، جناب موصوف ازین حرکت سراپا حیرت گشته به مبادرت[۴] استفسار وجهش پرداخت ، فرمود می ترسم از آنکه وقت معاینه اش رغبت مزاج ما بامساک آن گراید تا وقت احتیاج برآید ، هرچند جناب موصوف

---

(۱) تحذیر ای ترسانیدن ۱۲ م آ (۲) نهار ای لب ریز ۱۲ ب آ (۳) دنیا دنی (ما)

(۴) مبادرت ای پیشے گرفتن ۱۲ کنز آ

اطمینان و امتحان خود را از طبع مبارکش مرة بعد اولیٰ وکرة بعد اخریٰ بعرض فیض والا رسانید ، لاکن پذیرا نفرموده از روی عجز تمام ارشاد نمود که حالا تکلیفی بر خود گوارا داشته به تقسیم تمامی زر مسطور بکسان مامور باید پرداخت ، و بعد تقسیم باز بحضور ما معاودت باید ساخت ، جناب موصوف پس از بجا آوردن این امر والا قدر چون بشرف ادراک حضور دمساز گردید ، از عنایت نیم آستین لباس افتخار در برکشید ، بعد وفات آن والا همت در عصر فرخنده اثر جناب نواب رضوان مآب روزی راقم بخانه جناب موصوف برطبق معمول از برای درس یافته بود، جناب موصوف به تقریبی تذکره مسطور بمعرض بیان آورده باآواز بلند بگریست ، و فرمود بعد همچنین امیر کبیر و این چنین کریم دستگیر زیست خود محض ناچاریست روزی حین حیات آن ذی همت عالی فطرت در دبستان فیض نشان صاحبزادهٔ فیض آماده عظیم جاه پیش عالم عارف بالله جناب مولوی وجیه‌الله[1] رحمة الله درس کتاب (ق ۲۱ الف) صرف میگرفتم مولوی صاحب تقریبًا توجه بارشادم گماشت که امروز بحضور مکرمت دستور رفته بودم ، و آن فیاض زمان در محل تشریف میداشت بانتظار ملاقاتش قدری مکث و اهمال ورزیدم ، پس آنجناب از محل‌سرا بیرون خرامید و چون پیش نشیمن خاص فرشی گسترده و مابین آن فرش و

---

(۱) وجه الله (آ)

فرش جلوس گاه خاص جای خالی مانده بود ، آن عالیشان سراسر تواضع باوجود حضور حشم و خدم قریب فرش اول کفش از پای مبارک بدست خود کشید ، و بعد مرور ازانجا باز از دست خویش برپا پوشید ، و تالب فرش مجلس خاص خرامان شده آنجا خلع نمود ، و نزد فقیر آمده جلوس فرمود ، عرض کردم که با این چنین ثروت عظیم و اقتدار فخیم[1] پاپوش خود از دست برداشتن بے شائبۂ[2] تکلف کمال بے تکلفی می نماید ، ارشاد فرمود که گاه گاه به کسر نفس خود از من همچنین بوقوع می آید تا نفس من لوای سرکشی نیفرازد ، و ایام گذشتۂ عسرت خویش فراموش نسازد ، باز التماس نمودم که حیف ما فقرای این زمان را با وصف دعوی فقر باین منوال نفس کشی حاصل نیست ، بار دیگر به عجز فراوان با چشم گریان بزبان فیض بنیان آورد که ای مولوی صاحب شب و روز مرا خوف طاغی شدن نفس بسیار می باشد دعای خیر از شما در حق من کافی است الغرض بعد ازین از هر دری بمکالمات دیگر درپیوسته مرخص شدم ، ازان باز هر چند نفس خود را تنبیه میکنم از حرونی[3] باز نمی آید و به پند پذیری نمی گراید و در ابتدای ریاست آن سراپا موهبت همه ملازمان ماذون شدند که هر روز وقت ده ساعت بهمایون محل حاضر آیند و صف بستہ مستفید مجرا شوند ، لهذا روزی پدرم بوقت موقت در ایام صیام خود را

---

(۱) فخیم (م۱) (۲) بے شائبہ (آ) (۳) حرونی ؟ ای سرکشی ۱۲ م (آ)

بمحل مذکور رسانید، و باستحصال[1] شرف مجرا هم سلک ملازمان منتظر برآمد خاص بود که خود بدولت برآمد فرموده متوجه مجرائیان گردید، درآن حاضرین سعادت علی خان عرف زنده صاحب نایطی هم بنظر مبارک درآمد بمجردیکه بنامش صدا زد پیشتر آمد، فرمود که آیا گرسنگی صوم شما را باضطرار می آرد، او بعرض رسانید که البته شان رمضان همین اقتضا دارد، در جوابش بانبساط ارشاد کرد که حاشا از صوم این ماه مبارک مرا گرسنگی مفهوم نمی گردد باز مشارالیه به جرات عرض نمود که اگر بحضور گرسنگی صوم معلوم شدی بهتر بودے بمجرد این معروضهٔ مومی الیه نامش باز بر زبان آورده ارشاد کرد که شاید مقصود شما ازین بیان دریافت گرسنگی غربا بوده باشد، این گرسنگی صوم چیست؟ من آن گرسنگی ایام عسرت خود یاد دارم، اصلا تا دم زیست خود ازان ناسی[2] و ذاهل نخواهم ماند، و ذکر این نعمت رب کریم هر آن و زمان بر زبان شکر بیان خویش خواهم راند، همه، حاضرین از استماع این کلام سراسر رحم و کرم نهال محبتش در خیابان دل کاشتند، و دست دعا بخوبی دارین او برداشتند، آن جناب ترحم مآب بسرگرمی تمام تقیید وافی و توجه کافی در ادای حقوق هرگونه از تقسیم مشاهرهٔ ملازمان و غیر آن بهرماهی و قدردانی و قدرافزائی قدیمان[3] بهرگاهی و بیگاهی میفرمود، و

---

(۱) و استحصال (ما) (۲) تاسی (ما) (۳) قدیمانه (ما)

پیوسته در حق شناسی و صلهٔ رحمی اہل قرابت باوجود حسد و ناتوان بینی ایشان بر طبق مرتبهٔ ہرکس بسلوک و مراعات ہر نوع از (۱)سرکرم سرگرم بود چنانکه کلمات عبرت خیز آنجناب رقّت انگیز بود، ہمچنان حکایات موعظت آمیز او ناخن زن دل ناپرہیز، اکثر عادت آنجناب آن بود که بر زبان فیض ترجمان خویش لفظ الله کریم است جل جلاله آورد، و به فرزندان و محبان و خیرخواہان خود مدام ہمین نصیحت میکرد که آناً فاناً بجز فضل خدای تعالے چیزی دیگر مخواہید و ہمگی مطالب مرغوب در تحت آن حاصل و جمیع مقاصد مطلوب بذریعهٔ آن واصل دانید، و ہر ہر یکی از سایر بندگان او تعالی لازم که خود را لاشئ و ناچیز محض داند، که چیز کنندهٔ ناچیزہا می تواند که ناچیز را چیزی گرداند، اگر کسی بتصور خودنمائی درپے بود و وجود خود دود، از جانب (ق ۲۰ ب) مختار مطلق بالعکس عمل رود،

مصرع : او ست سازد چیزہا ناچیزہا

انتهی، فی الواقع توانای برحق او است که کوه را کاه گرداند، و ذره را بآفتاب رساند، اگر کسی بتصور من ہم چیزی ہستم لوای انا ولاغیری برسما افرازد، غیور حقیقی نشان تکبر و غرورش سر بر زمین اندازد، وتقاضای غیرتش نمی گذارد که کسی سر تکبر برآرد، نہال که سر نخوت بسوی آسمان افراخت، با این بلندی

---

(۱) دما، سرکرم سرگرم بود (۲) دما، انگا

سایهٔ او را مایل زمین ساخت و ذرهٔ که بساط عجز بر بسیط خاک انداخت ، ساز همتش به هم آغوشی چرخ برین نواخت ، افتاده منظور و مقبول بارگاه او است ، و سرفراز مطرود و مردود آستان با عز و جاه او ، ؎

تواضع سر رفعت افرازدت
تکبر بخاک اندر اندازدت

اگر وقتی بر ملازمان بر آشفتے از روی عتاب گفتے که استیصال و برطرفی همه شماها خواهم نمود ، یا یک یک را مشاهرهٔ پنج پنج روپیه خواهم ساخت ، فی الفور از راه انصاف داد به تنبیه نفس خود می پرداخت که اگر حال این چنین شود ترا نواب که خواهد گفت ، و گوهر تعظیم و تکریم تو که خواهد سفت ، و چون آنجناب منیف محافظ آداب شرع شریف بود از معاینهٔ صورت فاسق معلن نهایت نفرت می نمود ، چنانچه روزی معتبر خان بهادر صفدر جنگ جاگیردار رنجگده را در ایام صیام ماه رمضان برکت التیام تنبول خورده به صحن دیوانخانه جلوس گاه خاص پیش صاحبزادهٔ بلند اقبال ولیعهد استاده ملاحظه فرمود ، بصاحبزادهٔ ممدوح تعرض شدید نمود که چنین بے تمیز بی باک را بحضور خود چرا بار میدهی که بصحبتش هیچ گاه از بند بدنامی نرهی ، اورا بقدغن بلیغ پندی دهی که گاهی باین جسارت حاضر حضور ما نشود ، بعد ازین در مراتب توقیرش چیزی از تقصیر افزود ، و همواره از کارهای قبیح که سر

به بدنامی کشد گریزان می بود ، و از حرکات و سکنات بے معنی
که پیش خلایق منجر به بدنمائی گردد احتراز بسیار می نمود ، و اگر
برکسی از حضار محفل و خدام حضور فیض گنجور در غضبت آمدی
فی الفور(۱) بحکم حدیث ادخال السرور فی قلب المومنین من عمل الثقلین
ازان کس بعجز تمام استعفای خطای خود کردی تا دلش نشکند که
از دل شکنی مردم کمال خوف داشت ، و گاهی بحوالی کاریکه
خلق خدا را ازان اذیتی یا تکلیفی بهم رسد نمی گردید ، و بفرزندان
و هواخواهان خویش همواره این اندرز می فرمود که در پی چنان
شغلها مروید که بندگان خدا را دران از خود متنفر یابید، چنانچه
پیش از وفاتش به نه روز عید سعید رمضان شریف وقت هشت
ساعت روز برآمده بر عادت خویش بسواری عید بدارالامارهٔ
چیپاک تشریف فرما گردید ، و همه جلو و حشم و خدم و
مراکب وغیره سواری خاصه مهیا و آماده گشته مگر صاحبزادهٔ
خُرد بزرگ دانش بسبب انفجار دبیلهٔ که در رانش بود حاضر
شدن نتوانست ، و چون خود بدولت باین معنی آگهی نداشت
از عدم حضورش بهم برآمده بعد قدری مکث و انتظار بعجلت
تمام به طلبش یک ترپ سوار فرستاد ، و پیش صاحبزادهٔ بزرگ
خُرد پرور ، ولیعهد فیض گستر از راه شفقت پدری و تعلیم آداب
سروری بکلام موعظت انجام زبان نصایح تبیان کشاد که الحال

(۱) M فی الفور ازان کس ، A برحاشیه بحکم حدیث الخ

ہمہ مردمان بعیدگاہ جمع آمدہ چہ انتظار ورود سواری ما می نمودہ و از درنگ ما در تابش آفتاب چہ قدر دل تنگ می بودہ باشند، رئیس را نباید کہ بہ چنین حرکات دور از کار بر دل عامۂ خلایق کہ ودایع بدایع خالق اند بار نہد کہ از ہم چنین امور بے دستور اہل ثروت بخلق اللہ نفرت تامہ دست می دہد ؎

کاری مکن کہ گوش بہ نفرین نہی ز خلق
آنکار کن کہ خلق جہان آفرین کند

پس روسا و حکام را در چنین مواقع کہ با مجمع عامۂ ناس کار افتد ضرورت است کہ تبعیت آنہا پیش نہاد خاطر خود دارند، تا کسی ازیشان تصور اذیت گونۂ بخاطر نیارد حتی الامکان قصد خاطر خود را طریقہ خوشنودی و رضاجوئی ایشان باید گماشت و از دل شکنی و آزردگی ایشان نقاب خفا از روی زشت بدنمائی[1] و بدنامی نشاید بر داشت[2] کہ سرور عالم و سید ولد آدم صلی اللہ علیہ و سلم فرمودہ اند اَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عَيَالُ اللّٰهِ وَ اَحَبُّهُمْ اِلَيْهِ اَنْفَعُهُمْ لِعَيَالِهٖ[3] کہ ملوک راست آئین پیشین را ہر لیل و نہار حفاظت ہمچنین مراسم ملحوظ، و بہ سینۂ فیض گنجینۂ ایشان لحاظ این چنین

(۱) (ما)، بدنمائی دہد نامی (۲) (ما)، برداشت کہ ملوک (۳) یعنی تمامی خلق عیال الٰہی اندازان کہ اللہ تعالی کافل ارزاق ایشان است و دوست ترین خلایق بسوے حق تعالی آنست کہ کثیر النفع باشد بہ مخلوقات دی از ہدایت و تعلیم احکام دین و شفقت و رافت برایشان روایت کرد این را بزار از انس کذا فی شرح شہاب الاخبار ۱۲

مراتب مدام محفوظ بود ، خصوصًا خلفای راشدین رضی اللہ عنہم (ق ۲۲ الف) دیگری برخود بر می داشتند ، و ہرگز تخم رنج و تکلیف در خاطر احدی نمی کاشتند ، منقول است کہ ہرگاہ عُمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ در رہگذری گذری میفرمود ، و اگر پیش می آمد بخلق عظیم روا نمی داشت کہ او را زپیش خود راند بلکہ خود قدم بجانب دیگر می کشاد ، پس او ازین تعلیم منت بیکران بر امت سرور عالم نہادہ است ، چون خبر فرحت اثر برآمد ضیاءالدولہ[1] مرحوم حسب الطلب والا از فرخندہ بنیاد حیدرآباد بعزم مدراس خجستہ اساس بکتخدای ہر دو صاحبزادگان فیض رسان عالمیان بسمع اشرف رسید ، روزی وقت نصف النہار[2] در روشن چوکی قدم رنجہ نمود و مہین پور با رفعت و ولی عہدِ پُرشوکت[3] نواب اعظم جاہ را کہ با ما حضار محفل تشریف می داشت بآواز بلند بحضور خود بخواند ، و بحالتی کہ بہ حسب اکثر عادت خود ہر دو کف دست خویش بہ تشبیک اصابع بر قفا گذاشتہ استادہ بود ، فرمود کہ ارادۂ مادر شما درباب تجہیز کدخدائی شما ہر دو برادران چنان یافتہ میشود کہ مرا مقروض کند و اشارہ بما حضار محفل نمودہ فرمود کہ درینصورت این مردمان کہ دایر و سایر دولت ما ہستند برآوردہ شوند ، پس اعزاز و احترام ما کدام خواہد کرد ، و لفظ نواب برزبان کہ خواہد آورد ، در زمان پدر بزرگوار ما جناب نواب

---

(۱) (م) ضیاءالدولہ حسب الطلب (۲) (م) النہار (۳) (م) ولی عہد شوکت

امیرالامرا فردوس مکان شخصی تاجر از لبابین در محمدپور هرچند در سرانجام کدخدائی پسر خود به صرف لک هون پرداخت، اما احدی باوجود اکل بے شمار و شرب شربت های خوشگوار و اخذ پوشاکها و انعامهای خطیر و جر منافع کثیر نسبت تجارتش را مبدل بامارت نساخت، الحاصل هر قدر که کثرت منتسبان کرپاس فیض اساس ما خواهد بود، افتخار و اعتبار ما پیش امرای نامدار و حکام ذوی الاقتدار خواهد افزود، از اسرف های زرهای لکوک بچنین تقریبات بجز حصول نسبت مساهمت با تاجران و ساهوان متمول شرف دیگر نزد خردمندان متصور نیست، انتهی، چون جناب ولیعهد صاحبزادهٔ فیض آماده بایما و اصرار بعضی از کارپردازان عمده بتوسیع دروازهٔ باغ خاص دارالاماره به تمهید اینکه در مواسم[1] و تقاریب عمده مثل اعیاد وغیره بسبب ضیق آن از ازدحام جلو سواری و هجوم مردمان شهری اذیتی بهم میرسد اجازت گرفته آنرا فراخ و وسیع ساخت، آنجناب پیش جناب شرف الملک مرحوم باظهار این ماجرا پرداخت و فرمود اگرچه طوعاً و کرهاً اجازت این معنی دادم اما میدانم که دل بر استهزای مردم نهادم که جدم و اودرم[2] باوجود اقتدار و اختیار ملک کرناٹک بهمین گذرگاه تنگ گذر می کردند، و رخت هستی مستعار از همین باب مضیق بسر بردند

---

(۱) A مواسم جمع موسم بمعنی وقت و نیز ایام معین چنانچه عید و جز آن کذا فی المدار و کشف ۱۲

(۲) A اودر به بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و رای بے نقطه ساکن برادر پدر باشد که به عربی عم گویند ۱۲ ب

و مرا هم باین ثروت که فی الحقیقت بازیچهٔ اطفال است گاهی توسیع آن مناسب نبود ، و همچنین ولیعهد ممدوح هرگاه مولوی حکیم احمدحسین خان بهادر رفیق خاص وغیره را بتائید خود همراه گرفته بنا بر آداب‌گاه بمجرای ملازمان بارگاه بآئینے عرض کرده جای دور مقرر نمود ، همون روز شکوهٔ این معنی هم پیش جناب شرف‌الملک مرحوم باین مضمون ادا فرمود که آدابیکه شاهان با اقتدار را شایان است مرا مقرر ساختن گویا به هیچومن[1] پرداختن است ، یقین تصور نمائید که باین ثروت از چنین فضولیات گاهی خشنود نمی‌شوم ، بلکه تنفر تمام دارم ، جناب مرحوم موصوف اکثر اوقات بیان محامد عالی ظرفی و بلندحوصلگی آن امیر خداترس بحدی بیان می‌فرمود که مرغ عقل تا آشیانه ادراکش پرواز نمی‌نمود الغرض آن خدیو ارجمند بحکم كُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا زمام همت والا نهمت خود به اطعام محتاجین و انعام مستحقین مصروف ، و عنان عزیمت از اسراف بیجا مثل کثرت تنویر قنادیل و چراغها و تاسیس عمارات متین و تکلف ظاهری و حظوظ نفسانی وکثرت مخارج بقلب مداخل معطوف میداشت، و این ثروت و مکنت که فی الوقت حاصل روزگارش بود پیش‌نظر بحر موجش قطرهٔ می‌نمود ، هرگاه ضیاءالدوله حسب الطلب نواب معلی القاب بنا بر کتخدائی هر دو صاحبزادگان والاشان از

---

(۱) (م) به هیچومن -

بلدهٔ حیدرآباد راهی شده بفاصله یک کروه (ق ۲۲ ب) از مدراس طرح نزول انداخت، و با امرای دولت و حشم و خدم و دیگر اسباب جلوی با کروفر اتم که ازینجا باستقبالش فرستاده شد، غرهٔ رجب سال یکهزار و دوصد وسی و دو خود را داخل مدراس فرخنده اساس ساخت، پس دوازدهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دو صد وسه آغاز خیر انجام طوی صاحبزادهٔ کلان با رفعت اعنی اعظم جاه والا رتبت بوقوع پیوست و به بست و نهم همان ماه مسطور انجام خیر آغاز آن صورت بست، لاکن از بے‌تدبیری کارکنان چنانچه باید و شاید رونقی بهم نرسید، اگرچه مبلغ خطیر باسباب و طیاری این شادی صرف گردید، ازانجا که نواب عالی همت مابعد انفراغ[۱] از عقد تزویج[۲] خود بجهت رنگ‌آمیزی بهار طوی برادر عزیزالوجود عظیم‌جاه که در همان سال از یازدهم ربیع الثانی تا بیست و هفتم آن گل کرده کمر اهتمام بربسته بود برنگی[۳] که دل می‌خواست آب[۴] و رنگش بخشید و خاطرخواه بآراستگی[۵] و انتظام تمام ازهار دل عالم گل گل شگفانید و به هر دو روز جلوهٔ صاحبزادگان عالی‌شان آوازهٔ کوس تهنیت به هر سمت و نواح بلند گردید، و صدای سرشدن توپها در چیپاک و بر قلعه تا گردون رسید، و در همان سال بعد از انصرام هر دو شادی

---

(۱) (ما)، انفراع (۲) (ما)، تزدیج خود (۳) (ما)، بزیکی (۴) آب و رنگ کنایه از طراوت و تازگی باشد ۱۲ ملحقات (۵) (ما)، بارستکی

میمنت آبادی ضیاءالدوله به بست و هفتم جمادی الاخری عزم شهر حیدرآباد اسلام آباد نمود و با عزت و احترام تمام بموطن خود رسیده بفارغ بالی و خوش حالی تمام بیاسود ،

شرح خصایصیکه راقم به تحصیلش از جناب رحمت مآب علم افتخار افراشت و آنجناب در کدام سن و تاریخ و از چه علت ازین دار فانی بسرای جاودانی شتافت

هرگاه نهال وجود راقم بفضل قادر قدیر و مسبب اسباب هر امیر و فقیر بگلزار حضور صاحبزادهٔ باتوقیر اعظم جاه ریشهٔ تقرب دوانید اکثر مردمان از روی حسد و ناتوان بینی فراوان دشمن جان و آبروی من بے سر و سامان گشته دستهٔ چند از سخنان غیرواقع نا معقول و افتراهای(۱) شاخ در شاخ سراسر فضول نسبت بمن ناتوان بسته تحفه حضور ترحم گنجور نواب رحمت مآب مینمودند ، تا بطغیانی بحر عتاب آن مصدر حلم و ترحم شجرهٔ عزت و اعتبار روز افزونم استیصال پذیرد ، و اساس جدار وقارم از پای انهدام گیرد ، ازانجا که درحقیقت وسیلهٔ جمیله افضال الهی پشت و پناه حال راقم بود از سیلاب نمامی بوالفضولی چند

(۱) ... (آ) شاخ در شاخ کنایه از رنگارنگ وگوناگون باشد ۱۲ برهان

اثر صدمهٔ بدان نرسید ، بلکه یوماً فیوماً استحکام پذیرفته بعروج این رتبهٔ علیهٔ سرکشید ، الحاصل در آنزمان که رتبهٔ رفاقت و مصاحبت صاحبزادهٔ ممدوح بین خوف عتاب و خطاب ، و رجای استحصال عزت رفاهیت انتساب بود بر راقم هیچمدان روزان و شبان بافکار و تشویش بسیار میگذشت ، بنابران روزی راقم درین تامل و تفکر نشسته بود که سید اشرف خراسانی عرف قندهاری صاحب برین حال مطلع گشت ، و چون وقت صبح بر عادت معهود بحضور نواب رحمت مآب رفت ، در اثنای تذکرهٔ از زبانش این ماجرا بظهور پیوست ، پس آن فیاض خلق پرور بعد برخاست ملازمان و مشایخان وقت قریب یک و نیم روز برآمده راقم را یاد ، و در محفل خاص بار داده ارشاد فرمود که ما اصلا از تو ناخوش نیم و کسی بحضور ما گاهی سعایت و شکایت تو ننموده و دستور مردمان است که اگر شخصی پیش امیری و رئیسی مورد عزت شود همچنین طوطیها و تمهیدها بخرابی او می بندند پس از همه وجوه خاطر جمع باشی ، و وسوسهٔ هیچ معنی بدل راه ندهی ، چنانچه بسوی ق ۲۳ الف حاضرالوقت حکیم عبدالرزاق خان بهادر خطاب کرده فرمود که شما از جلسای هر زمانید و میدانید که ازین کس یعنی راقم رنجیده نمی باشیم ، و هم احدی هیچ شر نفس او بحضور ما نمی رساند ، خان مذکور فی البدیهه عرض نمود که اگر کسی از بدیهای ایشان شنیده یا گفته باشد ولدالزنا خواهد بود ، خود بدولت

بمجرد اصغای این معروضه‌اش خندان خندان باز از راه عنایات کلمات استمالت آیات بر زبان فیض ترجمان آورده از رخصت انصراف بحضور صاحبزادگان فیض القاب سرفراز ساخت، و چون بسال یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری جهت تفریح مزاج وهاج که تفریح اخیراست چند ماه بوالاجاه باغ با محلات و ازواج سکون ورزید خبر ارتحال ضیاء الملک پدر ضیاء الدوله بتاریخ سیزدهم جمادی الاولی در رسید، در همان ماه خلعت و دوشاله سبز و جیغهٔ مرصع و سرپیچ مرصع با خط تعزیت بضیاء الدوله، و یک خلعت زنانه مع دوشالهٔ سفید بنا بر محل ضیاء الملک مرحوم همراه حافظ غلام رسول خان روانه نمود، و روزی ازان باغ[۱] با محل خاص و هر دو صاحبزادگان خاص فرخندهٔ خصال بلند اقبال وقت عصر بسیر روشن باغ که بانی آن پدر بزرگوار او است تشریف فرمود و چون بعد ملاحظه خستگی و افتادگی باغ مذکور داروغه وغیره کارکنان آنجا را مورد عتاب و خطاب مینمود که با هر دو صاحبزادگان فیض نشان پیش آن ولی نعمت خدایان حاضر شدم و باستحصال شرف مجرا سرفدویت انتهای خود را فرو کردم، همین که سر برافراشتم ارشاد فیض رشاد صادر گشت که از امروز خدمت داروغگی[۲] این باغ بر ذمهٔ تو گذاشتیم، باید که در آراستگی و پیراستگیش سعی تمام در پیش آری، و در هیچ حال تساهل و تغافل روا نداری، فی الفور

---

(۱) (ما) ما - (۲) (ما) دروغگی باغ

بایمای هر دو ظهیر و اعتضاد خود اعنی جناب اعظم جاه والاجاه و عظیم جاه آداب شکر عنایت این خدمت بجا آوردم ، من بعد بامر جلیل القدر برای امامت نماز عشائین سجادهٔ اطاعت گستردم ، و بذریعهٔ اجوبهٔ چند مسایل فقیهه مسئول عنها نهایت مقبول آن برگزیدهٔ بارگاه ایزدی گردیدم ، و ازانجا که بعنایات و نوازشات خاص چند کلمات مدح و توصیف من هیچکاره از زبان فیض ترجمان پیش حاضرالوقت حکیم عبدالرزاق خان بیان فرمود ، سر سراسر استکانت[۱] خود باوج سپهر کشیدم ، پس آنجناب رفعت انتساب با محلات وصاحبزادگان والاخطاب از آنجا همان شب بعد تناول خاصه بوالاجاه باغ مراجعت فرمود ، بعد ازین راقم در باب انتظام این خدمت بحضور اعانت دستور صاحبزادهٔ کبیر عظیم المرتبت عرض کرد ، فی الوقت ایما یافت که درین ایام همه باغات وغیرهٔ حضور زیرِ حکم مادر من است شما را از ایشان موافقت نخواهد آمد ، درینصورت ازین خدمت کناره کشی نمودن مناسب بینماید ، اگر اتفاقاً نواب معلی القاب رحمت مآب از شما بازپرس کنند بطوری خواهم فهمانید ، پس راقم بسبب منع صاحبزادهٔ ممدوح گردِ آن کار نگردید ، درین اثنا نواب رحمت مآب روزی راقم را بصحابت مولوی حکیم احمدحسین خان بهادر که مصاحب و حکیم خاص بود و حکیم عبدالرزاق خان بهادر و وجیه الله خان بهادر در بهل اسپی سوار کنانیده پیش فقیربخش صاحب

---

(۱) (آ) استکانت ای فروتنی کردن و گردن نهادن ۱۲ م

متوکل باستدعای دعاے خیرشان (ق ۲۳ ب) با طعام نان و قورمه وغیره مرغوبات ایشان فرستاد، بعد معاودت از آنجا با خواتین موصوفین بحضور آن کرامت معمور رفته سانحۀ که بخدمت آن درویش آواره مشرب روداد و کلام رندانۀ[۱] که ازان درویش رندکیش بطرز سوقیان نسبت به حکیم عبدالرزاق خان بتکرار سرزد یعنی این شب مانده گیر صورت را که به هندی باسی فلان کی صورت کنایه ازان است شما چرا همراه آوردید و در هندی زیاده تر ازین بحسب تلفظ آن درویش در ترجمۀ لفظ پرداختن در چارسوی طبع ارباب وقار خود را به پوچ گو نام زد ساختن است بعرض ملازمان والا پرداخت، بمجرد این کلام چنان لب بخندۀ بے اختیار کشود که از چهرۀ مبارکش عرق رونمود پس بعد ادائے کورنش بر طبق معمول خود را بحضور هر دو خداوندزادگان عظمت نشان رسانیده اعادۀ سرگذشت مذکور نمودم، درین نزدیکی باز راقم را طلب فرموده برابر جلسای خاص خویش طعام خورانید، و مورد عنایات و نوازشات گردانید، روزی کلیم الله خان بهادر مبارز جنگ حال درخانۀ خود طعام انواع و اقسام پزانیده بحضور آورد، چون آن را در دیوانخانه جلوس گاه فیض اشتباه بر سفرۀ خاص چیدند، و خداوند نعمی با هر دو قرۀ[۲] باصره عزوجاه نواب اعظم جاه و عظیم جاه وخان سابق الذکر و دیگر جلسای خاص نوش جان

---

(۱) (ما) زندانه (۲) (ما) قرۀ عزوجاه

مینمود ، درآن حین سعادت آئین از فرط عنایت راقم و اصغر علی خان را یاد فرموده بشرف مجالست و عز مواکلت مشرف و معزز گردانید در ہمین سال بتاریخ دوم شہر شوال صاحبزادهٔ ولیعهد بتقریب عید رمضان جهته ادراک سعادت ملازمت جدهٔ مادری خود ہمراه مادر محترمه خویش قریب ہنگام شام در بہل اسپی صحابت اصغر علیخان و راقم فدویت[1] عنوان بمیلاپور رونق افزا شد ، و بعد توقف زمانی جناب معلی القاب ہم در بہل اسپی از ہمراہی مولوی حکیم احمد حسین خان تشریف آورد و خواست که محاذی درِ خانه خوشدامن خویش شرف نزول فرماید ، درآنوقت نزدیک فرود آمدن از زینهٔ بہل پای مبارک او رنجی برداشت که طبع نازکش در خشم آورد ، پس بخان مسطور مخاطب شده ارشاد کرد که ہرگاه بمیلاپور می آیم چنین خلجانی عاید حالم می‌شود من بعد در میلاپوریان که پیوسته از اینان دل بے غلش شکسته و بریان می بود دعای بد کرد و اکثر در حق اناث خاندان میلاپوریان بلفظ شکم سوختگان که در ہندی به پیٹ جلیان تعبیرش می‌شود دعاے بد مینمود ، و پیوسته در باب اینان و بہمین طور در حق حاجی حافظ حیدر صاحب زبان تاثیر نشان بدعای بد می‌کشود و دران زمان راقم و اصغر علی خان با جناب رفعت نشان پیش حضور کرامت گنجورش استاده بودیم که بسوی

---

(۱) (ما) مردیت

اصغرعلی خان از ممر عدم صفای قلبی با خالش حافظ حیدر صاحب مذکور بخشم تمام نگریست و گفت که خال شما مرتبه ولایت دارد او بعرض رسانید که ولی را ولی شناسد خود این مرتبه ندارم، ازین حاضر جوابیش (ق ۲۴ الف) بکمال غضب بجانب او تیز تیز دید و بچهرهٔ غضب ناک درخود بپچید، و بظاهر اغماضًا و اعراضًا بر زبان هیچ نیاورد من بعد بطرف راقم متوجه گشته فرمود که بخدمت داروغگی روشن باغ سرگرم میباشی، راقم بعرض جوابش نهایت سراسیمه بود که جناب پشت و پناهم اعظم جاه والا جاهم عرض نمود که هر روز حکم والا بجا می آرد، و بر نظامت آن اشتغال میدارد، تبسم کنان فرمود که نمی رود[۱] باز براقم حکم شد که تو بر مصلای امامت نشسته باش تا من بمجرد دخول وقت مغرب با تو نماز گذارم، امر جلیل القدر بجا آوردم، و بعد اتمام نماز ازانجا که خود بدولت دران روز صایم بود بزودی تمام برای تناول خاصه اندرون محل تشریف فرمود، و قریب سرشدن توپ برآمده در بهل خاص با جناب صاحبزادهٔ ممدوح و حکیم مسطور تشریف داشته، راقم را هم باوجودیکه صاحبزادهٔ منتظرم نظر بر وقت غضب خاص و فلاح حال فدوی بعرض والایش رسانید که در بهل سواری نشست من خواهد آمد، از راه عنایات یاد فرمود[۲] برابر مولوی حکیم احمد حسین خان روبروی خود نشانید

(۱) (ما) نمی رود باز الخ (۲) برابر فرمود-

و در ہمچشمان و ہمسران معزز گردانید ، مقارن این حال جناب صاحبزادۂ ولیعهد خوش اقبال شبی در عالم رویا چنان دید که دیوانخانۂ جلوس خاصش خوب آراسته و پیراسته کرده اند ، و مسند زرین آنجا گستردۂ ہمه مردمان جمع شده میخواہند که خود را بران مسند نشانیده ہر یک پیشکش ہا گذرانند ، درین عرصه راقم خود را دران مجمع انداخته بہمه حاضرین صدا زد که بگزرانیدن پیشکش اندک جرعۂ صبر نوشید ، و قدر قلیل در امهال و اہمال کوشید ، صبحی بیدار شده کسی را بطلب راقم برگماشت ، و بعد ادراک راقم شرف حضور را در وقت تنهائی پرده از روی این راز برداشت ، و ازانجا که محبت بسیار با پدر بزرگوارش بود وسوسۂ و اندیشه انصرام زندگیش در دل آورد ، و بحیله و بهانه که این روداد بآن جناب منکشف نشود یکصد و بیست و پنجرو پیه و یکصد و بیست و پنج کهادی از دست او مس کنانیده به محتاجان سپرده سپس شب هفتم ماه شوال که ششم آن رسم رنگ عشرت سامان بود بعد فراغ رقص بصد بیرنگی پیک اجل بصورت وبا بنواب رحمت مآب رونمود و آغاز اسهال به تکاثر و توافر انجامیده تا چهار روز منقطع نگردید ، بهرحال بتاریخ هفتم بر عادت مستمره ظهور ادای رسم گره آنجناب صورت بست ، و جلوه فرمائی سواری خاص بدارالاماره چیپاک جهت اخذ پیش کش ها[1] از

(۱) (۱) نذور

ملازمین عوام و خواص هم بوقوع پیوست و روز نهم از جانب نواب معلی القاب گورنر هوابلیٹ(۱) صاحب بهادر جنرل ڈاکٹر که سرکردهٔ اطبای انگریز است باچند حکمای فرنگ در رسیده ، باوجودیکه آن روز ازدیاد و اشتداد مرض بود دوای خویش خورانید و بمعرض عرض صاحبان عالیشان گورنر کونسل بهادر احوال یاس زندگی آنجناب رسانید ، همان روز در مشورت کونسلان عالیشان که مخزن درایت اند و بقانون دانش (ق ۲۴ ب) کفایت قرار یافت که آثار انتقال نواب عالیجناب از صورت بیماریش لایح و از اسباب و علامات آن واضح است ، درین صورت فرزندان کلان آنجناب را لازم که همه ملازمان دولت و لوازمهٔ قدیمه ثروت و حشمت را تا آمدن حکم از کلکته درین ماده بحال و برقرار داد ، و اندیشهٔ هیچگونه درباب وقوع اخراجات تا آن زمان در خاطر مبارک نیارد ، و اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف سکرٹری یعنی میرمنشی که بموجب قانون انگریزی امور مدارالمهامی باو تعلق دارد ، نیز از روی جوشش محبت که با نواب عظمت انتساب داشت بنا بر عیادت آمده از معاینه حالت شدت بیماری وقت معاودت چشم پُرآب بازگردید ، و در ریاست نواب ما اعظم جاه والاجاه نیز تامدتی همان محبت بحال داشت و آنجناب هم با اوجام مودت می پیمود و از انتقال یک روز

(۱) (م) هوابلیٹ

پیشتر بفرزند ولیعهد در باب عطای مدارالمهامی به برادر و دیگر ابواب آنچه مناسب دانست وصیت فرمود ، چون آن مستعد دارالسفر گریهٔ ولیعهد خویش بصدای ہکہک بشنید ، چین بر جبین زده اظہار اینچنین حرکتش باز داشت و فرمود که ای نامرد درین وقت این گریه و بکا سود ندہد و این اضطرار و بی تابی نفعی نه بخشد ، وقت آنست که بندوبست کارہای متعلقهٔ خودسازی و باستمالت و دلاسای توابع و لواحق پردازی ، پس شب دہم وقت ده ساعت داعی اجل را لبیک اجابت گفت ، و ساحت وجود را از خس و خاشاک تعلقات پاک رفت ، ہرگاه دارفنا و ما فیہا را گذشت ، و بر راحلهٔ اجل بسیر دار بقا خواہی نخواہی توجه گماشت ، جہان در چشم عالم سیاه گردید و عالمی ازین غم آواره و تباه ، فی الوقت مشفق مہربان والاقدر میجر مکدنل صاحب بہادر که از جانب گورنمنٹ[۱] بر کار سفارت سرکار مامور بود باللباس سیاه حاضر شده تجویز سابق الذکر که بحضور صاحبزادهٔ ولیعہد رسانده ہنگامیکه جنازهٔ آن جناب به شارع عام رسید دو راسته ؎

ہنود و مسلمان چه پیر و جوانان
چه از خرد سالان چه مرداں زنان

مثل آبشار سر بر سنگ می زدند و با نوحه و فغان بسیار زار زار میگریستند ، در ہر جانب وسوئے شور و شین ماتم پر زور و بہر

(۱) (۱) گورنمنٹ

برزن وکوی صدای ناله و فغان در شور پیرزنی پس چرخه نماند که بر جنازه اش چرخ زنان نرسید و طفلی درآغوش قرار نگرفت که بے اختیار گریان گریان برمزارش ندوید ، ازآنجا صحرای شرح این غم و وادی تفصیل این الم را پایانی نبود طی آن دشوار آمده عطف عنان شبدیز قلم حسرت رقم سوئے مطلب انسب نمود ، اعنی بمجردیکه جنازه اش از دیوانخانہ شادی محل برداشتند ، بتعداد سن شریفش چہل و شش توپ ماتمی بآئین انگریزی که منٹ گن نامند بقلعۂ مدراس سرداده بیرقہاوعلمہای غم بر قلعه افراشتند ، و با جلو وحشم خاص و باریگاٹ که عبارت از ترپ سواران است با سرکردہای آنہا بتنظیم جنازه دوراستہ صفوف آراستہ تا مسجد جامع برده فوج انگریزی باترانہا ماتمی بنادیق و بیرقہا از سرالم سرنگوں ساختند ، و جسم پاکش چون ماه نخشب بچاه نخشب در چاه لحد انداختند ، انا للہ و انا الیہ راجعون ، و بعد از فوج پیاده انگریزی بعلت تاخیری تا باغ گورنر بہادر رسیده باستماع دفن نعش مطہرش بازگردید ، و بموجب صدور احکام گورمنٹ در پایان گہاٹ بہ تمامی امکنۂ متعلقہ این قلعه که مساکن فوج بالوازمہ باشد کارپردازان ہر مقام با آئین مذکوره توپہا سرکردند ، و نقول این احکام بحضور صاحبزادۂ ولیعہد فرستادند ، و داد تعظیم و احترام چنانچہ باید و شاید دادند ، و ازانجا که در حین حیات

بر حال پر ترحم کثیر در خاطر مبارکش متمکن بود جناب ولیعهد بعد از مماتش بلفظ رحمت مآب ملقب و مشتهر فرمود ، چون جناب صاحبزادهٔ اکبر والاگهر آثار سعادت و صلاحیت بیشتر میداشت پیوستهٔ[1] محبت و الفت پدر خویش بدل میگماشت علی الخصوص وقتیکه آنجناب بعلتی و مرضی مبتلا شد در بحر تفکر و اضطرار غوطه میزد ، بمجرد ارتحالش بحدی پیالهٔ غم و الم آشامیده که کسی از امرازادگان ماضی و حال از وفات پدر خویش چنین دُردِ درد و الم و تاسف اتم نکشیده باشد ، غرض آنجناب بلندهمت و عالی فطرت بنا بر مغفرت پدر صدقات و خیرات بے شمار مصروف (ق ۲۵ الف) مساکین و محتاجین دور و نزدیک گردانید ، و ما عدای این قرآن و درود خوانان بسیار تا چهلم مقرر کرده بعد ازان دو صد کس را از حفاظ و درودیان بر سبیل مداومت در سلک ملازمان انسلاک بخشید ، پس از وقوع این صدمهٔ جانکاه جسم اعظمش که کوه البرز مماثل بود مثل کاه فرسود ، و از بار این حادثهٔ عظیم سرو قامتش که در راستی بر تیر سبقت بهم میرسانید شکل کمان خم مینمود ، چه نویسم حال جناب صاحبزادهٔ کهتر اعنی فرزند عظیم القدر دیگرش عظیم جاه که با این وقار و اصطبار[2] که در طبیعت صفاطینت او ودیعت بود از حدوث این واقعه جانسوز همچو کباب مدام در

---

(۱) (ما) پوسیه (۲) (آ) اصطبار ای شکیبای کردن ۱۲م

گریه و سوزش بود ، و بسان شمع در[1] آب و آتش ، اکنون راقم این سانحهٔ سوگوار که از سوم تا چهلم روداد نظر بفرحت استحصال نعم البدلش موقوف داشت ، و عنان شبدیز خامه را به تسوید واقعات متعلقات آن معطوف -

بیان واقعاتیکه بعد چهلم نواب رحمت مآب روداده و شرح کیفیاتیکه هنگام فرحت انضمام اجلاس فیض اقتباس جناب صاحبزادهٔ اعظم و ولیعهد اقبال همدم نواب اعظم جاه حمیت توام بر مسند موروث بزرگان ماتقدم بوقوع آمده

جناب صاحبزادهٔ ممدوح بروز چهلم بعد ادای زیارت رونق بخش باغ دارالاماره گردید در آنجا از وقت نصف النهار با رفقای خاص و اهل خدمت عظمت اختصاص و بعض مردم قرابت و ملازم با امانت به تقسیم زر خیرات مشغول گردید که دفعتهً قریب آخر عصر یار محمد خان مردهه از شادی محل رسیده بحضور آن مربع نشین چار بالش ریاست عرض نمود که میجر مکڈنل صاحب بهادر با فرزند نواب معلی القاب گورنر هیو الیٹ[2] صاحب بهادر

(۱) (آ) در آب و آتش بکسر رای قرشت؟ کنایه از گریه کننده بسوزاست (۲) (ما) ہو

حاضر شده در دبیرستان خاص بانتظار تشریف آوری والا نشسته اند، آنجناب بمجرد اصغای این معنی دیگر مقسمین را بران کار گذاشته بذات خود با برادر عزیز القدر و علاء الدوله و راقم به[۱] شادی محل در همون جلوس گاه خاص تشریف آورد چون بآن هر دو صاحبان والاشان ملاقی گشت نمیقهٔ گورنر صاحب موصوف مرقوم هیجدهم ذیقعده سال یکهزار و دوصد و سی[۳] و چهار هجری متضمن تعزیت و تاسف و رحلت جناب نواب رحمت مآب و بجا آوردن خود تعظیم و تکریم وقت ارتحال نظر بر محبت و اخلاص آنجناب فردوس نشین با سرکار کمپنی[۲] و رسانیدن این واقعهٔ هایله بمسامع نواب نیکنامی انتساب فرهنگ و دانش آرا نواب موسٹ[۳] نوبل لارڈ مایرا گورنر جنرل هندوستان و شریک غالب شدنش درین هم و غم و عزم بالجزم نمودنش در قایم کردن مهین فرزند مقام پدر بزرگوارش مع رعایت مراتب و القاب نواب کرناٹک و اظهار خوشنودی خود از تفهیم مرکوز نواب گورنر جنرل بهادر موصوف ، و ادای مراتب تهنیت این معنی از جناب خود و نوید ظهور مسندنشینی بعرصهٔ قریب و بحال ماندن پنجم حصه بطور مستمرهٔ معهود و ایمای اراده خود بنا بر مشاورت در باب تبدیل بعض شرایط جزئیه عهدنامه قدیم رسانیدند[۴] ، و بمکالمات مخالصت آمیز و سخنان طرب انگیز بر مسند بشاشت نشانیدند، پس هر دو صاحبان را بتواضع عطر و گلاب

---

(۱) (ما) مشادی (۲) (ما) کمنی (۳) (ما) موست (۴) (ما) رسائیدند

مرخص ساخت و قبل ازین هم میجر مکدنل صاحب بهادر همواره بهر دوشنبه بعادت مالوف(۱) آمد و رفت میداشت ، مخفی نماند که همگی امورات مرجوعهٔ این ریاست مثل سر شدن انواب روز جلوس و سالگرهٔ سرآمد شاهان بادشاه انگریز بهادر عظیم الشان و اعیاد وغیره و ارسال توره های طعام و فواکه بسران و سرکرده های(۲) عالیشان فرنگ و دیگر معمولات بطوریکه در زمان نواب رحمت مآب جاری بود همچنان درین عرصه تا وقوع مسندنشینی که پنجماه باشد بحال ماند و بهمین سال آن ولیعهد فیض گستر بعلت آنکه هنوز آئین مسندنشینی از جانب ارباب کمپنی بظهور نرسیده خلاف عادت خداوندان این ریاست که بنماز عیدین باتزک امرا از دارالامارهٔ چیپاک می برآمدند کاربند احتیاط گردیده فقط بسواری مهاڈول با برادر عزیزالقدر از شادی محل برای نماز عید اضحی بمسجد والاجاهی تشریف فرما شد ، و بعد معاودت از آنجا در صحن دیوانخانهٔ شادی محل باداے نحر(۳) پرداخت ، پس ازان مدافع و انواب عید موافق معمول در چیپاک و مسجد مذکور سر گردید ، سر افتخار چند اشخاص معززین که پیشکش ایشان بمعرض قبول درآمده بفلک رسید ، پیش کش های(۴) اکثری بسبب اینکه زیب افزای مسند ریاست نشده بود معاف فرمود و از اقبال پیش کش (ق ۲۵ ب) بعضی ابانمود(۵)

(۱) (ما) مانوف (۲) (ما) سرکردتهای (۳) (آ) نحر ای شتر قربانی کردن ۱۲ص

(۴) (ما) نذور (۵) (ما) بانمود

و بیست و سیوم ربیع الاول مراسلۂ دیگر گورنر صاحب موصوف مشعر بذل گورنر جنرل بہادر مقدمۂ مسندنشینی و برپا داشتن وثیقۂ قدیم و موقوف کردن مقدمۂ تبدیل بعضی مطالب جزئیہ نظر بر آینده و عزم خود با اجلاس آن ولیعہد بر مسند ریاست بزرگان در ماه آینده ، و استطلاع تقرر تاریخ مبارک بنا بر جشن ہمایون جلوس شرف ورود نمود ، پس ازینجا بقرارداد ہفدہم ماه ربیع الآخر برای آں جشن فرخنده عنوان جوابش ابلاغ فرمود ، اکنوں ے

می سرایم ترانۂ عشرت
می نوازم چغانۂ عشرت

ساقی بیا کہ یار زرخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

بار غمی کہ خاطر ما خستہ کرده بود
عیسی دمے خدا بفرستاد و برگرفت

اعنی بحکم قادر قدیر و مسبب اسباب توقیر ہر نقیر و قطمیر بنا بر ظہور حکمت ربوبیت و بروز لطف شایان معبودیت و وصول نعمت بے نقمت و حصول عزت بے ذلت بہ بندگان بیچارگان او باندازۂ استعداد ہر کدام کہ در لوح ارادت ازلی مرتسم گشتہ بمصداق قول سَیِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُھُمْ ، روز پنجشنبہ ہفدہم ربیع الآخر سال یکہزار و دوصد و شش و پنج ہجری باتمام رصدبندان[۱] دقیقہ

(۱) رصدبندگان ای حرکات فلک وگردش سیارات شناسدگان ۱۲ (ما) (آ) کولنداز

شناس و اخترشماران بطلیموس قیاس ، و کارکنان سرکار فیض اساس ، شاہد جلوس ہمایون نواب مستطاب ما بر مسند ریاست بزرگان عظمت نشان حلیۂ آرایش پوشید و حلۂ پیرایش در برکشید توصیف این انجمن فرحت آرا و تعریف این محفل عشرت پیرا اینکہ دران روز فرحت افروز بہ تعظیم و تکریم این مسندنشینی از طرف ارباب حکومت وقت بلندشدن دو ساعت روز در چیپاک یعنی دارالامارۂ خاص یک بٹالن بارکہ عبارت از دستہ ہزار پیادگان است و پانصد سولدات و پنج ارابہ توپ دو اسپی مع سواران گول انداز رسیدہ انواب روبروی کیلاس محل نہادند، و ازان میان جماعۂ ہندیان از درب کلان تا کنج باورچیخانہ و سولدات از باورچیخانہ تا آنگیر معروف بچینی گنٹہ بر طبق تجویز سفیر خوش تدبیر میجر مکدنل بہادر صاحب ، و ہم فوج سرکار در شارع کیلاس محل دو راستہ صفوف آرا شدند پس نواب معلی القاب گورنر ہیوالیٹ صاحب بہادر معہ ہر سہ فرزند و اڈوارڈ اوڈ صاحب بہادر چیف سکرتری و ڈیوڈ ہل صاحب بہادر و جنرل سار ٹامس ہسلب بہادر و سار جان نیوبولٹ بہادر وغیرہ صاحبان عالیشان در حجرۂ نعمت خانہ دارالامارۂ مذکور کہ دران وقت نشیمن خاص بود جلوہ پیرا شدند ، جناب نواب ما موافق معمول باندازۂ مرتبہ ہر یک بہ تعظیم و تکریم این امرای سابق الذکر پرداخت، و جناب گورنر صاحب ممدوح از سرپیچ و جیغہ مرصع با

سلک مروارید و پدک مرصع دو سلک مروارید و جفت دست بند الماس با سلک مروارید همراه آورده خویش از طرف ارباب کمپنی بهادر بطریق تواضع و لطف از دست خود زیب سر و دستار و زینت دست و گلوی خود بدولت ساخت، سپس ازانجا جناب گورنر صاحب و جناب نواب ما بدستگیری هم دیگر پیش تخت طلائی مصنوعی که وجهش پیشتر ذکر یافته آمدند و نواب اعظم ما بعد اخذ عهدنامهٔ قدیمه از دست برتخت امارت جلوس فرمود همه اعیان و ارکان دولت پیشکشها[۱] گذرانیده سرمایه عزت و افتخار اندوختند، و دران حین فرحت تضمین جناب[۲] گورنر صاحب اشفاق آگین مع اهل مشورت یعنی کونسلان ذی عظمت متصل کوچ[۳] مخمل اندود جانب راست خود بدولت تشریف میداشتند، و از دیگر اهالی کرام و امرای ذوی الاحترام ایشان کسے نشسته و کسی برخاسته بمعاینهٔ رسوم این جشن متوجه بودند، بعد جلوه افروزی این رسم میمنت توام در هر خلا و ملا چه از لسان کسوت پوشان حیات و چه از دهان انواب قلعه و جهازات و چه از اتواب و بنادیق فوج انگریز و سرکار و چه از کوس و کورکه[۴] شادیانه دولت نشانه صدای مبارکباد و عزیو تهنیت نواز برخاست، به وقت رخصت امرای فرنگ با فرهنگ بگورنر صاحب و دیگر مخصوصان از عطر و گلاب و حمایل گل و بیڑهای[۵] پان ورق طلا اندود از دست خاص، و دیگران را

(۱) (ما) نذور و پیشکش ها (۲) (آ) جناب گور (۳) (ما) مخمل (۴) (ما) دکورکه (۵) (ما) بیرهای

بایمائی سفیر با تدبیر از دست برادر عزیز القدر وغیره کارکنان آن عصر تواضع نمود ، (ق ۲۶ الف) و شب آن روز دولت افروز تمامی دارالامارهٔ فرخنده بنیاد بروشنی قنادیل و مجلس رقص و طرب افروخته و آراسته گردید ، همه عظمای بارگاه مقربان درگاه بصورت انجم بربساط سپهر گرد مسند جلوس خاص فیض اختصاص آن بدر اعظم هاله زدند ، و عامهٔ مردمان همچو کهکشان از پریشانی برآمده خرمن خرمن شادمانی اندوختند ، و دل اعدای ناتوان بین را چون سپند با آتش حسد سوختند ، خود بدولت چون نیر اعظم دست قدرت ضیا بخش خویش بر همه مقتبسان نزدیک و دور کشاده باندازهٔ رتبهٔ هریک فیض یاب می ساخت و هر یک را از توابعین و لواحقین بحسب مراتب و مناصب می نواخت ، روز دوم[1] بنا[2] بر ادای نماز جمعه خلاف آئین قبل مسندنشینی با شوکت و نشان و جلو و تجمل بیکران مثل پدر بزرگوار غفران نشان توجه بجامع والاجاهی آورد ، و بعد ادای نماز در مسجد انوری بجانب حجرهٔ آثار شریف برطبق معمول هر جمعه رو نهاد ، و از زیارت با برکت آن فراغ یافته بحجرهٔ نعمت خانهٔ دارالاماره که جلوس گاه خاص بود قدم کشاد ، ازانجا که سررشتهٔ گیرودار و تمشیت احکام دارومدار ملک در قبضهٔ اختیار خود نداشت بحسب ظاهر چنانچه درآنروز قوم مومنین بادای نماز جمعه در مسجد جامع انتظارش کشیده

---

(۱) (ا) دویم (۲) (ا) تیابر

خلیفه و مرشد خودش می انگاشتند ، همچنان نظر بر تیمن مبایعت و مصافحه که بعد نماز جمعه شعار اسلام است فرمود تا چند مخصوصین حاضرین آنزمان مثل برادر عزیزالقدر و عظیم الامرا و اعتضادالملک و علاوالدوله و راقم وغیره بگذارش پیشکشها[۱] پرداختند -

بیان بحال داشتن نواب ما معمولات وقت نواب رحمت مآب تا انقطاع رشتهٔ حیات فیض آیات خود و دیگر سوانح واقعهٔ سال اول جلوس میمنت مانوس

جناب نواب ما دهم[۲] جمادی الاولی سال یکهزار و دوصد وسی و پنج هجری روز جمعه بعد ادای نماز بحسب طریقهٔ انیقهٔ والد ماجد خود از دیوان خانه همایون محل با برادر عزیزالقدر و هر دو فرزندان ضیاء[۳]الدوله و علاوالدوله و راقم در بهل شاهی سوار شده برای زیارت حضرت بدوح شهید قدس سرهٗ به سواد پلی وارم تشریف فرما گشت ، و وقت رفتن و باز گشتن آن شمع افروز دودمان والاجاهی در فرنگی کنده[۴] که واقع اثنای راه و مقام عساکیر فیروزی مآثر مع لوازمهٔ توپخانه و جباخانه[۵]

(۱) (ما) نذور (۲) (ما) دهیم (۳) نوٹ (ما، آ) ضیاوالدوله (۴) (ما) فرنگی کنده (۵) (ما، آ) جباخانه ؟

انگریز شجاعت دستگاه ، و موقع باغ و حویلی موروثی هر رئیس دولت سرای والاجاه است ، و هم دران باغ اتفاق بیتوتت[1] رئیس این دولت سرا مع مخدرات بر اوقات عظمت و اجلال جین مراجعت از زیارت آن ولی باکرامت صورت می بندد ، بیست و یک ضرب اتواب سلامی و تعظیم آن گرامی باآراستگی صفوف سولدات و هندبان مع ترانهٔ طنبور وغیره مزامیر اهل فرنگ از جانب ارباب کمپنی سرداده شد ، و هم سردادن اتواب برای دیگر توابعان همچو برادر عزیزالقدر عزیز از جان آن صدرنشین مسند شوکت و شان و محلات عظمت نشان بحسب مراتب اینان بعمل آمد ، و رسم سالگرهٔ برادر موصوف بموجب معمول زمان پدر بزرگوارش از تاریخ بیستم جمادی الاولی آغاز دیده بتاریخ بیست و یکم آن بانصرام رسانید ، و همین سال از استماع غلغلهٔ آمد آمد منتخب امرای با فرهنگ فرنگ نواب گورنر انربل سار تامس منرو بهادر عدالت آهنگ بشوق ملاقات آن نصف آیات هر آن و زمان انتظار میکشید ، تا آنکه بیست و هفتم شعبان روز جمعه وقت عصر دفعةً بدرجهٔ وسطی روشن چوکی برآمده به مرآت دوربین رو به نگریستن نهاد ، ناگاه دید که جهاز تشریف آوری گورنر صاحب ممدوح بر روی بحر نمایان گشته وقت مغرب بلنگرگاه رسید پس آن سرسران دانش گستر روز دوم[2] وقت

---

(۱) (ما آ) بیتوتت (۲) (ما) دویم

شش و نیم ساعت صبح از جهاز فرود آمده بدارالامارهٔ قلعه مدراس شطری مکث برای اعلان عهدهای خویش و صاحبان کونسل یعنی مشاورین ممالک محروسهٔ حوزهٔ اختیار خود نموده بعلت آنکه در ایوان فرودگاه گورنران گورنر معزول سکونت میداشت در باغ کاکران که متصل امیرباغ است فروکش نمود ، و گورنر معزول هر چند التماس کرد که من مسافرم و بساط اقامت چند روزهٔ خویش بحجرهٔ خواهم چید و شما در باقی تمامی صرح مخلی بالطبع شرف نزول فرمائید ، اما گورنر صاحب موصوف از راه اخلاق کثیر و نیک طینتی که در ذات خود داشت نظر به هتک و تصدیع و تکلیفش اجابت نفرمود بهمان باغ تا چندی رخت اقامت خود (ق ۲۶ ب) گذاشت غرض فیمابین نواب والاشکوه ما و گورنر صاحب تازه وارد از همان روز نزول اجلالش دور مراسلات فرحت آیات ازینجا بمضمون مبارکباد وصولش با این عهده بزرگ درین نواح و ازآنجا به ممنونی ادای این تهنیت و تمنای ملازمت بسرعت سریعه به ظهور پیوست ، و بتاریخ چهاردهم رمضان روز دوشنبه گورنر صاحب والامراتب ما صاحبان عالیشان کونسلان یعنی مشاوران مثل مستر استراٹن بهادر و مستر ٹیکری بهادر و یک قدیم فهیم مستر کافری بهادر وغیره سرداران تزب سواران خاص همراهی بدارالامارهٔ چیپاک اعنی همایون محل تشریف آورده بانواب فیض انتساب ما زفط مودت و اشواق و جوشش محبت و اتواق[1] معانقه و

---

(۱) (تا) توق بمعنی آرزومند شدن ۱۲ صراح

مجالسه نمود و بلا وساطت تیلماجی زبان بمکالمه کشود ، ابواب
مسرت و بهجت بر روی هم مفتوح گردید ، خداوند ارجمند ما حسب
عادت معهوده خویش از استقبال و مشایعت و سرداران انواب
وغیره با احترام و اکرامش جوشید ، نواب گورنر هیوایلیٹ(۱) بهادر
به تعذر تکسل مزاج ملاقات نواب ما بتاریخ نوزدهم شهر صدر
بر مرکب بحر سوار شده بجانب ولایت کام پیمود ، بیست و
نهم ذیقعده جشن مبارک سالگره خود مثل جشن پدر بزرگوار
انصرام رسانید و تعظیم و تکریم این جشن سراسر میمنت از جانب
ارباب حکومت بتشریف آوری نواب گورنر بهادر به مبارکباد و
سر دادن انواب بر قلعه و جهازات بظهور انجامید و همین
سال بعد عیداضحیٰ انعقاد نکاح مختارالنسا بیگم صورت بست و
هم بعضی امورات دیگر همچو رسوم اعیاد وغیره با جلو و حشم زمان
و عطای خدمات و خطابات لایق که تفصیلش مورث تطویل
است بوقوع پیوست -

---

(۱) (ما) هو

بیان وصول خط نواب گورنر جنرل بہادر از بنگالہ و ضیافت نواب گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر خورشید کلاہ در باب استقلال مسند نشینی نواب ما و جواب خط بادشاہ انگریز بہادر با فرو جاہ

سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بیست و سیوم صفر المظفر روز پنجشنبہ امر جلیل القدرِ والا بکار پردازان دربار گہربار شرف نفاذ یافت کہ فردا وقت دہ ساعت میانجی مکڈنل بہادر بارسیلۂ اتحاد وسیلۂ زبدۂ امرای دانش پیرا نواب موسٹ[1] نوبل لارڈ مایرا گورنر جنرل ہندوستان محتوی استقلال مسند نشینی ما خود بدولت بدار الامارۂ خواہد شتافت، باید کہ در دار الامارہ دربار عام و در حجرہ نعمت خانہ سفرۂ طعام میز انگریزی برای مقربان زبدہ و کارپردازان عمدہ بانواع اغذیہ و اقسام فواکہ آمادہ باشد چون روز دوم میانجی موصوف وقت موقت حاضر آمد و آنجناب با او و برادر عزیز القدر نواب عظیم جاہ و جناب شرف الملک مرحوم و ممتاز الامرا و علاء[2] الدولہ حکیم مسیح یار جنگ و ڈاکٹر ہاسمین و دلاور خان بہادر و راقم بر سفرۂ انگریزی بہ نشست و متوجہ تناول گشت، و بعد فراغ از طعام

(۱) (ما) موشث (۲) (ما۔آ) علاو

در عمل ده ساعت ازانجا برخاسته نزد تخت طلائی مصنوعی
(ق ۲۷ الف) تشریف آورده نامه مذکور از دست میانجی مسطور
گرفته بمعمول پدر بزرگوار خویش حکم سر دادن نوزده ضرب توپ
محض نظر بر احراق قلوب حساد و خوشنودی دل نواب
گورنر جنرل بهادر ممدوح و بیست و یک ضربهٔ توپ وسه
شلک بنادیق بلحاظ انبساط ورود این نامهٔ بشاشت هنگامه
و نواختن گورکهٔ[1] شادیانه وغیره و آرائش مجلس طرب وقت
شب با تنویر قنادیل شرف نفاذ فرمود، سپس راجه خوشی لعل
دیا بهادر میرمنشی آن نامدار پیش مسند که خود بدولت بر آن
نشسته و همه اعیان و ارکان یا سفیر بجای خود قرار گرفته
بودند ایستاده بآواز بلند خواند ، و بعد از گذرانیدن پیشکشها
سفیر موصوف برخصت انصراف اسپ معاودت راند، میرمنشی
به تشریف خلعت مهتابی و دوشاله سربلندی و بعضی بعنایت خطاب
و پالکی ارجمندی یافتند و روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول بفرمان
واجب الاذعان والا کارکنان و مهتمان سرکار فیض مدار برای
ضیافت نواب هانربل گورنر سار ٹامس منرو بهادر وقت شب
دارالاماره یعنی همایون محل و روشن چوکی و تالار[2] و طارمیکه[3]
پیشش برای معائنهٔ آتش بازی ترتیب داده بودند بآویختن درختهای

---

(۱) (م) گورکهٔ (۲) (آ) تالار خانه باشد که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب و تخته
سازند برهان ۱۲ (۳) (آ) طارم خانه را گویند که از چوب سازند ۱۲ برهان

قنادیل اقسام با نصب آئینها بتکلف تمام و چسپانیدن قنادیل دیواری بر جدارهای حوایش و نصب قنادیل چمنی در تمامی طرفهای باغ خاص بیاراستند ، و آبگیریکه متصل روشن چوکی است بگذاشتن کشتی های رنگین دران و کناره اش از چوب بند چراغان و فرو هشتن نهانهای سرخ برآن و برکهٔ متصلهٔ نعمت خانه که دران میز یکصد و بیست کس چیده بودند بسردادن فوارهای متعددهٔ آن پیراستند ، تو گوئی که بهاری[1] در گلشن گل کرده است ، یا قطعه باغ ارم درآنجا احداث یافته ، وقت هشت ساعت شب جناب گورنر صاحب ممدوح مع بانوی خاص و کونسلان عالیشان و دیگر سرداران و خاتونان که قریب یکصد و بیست کس بودند تشریف آورد نواب ما موافق عادت معهوده به تعظیمش پرداخته بر کوچ مخملی سبز که قریب تخت طلائی مذکور نهاده بیشود با مهمان والاگهر و برادر عزیز القدر شرف جلوس فرمود ، و از دیگر صاحبان شرافت[2] نشان بعضی بر کوچهای سقرلاطِ گوناگون و چهیتهای بوقلمون محفل نشینان ، و بعضی بصفوف مجلس و حجرهای اندرون و بیرون ایوان خرامان بودند ، الغرض بعد مکث قدری از آنجا برخاسته بدست گیری گورنر صاحب و همراهی امرای فرنگ تشریف فرما شده زیر دار بست ملحق چوکی مذکور زیب جلوس فرمود ، بمجرد این حسب الحکم والا

(۱) (م) بهادی (۲) (م) شراف

داروغهٔ آتش خانه بسرگرمی تمام گرداگرد آبگیر واقع محاذی روشن چوکی آتشکدها بر افروخت ، و تا قریب دو ساعت پیش آن تماشائیان آتش[1] خوی آب[2] طینت جگه رنگارنگ انار ، و آتشین[3] مار روی گوناگون ، مهتاب ، و گلریز آتش بار می سوخت ، بعد دست داد فراغ ازین تماشای دل افروز باتمامی جلسا بحجرهٔ نعمت خانه بر میز[4] سپر که باهتمام بکاول خاص جناب گورنر صاحب عالی مناسب بطرز فرنگ مهیا شده بود ہم جنب او بساط طرح جلوس انداخت و بپاس خاطر مهمانان رفعت نشان با کل (ب ۲۷ب) بعض اشیای مباح متوجه گشته وقت یازده ساعت بود تواضع حمایل و عطر و گلاب به مرتبهٔ هر پیش آمده مرخص ساخت بیست و چهارم جمادی الثانی همین سال روز پنجشنبه بتقریب جشن ورود نامهٔ مسعود بادشاه عظمت اشتباه ابهت پایگاه تاج آرای سلطنت عظیم الشان ، باج ستان ممالک هند و فرنگستان ، کشورکشای ارجمند ، لشکرکش فتح پیوند ، فرمان روای ممالک محروسه گریٹ برٹین و ایرلینڈ ، سپهر خرگاه فلک طارم ، همایون محل که دارالامارهٔ خاص است از بساط مخمل بحدی آراسته و محلی ، و از درختان قنادیل آویزان و دیواری و آئینه های جداری بمشابهٔ پیراسته و مجلی

(۱) (آ) آتش خوی کنایه از تیزی و تندی طبع باشد ۱۲ (۲) (آ) آب طینت ای حلیم

(۳) (آ) آتشین مار بمعنی تیز آتشبازی آمده است که تیر هوائی باشد ۱۲ ب

(۴) (آ) میز سپر طعامیست که اهل فرنگ وقت نیم شب بعد تماشای رقص می خورند ۱۲

گردید که کسی در هیچ ریاستی صورت چنین زیب و آرایش و زینت و پیرایش ندید و سپاهیان هندی و سولدات ولایتی از ایوان گورنر صاحب تا دارالاماره بهر دو جانب گذرگاه عقیب توشک خانه رَوَه‌ها(۱) کشیدند و شش انواب ارابهٔ خیل متصل آبگیر معروف بچیبنی گنته بانتظام رسید، درین هنگام مرغوب و آوان خوش اسلوب ادوارد داوِد صاحب میرمنشی مسطور عهدهٔ مورچل داری برخود لازم ساختند، پس پیش پیش فیل عماری نشینان سولدا نان شاهی و ترانه نوازان قلعه و علاقه داران ساحل بحر با اعلام سلطنت و شاهی، و پس پس آن جناب گورنر صاحب بهادر نجسته اطوار و سار تامس هسلب بهادر سپه سالار، و هر یک از امرا و عمدگان والاشان از دانایان فرنگ بدارالامارهٔ والاجاهی توجه نمودند، ازینجا نواب ما از برای استقبال برادر عزیز باوقار یعنی نایب مختار و علاوالدوله(۲) خواص نشین را بسواری عماری نقروی روانه فرمود، جناب نایب مختار قریب دروازهٔ باغ خاص با نامه‌آوران شوکت اختصاص دوچار(۳) شده برعایت مراسم اعزاز و اکرام تا بدارالامارهٔ رونق فرجام رسانید، نواب عالیجناب ما گورنر صاحب والا مناصب را پیش رواق نعمت خانه فرود آورده بر زینهٔ محاذی تخت گاه باستقبال و استعظام نامهٔ ذی‌عظمت و احتشام باهم دستگیر ایستادند، و حاملان نامهٔ

(۱) آ، رَوَه بفتح اول وثانی (بمعنی صف) ۱۲ ب (۲) (ما آ) علاو (۳) (ما) دچار

عظمت عنوان از اوج برج عماری نزول کرده باشراقات حسن نامۂ اقبال نشان خاور کف گورنر صاحب را مشرقستان نیّر جهانتاب نمودند ، و نواب عالی جناب ما و گورنر صاحب ممدوح ازانجا خرامان خرامان پیش دولت سریر دولت مصیر رسیده قیام فرمودند پس نامۂ شوکت آثار بدست ارجمند نواب اورنگ نشین ما دادن همان ، و صوت، و صدای فلک آشنا از اتواب و بنادیق چه در سرکار فیض مدار و چه بر حصار اعدا شکار و چه در عساکر نصرت آثار که بیرون دارالاماره صف ها می‌کشیدند برآمدن همان ، سپس جناب نواب مالنحتی جلوس آرای تخت دولت افروز و جناب گورنر صاحب والا مناقب قدری قعود پیرای کونچ مخمل دوز شده باز محاذی سریر (ق ۲۸ الف) قیام ریز گردیدند و بموجب(۱) اشارت فیض بشارت نواب ما و گورنر صاحب موصوف دبیر خوش تحریر ارباب حکومت مستر اڈوارڈ اوڈ بهادر بر کرسی مخمل اندود ایستاده از خوانندگی اصل نامه فرخنده عنوان ، و مستر الیود بهمان آئین از سرایندگی ترجمۂ باعزت و شائتش نشید سرورانگیز دل و جان برکشیدند ، من بعد شلیخ و آواز توپ و تفنگ عشرت آهنگ بدستور مسطور سامعه نواز منتظران این جشن میمنت معمور گردیده بسمع ساکنان گنبد گردون فرارسید ، پس ازین نواب

---

(۱) (ما) موجب

عالی جناب ما و گورنر صاحب عالیشان باب مکالمت و مخالصت بروی یکدیگر کشادند و حقوق احسان و باهم دستگیری نواب والاجاه جنت آرامگاه و قوم انگریز بهادر بعرض بیان نهادند ، درین میان گورنر صاحب والا مناقب از راه تفقدات دلی فرمود که تا مدت حکومت من هیچ گونه کمک او امداد نسبت باین سرکار فیض استناد دریغ نخواهم نمود ، من بعد خدیو ارجمند ما دست بدست آن فرزانهٔ فرنگ با دیگر صاحبان پر دانش و فرهنگ به دیوان خانهٔ کلس محل که میزی از برای طعام چاشت بطرز اهل ولایت درانجا گسترده بود تشریف آورده بتناول طعام پرداخت؛ و بعد حصول فراغ ازان هر یک از طوایف رقاصان و خنیاگران دلهائے مجلسیان را مالوف حسن و جان افروز و مشغوف نغمهٔ دلسوز خود ساخت ، پس از استیفای سرمایهٔ عیش و سرور جناب خود بدولت ما بدستور مسطور همراه صاحبان عالیشان قریب تخت مصنوعی رسیده استقامت فرمود و جناب گورنر صاحب والا مراتب بعد ادای مبارکباد این جشن همایون نواب ما را بر تخت[۲] نشاند[۱] خود هم بطرف راست آن بر کوچ مخملی جلوس نمود ، بعد ازان چند امرای معظم و ملازم مکرم بگذرانیدن پیشکشهای[۳] محترم سرمایهٔ عشرت اندوختند ، و بعد توقف قدری ازاریکه[۴] (؟) فرود آمد

(۱) (ما) ازین نواب والاجاه - (۲) (ما) قریب تخت نشاده - (۳) (ما آ) پیشکش ها (ورنه اکثر و بیشتر درین مقام در (ما) نذور مستعمل شده) (۴) (ما) آزاریکه مرفد -

مجالس هم پهلوی گورنر صاحب فراست نشان گردید ، و برحسب عادت معهوده یک دوشالهٔ سفید و یک کمخاب گنگاجمنی و یک دست خلعت فاخرهٔ مهر و ماه به هم‌نشین خود مرحمت گردانید و هم به موهبت یک حلهٔ خلعت و یک فرد کمخواب و دوشالهٔ نارنجی میانجی میجر مکڈنل بهادر را ممتاز کرد و بعد ادای مراسم از اعطای پاندان و عطردان و حمایل گل و گلاب بجلیس خویش و امرا و عظمای کنکاش (؟) از دست خاص و به دیگران از دست برادر عزیزالقدر خود و علاءالدوله باب ترخیص فراز و هرگاه همه سران پرشوکت و فرو پایه بلندان دانش پرور از اهل فرنگ با فرهنگ مرخص گردیدند ، نایب مختار ذوالاقتدار و دیگر ملازمین خاص دربار مثل علاءالدوله دیوانی پیشکار و میرمنشی و حکیم مسیح یارجنگ و راقم آثم خلعت‌های باهره و دوشالهای نادره به تفاوت مراتب و رعایت مناسب در بر و دوش کشیدند و نیز حکم اشرف به طیاری طعام ضیافت بجلوهٔ ظهور شتافت و بخانه هر یک از امرای خلعت دوزان قامت موزون و دیگر عماید خرد سنجان تمکنت مقرون یعنی ارباب (ق ۲۸ ب) حکومت سابق الذکر تورهای طعام گوناگون ترسیل یافت چون مهتاب عالمتاب رونق بخش بزم سما گردید ، ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل گوناگون و فروش و

---

(۱) (۱): علاو

سائبان های مکلل بوقلمون بزیب و زینت وفور فار رسید و خنیاگران زهره آسا و رقاصان ماه لقا مالوف صوت و صدا گشتند، و مجلسیان فرهاد پیشه از اہل خاندان و ملازمان ذیشان و اعالی و ادانی تعشق انتما مشغوف حسن و ادا اگر گلستان گوی بجا است و اگر قمر خوانی سزا ، در دیوانخانۂ کلس محل سفرہا کشیدند و طعامهای لذیذ و نفیس بران برچیدند چون یک یک از حاضران محفل ازین نعیم متنوعه بکام و زبان و روح و روان حلاوتهای پرشور رسانید ، نواب فیض مآب ما زیب آرای مسندشده آنچنان بحر ہمت والا نہمت خویش بعطاے خطابات و دوشالها و عنایت جوایز و خلعت ہای بہریک از امرای دولت و مقربان حضرت متوجہ گردانید کہ گوش روزگار بسمع ادراک نیاورده ، و ہمت سابقین بران سبقتی نبرده ، اعنی خورشیدالملک را بخطاب پدرش افتخارالدولہ محمد ناصرخان بہادر صمصام جنگ مفتخر فرمود، و صاحبزاده غلام محمد حسین بہ خطاب رشیدالدولہ ممتاز نمود و از ملازمان ذیشان علاءالدولہ بخطاب پدرش اعظم الملک مخاطب گردید، و حکیم الزمانی حکیم احمد بخش یعنی حکیم احمد علی خان بہادر بخطاب مسیح یار جنگ بعز امتیاز رسید ، نظر بر سرفرازی راقم نیز جہت عنایت خطاب حکم والا براجہ خوشی لعل دیا بہادر میرمنشی دارالانشاء فارسی شرف نفاذ یافت اما چونکہ عرض راقم از ابتداے ایام

---

(۱) (ما) علاو

صاحبزادگی آنجناب والا با جد و جهد تمام تر آن بود که اگر خدایتعالی بفضل خود نوازش و سرفرازی راقم را موقوف بر ذات با برکات داشته باشد تاکه همای حکومت و اقتدار شکار اولیای دولت نگردد، و مراتب فدویت و جان نثاری ازین اخلاص آثار صورت نه بندد بعطای هیچ خطاب راضی نشوم، که بی وجود آن حصول این چون طعام بے نمک و سخن بے نغمه نماید باجابت خطاب عذرها بمیان نهادم، فی الجمله این جسارت و جرات راقم بر نازک طبع والا شاق و گران برآمد، لهذا از فهمایش جناب نایب مختار و میرمنشی مذکور سرکار باقبال خطاب پرداخته پیشکش(۱) این موهبت عظمی گزرانیدم(۲)، بعد ازان از فهم و فراست دوراندیش بدین گونه ارشاد فرمود، معلوم کردیم که معذرت تو در قبول خطاب بسبب عدم لوازم از منصب وغیره تواند بود لیکن ما چه کنیم که قادر مطلق ما را بر اقتداری و اختیاری نداشته است که تا بخوشنودی فدویان و جان نثاران خود پردازیم، غرض همین عنایت و موهبت را باعث ثروت و عزت دنیوی خویش انگاشته رضاجوئی ما ملحوظ دارید، و هم پدر راقم که عنایات بیغایات این خداوند نعمت بر حال راقم روز افزون میدید، و از ته دل بدعاهای این دولت و اقبال میکوشید، از عنایت دوشالهٔ

(۱) دما، نذر (حسب معمول) (۲) دما، بجاآوردم

بمساہمت اساتذۂ جناب والا سر افتخار بر آسمان فراشت اگرچہ در استحقاق عطایای خداوندی با ایشان برابری نداشت شرح چنین نوازشات و تشریفاتیکہ مبذول حال راقم مع اقربای عقیدت ملازم گردیدہ بیرون از حد احصا و افزون از انداز است ، مگر شمۂ ازین طومار در افتخار نامہ مرقوم و مرسوم گشتہ کہ بر ناظران مخفی نخواہد ماند ، غرض دران روز فرحت اندوز ہرکس از اہل خدمات وغیرہ باندازۂ قدر و مرتبۂ خود عمامۂ سرفرازی بر سر بست و میرمنشی مسٹر[1] اڈوارڈ اوڈ بہادر تا زمانی مشغول بزم عیش و سرور بودہ بعد مرحمت پان و عطر و گلاب و حمایل گل مرخص گشت ، روز دوم موتیا مودلی کہ ناظر دفاتر انگریزی و زیر دست میرمنشی بسپارش بالا دست (ق ۲۹ الف) خویش بخطاب تیج ونت بہادر و عنایت خلعت و دوشالہ گوشۂ کلاہ بآسمان عز و جاہ فرسود، بتاریخ چہارم شعبان حسب الحکم واجب الاذعان دبیر و سفیر مذکورین حاضر آمدند پس خداوند نعمت ما با آنہا و با چندی مقربان خاص و بعضی ملازمان عزت اختصاص در حجرۂ نعمت خانہ تغذی فرمود و جواب نوازش نامہ موصوف را در صندوق مطلا و مذہب گذاشتہ ، و از دست سکہ پرداز مختومش کنانیدہ سپرد دبیر مسطور نمود ، درین نزدیکی نیز النواب

(۱)، (۱) مستیر (ہر جا ہمین طور)

سرور این معنی بر قلعه و چیپاک موافق معمول بلند آوازگی یافت -

احوال نصب قبهٔ طلائی بر مسجد والاجاهی وکیفیت وصولی تصویر نواب رحمت مآب از ولایت انکلیس[۱] که سال یک هزار و دو صد و سی و هفت هجری بعرصهٔ ظهور شتافت

مخفی مبادا که صورت بنای محترم این مسجد فرخنده بنیاد جامع مجامع اهل خلوص و انقیاد در ریاست مهر سپهر شوکت وحشمت بحر محیط سخاوت و مرحمت ، نواب والاجاه جنّت آرامگاه مستحکم گردید ، و در عهد سعید کهف الفقرا، ملاذ[۲] الغربا، راحم خلایق ، عسرت نصاب نواب رحمت مآب ، بحس انصرام رسید و در زمان سعادت عنوان ناصب اعلام دولت ، باسط بساط ثروت ، مروج آئین اسلام ، محی سنة سنیهٔ خیرالانام ، مزین مساجد حق پرستان عبودیت اکتناه[۳] ؟ مجبر[۴] شکسته دلان .بی دستگاه ابر مطیر سخای بے حساب نواب رضوان مآب

(۱) (م) انکلس (۲) (م) ملاز (۳) (م) اکشاه (۴) (آ) مجبر- التجبیر شکسته بستن و نیکو حال کسی را ۱۲ م

بحلیۂ قبہ‌های طلائی و روشنائی کثرت قنادیل زیب و زینت تمام و آرایش و پیرایش تمام پذیرفت ، و در وقت نصب قبہ‌ها خود آن ذات ستوده صفات در مسجد حاضر بوده بعد فراغ آن بکمال خورسندی حکم سر دادن بیست و یک ضرب توپ در فضای مسجد شرف نفاذ فرمود ، پس آن حق پرست بی ریا در ہر شبانہ روز ادای نماز یک وقتہ بمسجد جامع و زیارت آثار شریف بر خود لازم گرفت ، چنانچہ درین معمول تا مرض الموت تفاوتی ره نیافت ، حتی کہ کثرت اشغال و شدت باران بمنع آن نشتافت تصویر سراپای نواب رحمت مآب کہ نقاشان چین بمقابلہ آن کارنامۂ ایجاد[۱] و تکوین ہمہ نقش صورت نگاشتہ خودہا بآب خجالت شستہ و مانی ارژنگ نگار در تصور نزاکت طراز و نگارش بحیرانی عقل پرکار سر بزانوی تفکر نشستہ ، از طرف ارباب کمپنی بہادر بر سبیل یرمغان[۲] روزگار تحفۂ یادگار برای نواب عالیجناب ما آورده در دیوان گورنری نہادند ، پس جناب نواب ما حسب ایمائی نواب گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر سیم شوال روز دوشنبہ در ساعت ده و نیم ساعت جلوی سواری خاص با جعفر علی خان بہادر خانسامان سرکار جناب قدسیہ فرستاده آن تصویر با توقیر بشان و تزک و فیر بدار الاماره طلب فرمود ، بمجرد وصولی تصویر بیست و یک ضرب توپ در دار الاماره

---

(۱) (آ) ایجاد ای صنعتی را گویند کہ کم کسی تواند کرد ۱۲ ب - (۲) (ما) برمغان

و هم بر برج قلعه بلند آواز گشته عالمی را برین معنی اطلاع نمود ، و گورنر صاحب موصوف نیز بتقریب ادای مراسم تهنیت عید رمضان متعاقب آن رونق بخش دارالاماره گردید ،

ذکر تقرر جشن ولادت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم از غره تا دوازدهم شهر ربیع الاول وتعیین عرس جناب غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنه از اول تا یازدهم ربیع الثانی و بیان رونق افزائ نواب رضوان مآب سمت ناگور با کیفیت معاودت از راهِ نتهر نگر و محمد پور و شرح ورود نواب لارڈ امهرشت بهادر گورنر جنرل هندوستان مع چگونگی ملاقات او با آن نواب مغفرت نشان

چون عالیجناب ما از بدو شعور محبت حضرت خاتمیت مرتبت را رضی اللہ علیہ و اله وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان جریدهٔ جمیع احکام ، و منشاء فضایل و فواضل دینی و مبداء حقایق و معارف یقینی ، و مخزن جواهر علم و(۱) عرفان و معدن نفایس ذوق و وجدان میدانست ، در سرانجام جشن

(۱) (م) علم فان

ولادت (ق ۲۹ب) باسعادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهتمام تمام میداشت، و بعد ولیعهد شدن خویش از سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری تا گلگشت گلستان این جهان این جشن سراپا میمنت را مثل سلطان مظفر والی شام بآئینی مرتب می نمود که از غرهٔ شهر مولود شریف تا دوازده روز در لوازمهٔ این امر خجسته اثر از کثرت طبخ طعام بخورانیدن خواص و عوام، و تنویر قنادیل اندرون و بیرون دارالامارهٔ بیعدیل و اجماع علما و فضلا مشایخین و مدح گویان مدایح عربی و عجمی و قاریان قرآن و خوانندگان حدیث و درود و تطبیب این بزم سعادت همدم از عطر و گلاب و تبخیر عود و لخلخهای عنبری و تقسیم زر و پارچه ها به محتاجین و مساکین و عطای صلها و جایزها بحدیث خوانان و مدح خوانان وغیرهم بحدی سرگرم می بود که کسی از شاهان و رئیسان هندوستان هم چنین نکرده بلکه ندیده و نشنیده، علی الخصوص روز دوازدهم زیاده از ایام اعیاد تزئین خود و همه ملازمان خواص و عوام از هر نوع لباسهاے فاخرهٔ عشرت فرجام ملحوظ میفرمود، و همدران روز بسردادن اتواب و شلکهای بنادیق حکم کردی، و از ارباب حکومت نیز طالب آن شد که درین روز دولت معمور بر قلعه هم اتواب سرور سرداده شود، اما دران زمان این اُمنیّت[۱] شوکت و اجلال بوقوع نرسید، و در عصر جناب

(۱) آ، امنیت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ۱۲م

نواب عزیز از جان سلمه السبحان از یاد دهانی و سلسله جنبانی
جناب نایب مختار فیض بار رو بجلوه گاه ظهور کشید، و پیوسته
آرزوی بیعت شیخ کامل در دل اخلاص منزل خویش می گماشت
و هرگاه که حسب خواهش خود بشرف خدمت صاحب نسبتی
مشرف نگردید برین قول که از بزرگی شنیده یا در کتابی از
اهل تصوف دیده باشد یعنی شخصیکه بیعت ظاهری با احدی
منعقد نکرده است ، اگر حسن ارادت و عقیدت دل خویش
بجناب دستگیر درماندگان ، رهنمای بیچارگان محبوب سبحانی حضرت
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرهٔ درست گرداند ، یقیناً آنجناب
او را به نعمتهای دارین و عزتهای کونین رساند ، کاربند شده
خود را درین سلسله علیه که طریقه قادریه است منسلک می پنداشت
و آنجناب محبوب را پیر و مرشد خود می انگاشت و عرس
آنجناب مقدس را هم در سن مذکور برعایت چند امور همچو
جشن ولادت با سعادت سرور کائنات علیه الصلوٰة والتحیات
بنیاد نهاد و از غرهٔ ربیع الثانی تا یازدهم بحسن ادای آن از
محفل آرائی و مناقب خوانانی وغیره که در جشن موصوف مسطور
گشت می پرداخت ، و تا آنکه درین بزم پنج روزه جام
هستی پرفیضش لبریز باده نشاط بود ، این کار و خدمت
پر سعادت بر ذمه خود لازم می ساخت ، و آزانجا
که شیخ عبدالقادر که مولدش مانک پور و

مزار[1] آن حضرت ناگور و ولی مادرزاد و والد بزرگوارش سید حسن قدوس صاحب کشف و ارشاد باشد از اولاد آن قطب ربانی و محبوب سبحانی و سمی[2] آن غوث صمدانی واقف اسرار نهانی است، و انوار کرامات و خرق عاداتش چون آفتاب عالمتاب در کمال درخشانی، چنانچه گویند که چون والدهٔ ماجده اش که بی‌بی فاطمه نام داشت و ولیه و زاهده و عابدهٔ زمانه بود حامل گردید، و شبی برای وضوء نماز تهجد دلو در چاه فرود آورد و ناگاه دلو از رسن جدا شده بچاه در افتاد و او متاسف و متحیر برایستاد، و فی الفور از بطن آوازی شنید که ای مادر بنگر که دلو[3] پس پشت تو نهاده است، چون باز گردید دلو را پر از آب دید، پس از وضو و نماز فارغ شد، و بامداد این ماجرا بشوهر خود باز نمود، او فرمود که حق تعالے ترا پسری عطا کند که بپایه قطبیت خواهد رسید، و نیز آنحضرت بتاهل[4] نرسیده و از خصوصیات زنان[5] وقوفی نداشته، چنانچه روزی پستان زن هندوی وقت اغتسال برهنه مشاهده کرده از راه ترحم و غمخواری دعا فرمود که یارب الم یک دمل[6] مرا بیخواب میداشت (۳۰ الف) آیا این بیچاره که برسینه خود دو دمل میدارد و چه آزاری کشیده باشد، بمجرد این

(۱) (ما)، قرار (۲) (آ)، ای همنام (۳) (ما)، دیو پس (۴) (ما)، تیاهل
(۵) (ما)، زبان (۶) (ما)، دمبل

دعا پستانش ہموار و نایاب گردید ، آن زن حیرت گرفتہ بخانہ درآمد ، و اقربایش ازین ماجرا متحیر شدہ بانواع معالجات پرداختند ، ہیچ سودی نکرد ، آخر از زبان زن آفت رسیدہ حقیقت حال دریافتہ پیش آنحضرت التجا آوردند و الحاح و زاری نمودند پس آن جناب دعا فرمود پستانش بر حالت اصلی عاید گردید و پدر و مادرش مع دختر بشرف اسلام رسیدند بنا بر آن حسن عقیدت خویش بحضرت ایشان نیز بہ تمام و کمال میداشت ، قضا را در سال یک ہزار و دو صد و سی[۳۰] ہجری مزاج مبارکش بعارضۂ مثانہ کہ خلقی و مزمن[۱] بودہ بتلای شدید گردید ، دست تضرع بدرگاہ قاضی الحاجات برداشت ، و بتوسل ولی جلیل القدر سابق الذکر استدعای شفا از شافی بی ہمتا نمودہ ارادۂ زیارت آن برگزیدہ حق بدل برگماشت ، مجیب الدعوات دعایش مقرون باجابت نمود ، و بہ برکت مقربان بارگاہ خویش شفائی[۲] کلی عطا فرمود ، درین نزدیکی پدر بزرگوارش ہرچند خواست کہ آن اقبال مند بحسب عہد خویش بر زیارت ولی موصوف خرامد ، لیکن از معارضۂ بعضی موانع دران زمان این ارادہ بظہور نیاید ، پس ازان وقتیکہ خود بدولت بر مسند امارت متمکن گشت ، ہوای زیارت فیض بار آن ولی کرامت آثار بظہور پیوست ،

(۱) دما، فرمن (۲) (آ) شفاء

و بتفحص شخصیکه نظم و نسق این جا ازوی صورت بندد پرداخت،
چون نیک تامل فرمود که کسی از قدیمان دربار و عمدگان آزموده
کار مثل جناب شرف الملک مغفور استاد مصاحبت انتساب
نواب رحمت مآب و حافظ شیخ محمد مغربی مرحوم رفیق با اعتماد
مزاج آگاه آن نواب جنت آرامگاه متعهد این امر عظیم تواند
شد نیافت آخر نظر بر پر حوصلگی و تربیت یافتگی راقم از پیشگاه
خود و افاضهٔ انوار اعزاز و اجلال ذات آفتاب صفات خویش
برین ذرهٔ بے مقدار ، بیت

ذره را باشد وجود از نور ذات آفتاب
رسته گردد گل زخار از فیض بخشئ سحاب
گوهر پر آب در کف گرچه میدارد صدف
فی الحقیقت شد زنیسان بهره مند و کامیاب

تجویز تفویض این کار براقم صورت پذیر آینهٔ خاطر نمود ، و هم
جناب قدسیه بپاس ظاهر رای شریف خود را با تجویز ولی نعمی
منضم فرمود ، اما هرگاه که مفارقت راقم که چون سُها[۱] با مهر
و خار با گل نسبتی میداشت ، بقدر آنی و اندازهٔ زمانی
گوارا نمی پنداشت ، ضمیر خورشید نظیر خود را از تعلق تجویز
مذکور وارهانید و نظر بر راحت سفر و فرحت راه که منظور
همایون خاطرش بود برفاقت پر افاضت برگزید و جهت انتظام

(۱) (آ) سُها نام ستاره ۱۲ -

مهام دارالاقامت بسفارش جناب قدسیه و اطلاع ارباب حکومت خان موصوف را که اگرچه از غرور و پندارش دایم متنفر می‌بود اما بحکم الضرورات[1] تبیح المحظورات طوعًا و کرهًا مقرر فرمود، و منشی محمد دلاورخان بهادر انگریزی نویس را پیش او گذاشت، تا بروقت ضرورت بچیف سکرتری اڈوارڈ اوڈ بهادر که بر خدمت میجر مکڈنل بهادر سفیر خاص بعلت تقرر روانگی او همراه رکاب فیض انتساب منصوب شده بود تحریر و ترسیل مراسلات نماید پس خان موصوف که نهال این تمنا از مدت مدید به مزرع دل می‌نشاند، موجب نتائج حدایق آمال و مورث ثمرات ریاض اعمال انگاشته باقبال آن بالراس والعین مسارعت نمود و از تعیین ارابهٔ دو اسپان و دو مشعلچیان و تقرر رفل[2] که عبارت از طنبورنوازی ۳ چوبه بصف‌کشی چند جوانان بار وقت درآمد دربار است همچو برادر خود شرف الامرا که قایم مقام شکوه الملک مرحوم بود گوی عزت و اعتبار از میدان ذوق و آرزو در ربودے ؎

آنرا که بزر قویست رایش
زر بنده شمر نه زر خدایش

و نیز منشی محمود علی خان را بمشاهره چهل هون در سلک ملازمان کشیده برفاقت سراسر سعادت اختصاص بخشید، و همدران

---

(۱) (آ) یعنی مباح می‌کند ضرورات ممنوعات را (۲) (آ) رفل این لفظ انگریزی است

ساعت حکم تقریبش یعنی سلام سپاه بقانون انگریزی در حق راقم
عز صدور یافت (ق ۳۰ ب) و راقم بمجرد نفاذ این حکم واجب
التعظیم بگذارش هدیهٔ نیاز پیش حضور شتافت ، هرگاه که خان
موصوف بتوهم عُظم[1] قرب قرابت و تصور کبر حسن کرامت
و تخئیل سرکشی خود در همسران[2] و تقلید قلّادهٔ[3] گردن افرازی
بیکران در جامهٔ تنک تنگ ظرفی نگنجید و دست از پیشکش گذرانی
حضور بجلدوی مواهب عظمی خدمت نیابت مذکور باز کشید مزاج دقیقه
شناس و متانت اساس حضور ازین معنی روی ملال درهم کشیده
بر جبین آئینه دار رحمت و رافت آثار خشم و غضب ظاهر
ساخت ، و بشرح و بسط اجمال و تکبر و غرور اشتمالش
پرداخت که چنین خود پرستان تنگ حوصله برداشت مراتب عظمی
نتوانند کرد ، و فرعون طینتان دون همت جادهٔ شکرگذاری و
سپاسداری نخواهند سپرد ، و از ناکس تنگ ظرف اعاظم امور بحسن
وجود در نیاید ، و بحکم کل اناءٍ یترشح بما فیه آنچه در باطن است
بیرون نزاود ، و ازینجا است که گفته اند و در معنی سفته که
کار و عمل بکسی توان سپرد که از صاحب خویش پر ترس
و خایف باشد ، و تعظیم و تکریمش بجا آرد ، و خداوند اورا
بر مواخذهٔ خطا و قصورش مانعی و مزاحمتی و مروتی و رعایتی پیش

---

(۱) (آ) عظم بالضم بزرگی (۲) (آ) تقلید حمائل وغیره در گردن کسی انداختن ۱۲ م

(۳) بالکسر گردن بند ۱۲

نیاید تا لحاظ مروت باعث بے انصافی نگردد ، و موجب بد دلی دیگر ندیمان نشود ، و این معنی در اقارب که کالعقارب اند مطلقاً مفقود ، و در اجانب اکثر و بیشتر ممکن الوجود ، چنانچه عمل حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالے عنہ و بیشتری از سلاطین برین بوده است و اہل عرف نیز بدان عمل نموده الحاصل بر خاطر مبارک نازکش بار این گرانی و صدمۂ این نادانی آن قدر فارسید که ہر دم بر عمل فرمودۂ خود دست تاسف می مالید، و لآلی سخنان حق نشان چنان در سلک بیان می کشید که اگرچه این خدمت عمده نظر بضرورت باین کس دوں ہمت بخشیدم، اما درحقیقت اصلا مناسب و مصلحت ندیدم ، زیرا که بسا اوقات حرکات ناشایستۂ آن بے عقل و شعور و سخنان ناباییستۂ آن پر فساد و زور ، خار رنج و الم در صنوبر دلم خلانیده و انواع درد و غم بلالۂ جگرم رسانیده ، یکی ازانہا این است که بعد مسندنشینی این نواختۂ کردگار روزی پیش اقارب و مخلصین خویش شکایت مینمود که باوجود سعی و کوشش من در حق مسندنشانی این کس نزد ارباب حکومت بواسطه محمد ٹیپو منشی احسان و منت من فراموش فرمود ، چون این حکایت بگوش حق نیوش بندۂ درگاه الہی درافتاد ، بغتتہ نایرۂ خشم وغضب از تنور نہادم سر باشتعال نہاد و این کلمات از

ملک بطون بشهرستان وجود فراز آمد که خاک باد بران ریاست که از سعی چنین کسان ابلیس طینت بدست آید، انتهی پس عزم مصمم سفر بامداد دوستان شفیق خود مثل نواب[۱] موشت نوبل مارکویس آف هشتنکس بهادر گورنر جنرل هندوستان و نواب میجر جنرل سار ٹامس منرو بهادر گورنر کونسل مدراس از مکمن قوه بعرصهٔ ظهور شتافت ، و حکم واجب الاتباع دربارهٔ تهیهٔ اسباب و سامان سفر بملازمان خاص شرف نفاذ یافت ، منجملهٔ آن دو خیمهٔ عظیم الشان یکی از سقرلاط باطرازش های بوقلمون و ثانی از چهیٹ عمده و بهتر و یک خیمهٔ حمامی خاص ۳۱ الف و یک دائرهٔ خرد از برای خلوت و چند خیام مخدّرات مع سرادقات و سراچها و مسجد از خیمهٔ مزین قبه های ملمّع از طلاء و یک حوض چرمی که مسافرین از نماز جماعت محروم نشوند ، برای این سفر فیروزی اثر طیار گشت ، و هریکی از خیم مذکوره مکرر بود تا انتظام پیش خانه و پس خانه نظام گیرد و در هر منزلی به خیمهٔ بزرگ مسند زردوزی مع مهرهای طلائی و با شامیانه مخمل مکلل که ستونش از طلا بود گسترده شدی ، و آن بارگاه گردون سای بقنادیل آویزان و قنادیل منصوبهٔ ستون ها چون خیمهٔ آسمان از ضیای نجوم پرنور گشتی ، و صاحب خیمه آفتاب وار رونق بخش آن گردیدی

---

(۱) (ما آ) موشت (for Most)

و تماشائیان هر شهر و مدینه ، و نظارگیان هر دیه و قریه پروانه‌های آن شمع بزم دولت و اقبال شدندی ، و به خرج مراکب و روزمرهٔ هر یک از علما و اساتذهٔ عظام و مشایخ کرام و اصحاب عزت و ارباب خدمت ، و پدر راقم سوای درماهه معمولی مشاهرهٔ نود روپیهٔ مقرر گردید و بنام برادر محمد فخرالدین خان که در مرتبه متوسطین مثل قادرعظیم خان بهادر وغیره ع‍ امتیاز داشت شصت روپیهٔ بتقرر رسید و بهر یک از اهل خدمات ماورای خدمت مقررهٔ سابقه خدمتی معین گشت ، ازانجمله خدمت میر منزلی بصفی‌الدین محمدخان بهادر درینجا و خدمت فراشخانه در اثنای راه بر کرسی تعین نشست ، و خدمت هراول بغلام عبدالقادرخان بیجاپوری در منزل ششم صورت تقرر گرفت ، و خدمت چنداول یعنی پس خانه بوجیه‌الله خان بهادر همین جا قرار پذیرفت ، و خدمت آمادگی اسباب ضروری لشکر بشرف الملک حال در منزل سیوم[1] مقرر شد و ارباب حکومت نیز فرد اخبار اشتهار که به نیوس پیپر زبان زد اهل فرنگ است بقالب طبع آورده در ممالک محروسه خود صورت نمای شان و شوکت و جاه و حشمت نهضت آن ولی نعمت گردانیدند و چهرهای تواکید اشد التاکید به نگارش احکام تعظیم و توقیر و فرمان بری و اطاعت‌گری این ولی دولت آراسته بعاملان و کلکتران اطراف

---

(۱) (آ) سیم ؟

و جوانب گذرگاه رسانیدند که بندگان نواب صاحب بروز دوشنبه
پیش از مغرب بیست و یکم جمادی الاول سال یکهزار و دوصدو
سی[۳۰] و هشت هجری از چیپاک جنوب رویه بسفر ناگور بشان
و شوکت موفور یعنی بالشکر جلوئی خاص و دستهٔ سواران باریگاٹ
و فوج گورنمنٹ[۱] نهضت میفرمایند ، و بعد تماشای این
سرزمین سیرکنان از راه رامنات و ترچناپلی و ارکاٹ مراجعت
بجلوس گاه مینمایند ، و وقت رکوب و جلوهٔ خرام خاص و جناب
قدسیه و جناب محل عالیه و جناب نایب مختار النواب تعظیم
شاهی بخصوصیت مراتب در باغ دارالاماره و بر برج قلعه
صداهای حفظ و امان برکشید ، پس باید که هر رئیس موضع
و قریه و هر حاکم شهر و مدینه گذرگاهی ها و خیمه گاهی ها آراسته
دارد و از پیادگان و اطاعت پیشگان خود استقبال نموده
خدمات شایسته بجاآرد و در هر سرحد و تعلقهٔ خویش از حزم
و احتیاط بمحافظت و حراست پردازد ، و در مراحل و مشارع
همراه بوده نگهبانی و منزل رسانی مودی سازد ، الحاصل بتاریخ و
وقت مذکور آن ماه لقای مکرم مبجّل بالباس و (ق ۳۱ الف)
جواهر معظم و مکلل نور افروز برج نالکی گشته ماه منور بنجوم انور
بالشکر انجم سپاه و عسکر شوکت پایگاه و شکوه تام و تجمل
تمام از فوج خاص و لشکر کمپنی مع سرداران بلندمرتبت خصوص

(۱) (ما آ) گورنرمنٹ

سفیر گورنمنٹ میجر مکڈنل بہادر و کرنل منرو که کسی از روسای کرناٹک را بدین شان و تزک سیر ملک رو نه نموده باشد سمت جنوب خرام فرمود ، و راقم مع اعظم الملک بسواری عماری از تعاقب اقتباس انوار جلو ریز مینمود ، بعد چند دقیقه جناب نایب مختار برگلگون صبا رفتار که

باد پائیکه چون بگام شدی

تک زدن بر صبا حرام شدی

جلوه آراگشته همچو نیّر ضیا گستر اوج اقبال بانوار اجلال از دنبال راه می‌پیمود ، چون منتهای سیر منزل امیر باغ گردید، و اتفاق مبیت در آنجا بهمرسید ، آن موید تائید آسمانی نظر بر سرانجام یابی احکام دیوانی از دست این مشاق کارگاه هیچدانی که در سوالف ایام یعنی در سال یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بسبب عدم نصب احدی برین خدمت عظیم المرتبت حسب الحکم ولی نعمی باجرای آن می پرداختم ، چنانچه کیفیت تعلق این امور بذات راقم در افتخارنامه بتفصیل مسطور است ، و مضمونش اینکه روزی بتاریخ بیست و ششم رجب المرجب سال یکهزار و دو صد و سی و شش هجری رسیلهٔ مرسلهٔ حاجی حافظ حیدر صاحب مرحوم در ماده یاد دهی زیارت آثار شریف بحضور مکرمت ظهور جناب نواب معلی القاب ما گذشت ، از انکه درین هنگام آن

خداوند اقبال بعلت عدم تقرر هشیار مغزی بر خدمت مدارالمهامی و بمحض پاس خاطر جناب قدسیه احکام انتظام امور دربار فیض بار بحسب ظاهر بنام حافظ احمدخان اعظم الملک شرف نفاذ میفرمود، اگرچه از باعث عبدالغفارخان بهادر ثابت جنگ زنگ ملالی بر آیینهٔ ضمیر منیر صفا پذیر خود نشانده چشم التفات باطن بر روی حالش نمی‌کشود بنا بر آن آن نامه را حوالهٔ او نمود تا بندوبست امور متعلقه آثار شریف نماید، من بعد آن عالیجناب گردون قباب بتحصیل شرف زیارت تشریف فرمای حجرهٔ آثار مبارک گردید، درآن وقت بسبب مساہله[1] با[2] فراموشی خان معزی الیه همگی متعهدان اسباب[3] مقرری مثل آب زمزم و رومال ململ و عطر و گل وغیره درانجا حاضر نبودند، نهایت بعتاب درآمده باوجود بودن اعظم الملک براقم فدویت شیم حکم والا شرف نفاذ یافت که زودتر اشیای معمولی حاضر آرد، بفضله تعالی فی الوقت حاضر آوردم، بعد احراز سعادت زیارت رونق افزای دارالاماره گشته بحجرهٔ کلان نعمت خانه که جلوس گاه مبارک بود بر مسند والا شرف تمکن فرموده بمشافهه همگنان[4] حاضرالوقت چون جناب مکرمت انتساب نواب عظیم جاه اعنی جناب نایب مختار و اعظم الملک مرحوم و دیگر حضار معمولی و راجه سرینواس راو پیش دست میرسامانی پاندان از

---

(۱) (آ) مساهیله ؟ (ما) مساہله (۲) (آ) با فراموشی ؟

(۳) (ما) همگی متعهدان اسباب ؟ (۴) (آ) همسکنان

دست خاص نوازش اختصاص باین ارشاد مکرمت بنیاد براقم خدمتگذار فدویت شعار عنایت شد که الله تعالیٰ و تقدس بفضل خویش الیوم خدمت (ق ۳۲ الف) اجرای احکام عزت التیام دیوانی مهمات و دیگر کارخانجات مفوض بتو گردانیده ، باید که شکر این خدمت والا رتبت مودی ساخته زمان دربار فیض بار و دیگر اوقات حاضر حضور و سرگرم تنفیذ امور میشده باشی ازانجا که راقم عجز توام باین مرحمت سراسر عزت کماهی آگاهی نداشت، در ادای پیشکش[1] اندکی درنگ ساخت که دران حال از جانب نواب عظیم جاه که حق سبحانه جل شانه بفضل خود از ابتدا الی یومنا هذا ذات فیض آیات آنجناب عظمت انتساب را حامی و دستگیر این خدمت‌گذار فدویت تخمیر گردانیده بگذارش پیشکش[2] شرف ایما گردید ، راقم بمجرد این ایمائ شرف انتما پیشکش[3] بحضور موهبت ظهور گذرانید بعده بهمان آوان براجه سرینواس راو حکم عالی شرف صدور یافت که از امروز در جمگی مهمات میرسامانی و دیگر کارنجات سرکاری حکم راقم اطاعت همدم را حکم حضور عظمت دستور باید فهمید و ازان سرمو عدول نباید ورزید، چنانچه راجهٔ مذکور همانوقت عملهٔ همگی[4] کارخانجات را فراهم آورده و سوبدار ڈی را نیز خوانده این امر جلیل‌القدر شنوانید، و خود هم مراتب انقیاد به تقدیم رسانید بعد ازان ارشاد

---

(۱) (ما) نذر - (۲) (ما) نذر (۳) (ما) نذر (۴) (ما) همه -

مکرمت مواد جلوهٔ ظهور نمود که برای تو این خدمت تازه از راه نوازشات بےاندازه اختراع فرموده ایم که اگر کسی را خدمت دیوانی هم بدهیم تو ازین خدمت معزول نشوی، بلکه او محکوم و منقاد حکم تو خواهد ماند، ازان روز تا تشریف آوری حضور از ناگور شریف اکثر احکام اطاعت التزام حسب الحکم حضور کرامت گنجور به خان موصوف یعنے ممتاز الامرا قلمی مینمودم انتهیٰ جواهر تعریف این کثیف از درج دهان بیرون ریخت

زیرک و دانا شدی از نصرت(۱) ما که مپرس؟

خلق خوش آموختی از تربیت ما که مپرس

و مبلغ پنجاه هزار روپیه حواله راقم فرمود که فیصله مقدمات عزما نماید راقم بوچه طلائی هوادار مشابه بهل شاهی و طیار کرده غلام حیدر جهت سواری خاص بنظر اشرف گذرانیده برائے انفصال مقدمات مذکوره و ادادگی اسباب سفر متعلقان خود مع راجه اودی کرن مشرف خزانه که بتائید راقم مامور بود معاودت نمود، و سواری خاص جلوه آرای سمت مقصود گردیده روشن باغ(۲) را مضرب خیام دولت سرانجام فرمود، و درانجا مستر اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف سکرتری که از عصر نواب رحمت مآب اخلاص ورسوخ تمام داشت . بملاحظه تعظیم جناب خداوندی آمده ملاقات حضور حاصل کرد، و وقت صبح سواری خاص ازانجا

(۱) (ما آ) ینتصرت ؟ (۲) (ما) روشباغ -

برآمده براه فرنگی کنڈه که محل قیام عساکر و جنود و ذخیره گاه بعض آلات محاربه و باروت است رونق افزا گردید، انواب آنجا نیز موافق معمول صدای تعظیم و آواز توقیر برکشید، و علی ہذالقیاس در جمیع دایرهٔ این سفر مظفر ہرجاکه مراکز سالهای فوج واقع می‌بود سردار و رساله در آنجا در ادای کل مراتب تکریم و تفخیم سبقت مینمود، سانحهٔ عجیبیکه بروز نهضت موکب خاص بوقوع آمده نوک خامه میگردد که پانزده کس از حمالان و اجیران بصدمهٔ وبا که دران هنگام بشدت نموار بود در باغ دارالاماره جان بجان آفرین سپردند، و اسباب زندگانی ازین جهان فانی بردند، راقم آثم رسانیدن کیفیت این حال عبرت مال درچنین (۳۲ ب) زمان فرحت عنوان بسمع اشرف مناسب نه پنداشت، و بزود از دود از تقرر جمعدار ڈی[۱] تجهیز و تکفین آن سیاحان دارالملک آخرت کنانیده خاطر را از تشویش اطلاع حضور فارغ انگاشت، الغرض آنروز جملگی مقدمات مرقومه بآئینی و طرزیکه خوشنودی و رضامندی ع.ما باشد فیصل ساخته نوزده هزار روپیه منجمله مبلغ مذکور[۲] نزد خود باقی گذاشت تا وقت ضرورت حضور بصرف در آرد، و از زر دو هزار روپیه عنایتی حضور استعداد راه وابستگان خویش پرداخته فدای آن رو به مسرت نهاد و افتان و خیزان چون ماهی بی‌آب بموضع ونڈلور در بحر فیض گنجور

---

(۱) (ما آ) جمعدار ڈی ؟ (۲) (ما) مبلغصد گورنر

حضور درافتاد ، و از معاینهٔ معمورهٔ عشرت گنجور و فرحت اکنتاه در عرض و طول دو سه فرسخ راه که از کثرت حشم و خدم ، و وفور سرادقات و خیم ، و تعدد دکاکین و اسواق ، و تکثر ارباب ذوق و اشتیاق ، و آرایش انواع بازار و پیرایش طرق سیر و رفتار ، بوضع و ترتیب خوش آئین ، و طرزِ مرغوب و دلنشین که دیده از تماشایش باز نایستد و دل بحظوظ سیرش نشود ،

اگر گویم که این است اعظم آباد
سواد دل بگردد خرم و شاد
و یا گر خوانمش شهر منور
شود چشم نظاره نور بنیاد

موضوع و مرتب شده بود نور افروز دیدهٔ بیناء و سرورافزای دل پرتمنا گردید چون اشهب زرین عنان فلک سیر که آغاز سیرش مشرق و انجام رفتارش مغرب است برساحت کبود رنگ آسمان در خرام درآمد ، آفتاب اوج اقبال یعنی نواب پراجلال ما بر ابلق تیز رفتار که بچهار تک عرصهٔ زمین طی می‌کرد و خاطر مبارکش اکثر به چنین اسپ تیزرو چهار تک مایل می‌بود برآمد ، او[1] با چندی از امرای رفاقت نشان و خاندان والاشان همچو اعتضادالملک و میرزا الهی بخش و تجمل و تزک مخصوص ،

(۱) دما، دبا

چون برق درخشان و ضیای تابان روان گردید، گاهی قوت بازوی دولت ووقار نایب مختار به سواری بور[1] چون اختر پرنور بر پشت و بازویش میدرخشید، و گاهی همچو بدرالدوله وغیره به هم رکابی آن مهرلقا از مرتبه هلالیت بدرجه بدریت میرسید، و راقم را از پرتو انوار مراحم و اشفاق والایش رتبهٔ سُها حاصل می بود یعنی آن مهرِ سپهر دولت از ظل پر فیض وجود خود لمحهٔ[2] و لحظه جدا نمی فرمود، فی الجمله تا وصول منزل مقصود بهمین احتشام و ازدحام که از مرحلی تا منزلی چون باران رحمت شدیدالاتصال و عدیم الانفصال مینمود، بےکم و کاست رونق گرو فر می افروز، و در هر منزل عامل آن تعلقه مع رعایا و رقاصان وخنیاگران جمع گشته راه اطاعت و استقبال پیش میکشید، و وقت نهضت از منزل تا سرحد خویش باهتمام اعزاز و اکرام همراه رکاب دولت انتساب میدوید، و وقتی که اتفاق سفر تا شب کشیدی ساکنان آبادی فرودگاه با تجمل و احتشام تمام یعنی روشنائی و آتشبازی حاضر و منتظر بوده موکب خاص را همچو سواری روزمره نواب نظام الدوله آصف جاه با شوکت و تجمل مذکور بخیام اقبال قیام میرسانیدند، غرض تا رونق افزائی منزل مقصود رکوب اسپ چارنگ تیزرو اکثر پسند خاطر همایون افتادی و گاه گاه در فرودگاه برنالکی وغیره سوارشده دل بسیرو

(۱) (آ ما) بور (۲) لمحهٔ جدا

تماشا نهادی ، و وقت سواری بارگی اکثر قبای[1] به طریق سنت سنیهٔ نبویه و آئین جد امجد خود نواب امیرالامرا فردوس مکان می‌پوشید ، و موزه چرمین زردفام در پا می‌کشید و دو رومال شال یکی بر سر و دیگر بر کمر می‌بست ، و گاهی وقت سفر شب ماه در عماری سبز با برادر عزیزالقدر و اعتضادالملک و راقم تشریف می‌داشت ، و بسواری امرا و رفقا عماری‌ها و هودج‌هائے دیگر می‌گماشت و بر فیلی داروغه چای و قهوه هودج‌نشین گشته اسباب و لوازم آن همچو دیگدان و قهوه دان وغیره با خود نگاه داشتی ، و وقت خواهش حضور گرم گرم دست بدست پیاله پیاله روان پیشکش می‌نمود ، و خودبدولت با رفقا بصد پیوستگی و دلبستگی نوش جان می‌فرمود ، ازانجا از راه عنایات خداوندی نظر[2] مرحمت و نوازش بر حال راقم آثم می‌گماشت و خیرخواه اخلاص اکتناه و امین صادق و متدین واثق می‌انگاشت ، درین سفر سعادت اثر بکارهای عمده و خدمات پسندیده حکم فرمودی و نقود مصرف دست خاص که به نیازات خوادم مشاهد بزرگان فیض‌گستر و بخیرات و انعامات مساکین و متوقعین مراحم راهگذر مخصوص و ممتاز بود حواله نمودی ؎

کف سخای صفاهمتش بخوانم یم
کفش بچهرهٔ پر خجلتش[3] نشاند نم

(۱) (ما) قبابی (۲) (ما) نظریق (۳) (ما) چرد (۴) (ما) دولتکی

برای بخشش و انعام آن بسیط البید
به تنگ شود دل دریا و کان نماید کم

راقم که از تشریف والایش چه در حضر و چه در سفر بسواری خاص خلعت منادمت بر قامت پر ارادت می برید ، رقوم خرج ابواب مذکوره بکلک سرمایۂ بر چهرهٔ قرطاس یادداشت می کشید ، و وقت فرصت یا در فرودگاه بمشرف خزانه تفهیم حساب مسطور نمودے و باب جمعیت و اطمینان بر روی دل و جان کشودے ، روزی ارشاد شد که از چنین تکلیف و حساب نویسی باز آ و هر چه که بحفظش می پرداخته باشی بمشرف خزانه باز نما ما برساخته و پرداختهٔ تو اعتماد کلی داریم و هیچ وهمی و شبهی بر خیانت تو بدل نگماریم ، چنانکه تو مزاج دان ما هستی ، ما نیز بر مزاج تو ماهریم ، و بر دیانت تو آمریم ، پس مشرف خزانه را طلبیده تبسم‌کنان براقم اشاره کرده بتاکیدش فرمود که برین مخلص معتمد علیه ما در مصارف خاص که باو تعلق دارد شکی و گمانی نباید نمود ، بلکه قلم از محاسبه‌اش مرفوع باید ساخت ، و هر چه که باو یاد باشد آن را کفایت انگاشته بترقیمش توان پرداخت ، قصه کوتاه سیر این ماه‌رُوی[1] زمین رونق‌بخش مسند جاه و تمکین که بر سپهر[2] قمر آسمان تفوق داشت ، در هجده منازل[3] به تمام

(۱) (ما) ماده روی (۲) (آ) منازل قمر بیست و چهار اند (۳) (ما) بتمام

رسید و در نوزدہم بانوار زیارت خورشید اوج کرامات جلی جناب قادر ولی ضیا اندوز سعادت گردید ، باید دانست که منزل ہجدہم بندری بود آباد ، و رونق آثار از قلمرو نصارای ڈین مار[۱] ملحق به ترکم پاری المعروف وتلنکم بمجرد جلوه افروزی این ماه چرخ دولت و اقبال دران منزل فرحت اشتمال اتواب تعظیم و اجلال بر برج قلعه انجا به بلند آوازگی رسید ، و نشان تکریم ہم بران قلعه از گردن افرازی خویش بافتخار بے پایان علم گردید ، و مستر کف چیف سکرتری آنجا بایک سردار فوج استقبال نمود ، وقت برآمد نیز تا بسرحد خود ہمراه رکاب بود ، ہجوم آرزومندان[۲] تماشائے سواری خاص آنقدر بہم آمد ، که یک سر عرصه آن سرزمین تنگ آمد ، روز درآمد منزل مقصود ناگور وقت قریب یازده ساعت موکب خاص مع محلات عالیات بر شعبۂ کلان دریای شور واقع متصل بلدۂ مسطور فرارسید ، و ازانجا بر صراطی که ارباب حکومت از بہم آوری معابر غیر محصور فرش گستری تختہای ہموار و صفوف دستور از ساحلی تا ساحلی دیگر مستقیم و مستوی ساخته بودند عبور فرمود ، و خود بدولت پیاده پا بسوی آن بلدۂ متبرکه بلحاظ آداب روان شده زینت بخش بارگاه خاص گردید ، و ہریک از مصاحبان و ندیمان حضرت وغیره بخیام معینه و مساکن مقرره و جاہائے[۳]

---

(۱) (ما آ) ڈین مار ؟ (۲) (ما) آرزمذان ؟ (۳) (ما آ) جاہاء

متعدده اقامت ورزید ، آن ارادت پرداز خدمت خداپرستان
بمجرد دخول این خطه پاک توجه بزیارت آن ولی مقرب بارگاه
(۳۲ ب) بے نیاز نفرمود ، ازان که ادای این معنی باظهار نیاز
و انکسار خود بین الناس و برداشت سبوچهٔ صندل بر راس
با هجوم حشم و خدم مقصود والایش بود ، چون پاسی یازده[1]
ساعتی از شب بگذشت حکم نامهٔ خط خاص براقم عقیدت اختصاص
که اکثر به خیمه جناب نایب مختار بمقتضای مراحم و عنایات
بے غایاتش سکونت داشت بدین مضمون به ورود پیوست که فردا
بعد گذشتن پاسی دوازده شب صندل شریف جناب منیف
واقف اسرار خفی و جلی ، حضرت قادر ولی قدس سره العزیز مقرر
است ، باید که فردا همگی علما و صلحا و مشایخ و سادات همراهی
جمع آیند ، و به تخصیص از دست خودها صندلی در عطر وگلاب
سائیده و در سبوچهٔ نقروی پرکرده نگهدارند ، و فوج جلوسئے
خاص به تزین جلهای[2] سقلاط و ترتیب عماریهای اقبال و
اشتران آماده باشد ، و لشکر کمپنی نیز مع پیلان و شتران
بآرایش و پیرایش تمام حاضر آید ، و جملگی امرا و ندمای حضور
و سران لشکر شوکت معمور بادای خدمات مشغول باشند ، و
سایر خواص و عوام و متوسلین این دولت مجتمع شوند ، فی الجمله
لازمهٔ از لوازم جاه و دولت و خاصهٔ از خواص شان و

(۱) (ما)(آ) یاده (۲) (ما آ) جلهای ؟

عظمت فرونگذارند ، و ہمۂ خصوصیات و اہتمام حشم و تمامۂ لوازم و انتظام خدم بجا آرند ، و در افروختن روشنی واز بآئین مرغوب و خوش اسلوب پردازند ، و حوالی درگاه فیض اشتباه سرادقات و سراچہا کہ قابل زنانہ و محلات باشد مع تقرر پہرجات برافرازند ، و راقم نیز با زر قریب دوازده ہزار روپیہ نیاز بدرگاه حاضر باشد انتہی ، پس راقم بحولہ و قوتہ تعالی شانہ انتظام امور مسطور باستصواب محمدعلی مرکائی با آئینی بظہور رسانید کہ مورد تحسین و مطرح انظار آن مصدر فیوض و اقبال آثار گردید ، و در ہمین روز کہ روز دوم ورود بود معتمدجنگ بدرالدولہ بخدمت صدرالصدوری و بہ عنایت خلعت کارچوبی سرفراز گشتہ تارک[1] افتخار بفلک الافلاک سائید ، و محمدعلی مرکائی امین و مدارالمہام درگاه نیز بعد حصول شرف ملازمت بہ تشریف فرد شال گلناری و ہر یک از مجاورین فیض بار باعزاز و اکرام و احسان و انعام فراخور حال بپایۂ عز و امتیاز رسید ، ازانجا کہ نہضت موکب خاص از دارالاماره وقتی روی نموده بود کہ مرض وبا عالمگیر شدۂ لاجرم تا وصول منزل مقصود یعنی ناگور فیض معمور در ہر منزلی از منازل راه ده[1] پانزده کس از مردم بہیر و بنگاه و حوامل بار و کسان باربردار عازم ملک بقا میگردیدند ، و جیہہ اللہ خان بہادر کہ بر خدمت

---

(۱) (ما آ) تارک (۲) (ما) در

چنداول مامور بود راقم را بر مرگ این کسان اطلاع می نمود ، و راقم زری باو میدهانید تا وی اگر آن مسافر سفر آخرت مسلمان بودی شریک تجهیز و تکفینش گردیدے و الا از دست هم مشربان میت کارش بانجام رسانیدی ، و بعد نزول منزل مراد مرض مذکور بحدی شدت پذیرفت که هر روز موت ببیست و سی کس صورت وجود میگرفت ، و بر زندگان (ق ۳۹ الف) هیبتی و عبرتی می افزود که یکسر سررشتهٔ هوش و حواس و خواب و خور از دست می ربود درین هنگام هنگامه افروز اجل آن زبدهٔ ارباب دول بزیارت سید ابراهیم شهید و سید فخرالدین شهید المعروف بکاٹ باوا قدس سرهما که قبور فیض معمور شان در بیڑواڑی متصل رامنات واقع است هر چند علم تمنا در مضمار ضمیر فیض انتما می افراشت ، اما از استماع غلغلهٔ وبا و آفات راه آن سو بفحوای منطوق لازم الوثوق شاهنشه اقلیم ایجاد و مفتح ابواب خرج وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و بمقتضای فرمان فرمان روای ملک نبوت و خاتم نگینهٔ دور رسالت اذا[۱] سمعتم بطاعون او وباء بارض فلا تقدموا علیه و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و از اصغای کلمات مجربات ساکنین این بقعهٔ متبرکه از لسان راقم که والد راقم گوش کرده

---

(۱) (آ) چون بشنوید شما طاعون دوبارا در زمین و شهری درنیاید آن و زمین را چون واقع شود و درجائے شما درانجا باشید بیرون نیاید از جهت گریختن ازآن بلا ۱۲

براقم رسانیده بود یعنی کسیکه بزیارت جناب قادر ولی اولاً درین آبادی در آید بروی لازم است که بزیارت بزرگان اطراف و اکناف نشتابد و یا از دیگر زیارات مقصوده فارغ شده توجه این بارگاه نماید ، و غیر ازین دو صورت طریقهٔ از آداب و معمول اینجا نیست ، هر که بخلاف این پردازد خود را تارک آداب این مقرب درگاه حق سازد ، بموجب قال[1] صحیح بزرگان ؎

مردان خدا خدا نباشند
لیکن ز خدا جدا نباشند

خود را از اداره مذکور باز داشت ، چون فضل خداوند با حکمت شامل حال اولیای دولت بود نظر برنوازش بندگان بیطاقت و چاره سازی بیچارگان مقام غربت این مرض پر ہلاکت را در عرصه دو سه روز مندفع فرمود ، بفضله تعالی بعد فراغت زیارت شریف ہفدہم شهر جمادی الاخری وقت چاشت کوکبهٔ خاص ازین بقعهٔ شرف اختصاص بسوی نتھر نگر روح پرور نهضت نموده به کیوالور که بفاصلهٔ هشت میل از ناگور واقع است نزول کرد ، مگر راقم را وقت رکوب شوکت اسلوب خود ارشاد فرمود که چون متعلقان تو ازین جا بمدراس معاودت مینمایند ، باید که تو امروز و فردا نزد

---

[1] (ما آ) قال.

اہل خود باشی ، و من باز فردا بعد نصف شب برای زیارت شریف از منزل مذکور مراجعت خواہم کرد ، و ترا ہمراہ خود خواہم برد ، الحاصل حسب ارشاد تشریف آوردہ راقم را در سواری خاص شرف مجالست بخشید و عازم فرودگاہ مذکور گردید، روزیکہ سواری خاص محاذی قلعہ تنجاور جلوہ گر شد ، انواب تعظیم بصد کر و فر سر شد و روز دوم نزول سفیرے کہ از جانب ارباب حکومت نزد راجۂ آنجا مقرر است .بوساطت میانجی مکڈنل بہادر حاضر آمدہ بادراک شرف ملازمت بہرہ یاب گشت، درین منزل گاہ کہ اتفاق اقامت چہار روز دران دست داد ساکنان تنجاور[1] و حوالی انواع مصنوعات خودہا چون درختان گل وغیرہ آوردہ گرداگرد بارگاہ خاص حلقہا می زدند ، و بعد صدور حکم باریابی شرف حضور دریافتہ تحایف خودہا بنظر انور میگذرانیدند از زبان مقدس فراخور ہر کس حکم عطای جایزہا صادر گشتی ، اما چون روزی از والا ہمتی وصرف زر وفیر و مبلغ خطیر صورت گرفت ، سوغاتی کہ بملاحظۂ اشرف میگذاشت ، (ق ۳۴ الف) حکمی بجمع آن نزد راقم شرف امضا پذیرفت ، راقم موافق ارشاد ازان روز تا سکونت آنجا مناسب حال متحف و مالیت آن تحفہ زرہی[2] میدہانید ، و درین معنی اگرچہ کفایت شعاری ملحوظ میداشت ، اما بہر روزی صدہا روپیہ مصرفش

---

(۱) (ما آ) تجاور (۲) (ما) رری

می نگاشت ، بعونه تعالی روز پنجم رایات عالیات بسوی نهر نگر
روح پرور متوجه گشت ، و کلکٹر آنجا مستر لسنگٹن بهادر در
مبادی سرحد خویش حاضر حضور شده بشرف ملازمت پیوست
و ازانجا رخصت یافته باز باستقبال حضور قریب بلدۀ مسطور
رجوع نمود ، روزی دخول سواری خاص بدارالاماره قدیم آنجا
انواب تعظیم سر دادند و کرنل مکلیر یعنی نائب سپه سالار قلعه و
دیگر سرداران فوج که زیاده از صد کس بودند و رجمنٹ
سولدات و ترپ سوار و دو بٹالن جوانان بار را باسلحۂ
زهیره[1] و سبوف[2] شهیره و اعلام گوناگون و پیرایۂ بوقلمون آراسته
و پیراسته باستقبال و تعظیم امیر لشکرکش دولت و اقبال ما حاضر
آوردند ، و بر طبق قوانین خوش آئین فرنگ با فرهنگ صفوف
یکرنگ از عروس کالوا[3] تا دارالاماره بهر دو جانب راه راست
کردند ، و هم نواختگی سازندگان سازهای موسیقاریٔ مثل نی و
بلبان و دف و طنبور و رمڈهول وغیره بدلفریبی طاق بود که
سامعان را مست حظوظ وافر و نشاط متکاثر مینمود ، جناب
خداوند ما سروقامت والای خود را از لباس فاخره و جواهر باهره
آراسته بر برج عماری خاص همچو آفتاب عالمتاب می درخشید و
برادر ارجمند اقبال پیوند یعنی نایب مختار در خواصی آن با

---

(۱) (آ) زبره = ای درخشنده ۱۲ (ما) زرهیره (۲) (آ) سبوف = ای برکشیده (ما) سوف
(۳) کالوا ای نام نهریست (۴) (ما) موسیقای رمثل

موکب جلوس میمنت مانوس می ورزید ، وسفیر خاص میجر مکدنل بهادر سردار لشکر همراهی در عماری نقروی سرکار نشسته متعاقب میرفتند ، و راقم حسب الحکم حضور در سواری خاص بوچه[1] طلائی که مشابهٔ بهل شاهی است نشسته در جلوی فیض مملو پیش پیش فیل سواری خاص میرفت ، وقتیکه سواری راقم محاذی علم برداران ولایتی رسید ، نشانها خمانیده به تعظیم پیش آمدند ، و خود بدولت ازمعاینهٔ این حال تبسم میفرمود الغرض بشوکتی که لایق ریاست و شایان شان امارت بود بوقت بلند شدن روز ده ساعت جلوه پیرای دارالاماره مذکور گردید ، همه امرای دولت زر پیشکش معمولی گزرانیدند ، و میاجی خاص و جمیع سران سپاه ولایتی بعد ادای آداب تهنیت و مبارکباد بهره یاب رخصت شده خود را بمساکن خویش رسانیدند ، تا اقامت این مکان فرحت نشان ضیافت سران سپاه انگریزی و ناظم یعنی کلکٹر و سالار سپاه آن حصن بتکلف تمام متواتر بعمل رسیدی ، و آن زیب افزای سریر دولت با همه شوکت و حشمت از سیر تمامی باغات سرکاری سرور اندوز گردیدی ، الحق این سواد فردوس نشان شهریست خوش آئین و زیبا ، و موضعی است دلنشین و فرحت افزا ، آب و هوای آن لطیف و به نسبت بلاد دیگر

[1] (یا آ) بوچه

فایق تر است و فواکه ولایتی همچو انجیر و انگور و نار نظر بدیگر امصار درانجا پیشتر ، درین سیاحت بجز این آبادی دیگر پسند خاطر راقم نیفتاد (ق ۳۵ الف) و درین مقام انبساط فرجام سرو جوی بار دولت ، شمشاد گلزار عصمت محل ثانی عفت مکانی اعنی مختارالنسا بیگم صاحبه که باردار بود ثمرهٔ دختر فرخنده اختر پانزدهم رجب از پردهٔ خمول بشاخسار وجود پیدا آورد ، و ازانجا این نورس نهال اقبال از اول نتایج نواب ما بود خرمی و خورسندی بےپایان برخاطرش رونمود اگرچه رسم پیشکش به تهنیت تولد دختر معمول نبود ، اما نظر بر خوشنودی آن جناب اکثر مقربان حضرت بتقدیمش پرداختند و درین آرامگاه مدت یک ماه و چهار روز مبلغ کثیر در انعام ساکنان آنجا مصروف گشت ، هرگاه مردم این شهر همچنین سخاوت پر افاضت ازکسی از روسای ماسبق ندیده بودند، دست بدعای ترقی عمر و دولت این جناب گردون قباب برداشتند ، و چون فطرت والایش از جمع زرنگار محض میداشت ، و به فقدان[1] آن اضطرار هیچگونه بدل نمی گماشت، پیوسته نیکنامی را اهم مآرب[2] می انگاشت ، و از صرف زر بیدریغ در مضمار همت وافی بحکم التوکل علی الله کافی می افراشت ، و ازین تقسیم و عطای زر به مردمان آن شهر

(۱) (ما) بفقدآن (۲) (آ ما) اهم مآرب

فکری و ترددی راه یاب خاطر مبارک نگشت ، درین اثنا مشرت خزانه بعرض فیض معرض والا رسانید که همه زر همراهی در عطایای حصور بپایهٔ انصرام درآمده آینده برای اخراجات خاص و مشاهرجات مردم همراهی هیچ باقی نمانده ، ارشاد فرمود که کارساز حقیقی کارهای این سرکار خداداد معطل نخواهد گذاشت ، پس به نحوی از تشویش خاطر معروضهٔ مشرف را بگوش ارادت نیوش راقم القا نمود ، راقم نوزده هزار روپیه بابت بقیه فیصله ع.ما که از مدراس همراه آورده به نیت اینکه وقت ضرورت بخرج سرکار درآید نزد خود میداشت پیش حضور گذرانید ، آن گاه نهایت خورسند گردیده با آفرین و تحسین فراوان پرداخت ، و چون زر مذکور برای تقسیم مشاهرجات و اخراجات مخصوصه حضرت وفا نکرد ، نقدی بقدر احتیاج منجمله زر پنجم حصه بوساطت سفیر خاص از پیش کلکٹر آنجا طلب فرمود ، و هرگاه اعظم الملک مهتمم تقسیم زر مشاهرجات بعلت مساهله او در امتثال امر عالے که دربارهٔ استقراض مبلغ ده هزار هون معرفت وی از نزد چنتبی مودلے و ادخال آن در خزانهٔ عامره صادر گشت در معرض عتاب و محل خطاب آمده بود ، براقم ارشاد شد که زر مشاهرجات همه مردم همراهی روبروی خود تقسیم سازد ، در صدد[1] این حال حسب[2] استدعای

(۱) (آ) صدد ای نزدیکی (۲) استدحب عای

راقم مبلغ پانصد هون برای خریدی جفت دوشاله پرقماش بوقلمون بوٹه‌دار و قوردار کلابتون و ۳ دوپٹه سرخ بنارسی خوش‌تر و متن و حاشیه‌اش مخطط از کلابتون بهتر که بوقت سواری اسپ با لباس قبا و سرپیچ و میان بند تواند شد براقم عنایت گردید ، الغرض باوجود چنین عنایات و نوازشات بیکران آن خدیو عظمت نشان و دل‌افروزی فضای این بلدهٔ عشرت سامان از ره‌گذر کسل مزاج برادرم که یاس کلی پیدا آورده بود براقم و پدر راقم انواع و اقسام تشویش بحدی رو داد که زبان یارای بیان ندارد ، اما بفضل الهی و حرمت جناب حضرت رسالت پناهی و برکت آثار شریف آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم صورت یاس بشکل امید مبتدل گردید (۳۵ ب) و شمع افروزی برکات آثار شریف بتفصیل این است که حین جلوه افروزی موکب خاص در تجاور[1] دوکس از ساکنان آنجا یک صندوق آثار شریف آورده در مسجد خیمه نهادند ، و با هر یکی از عمدگان زبان با اظهار حال کشادند که مایان درین معمورهٔ محروسهٔ کافر بیرحم و اسلام دشمن فقط برای شکم‌پروری می باشیم و از احکام دین و اسلام هیچ آگاهی نداریم و بزرگان بفضل و کمال متصف بودند و پدر راجهٔ حال به هیچ گونه درپی تعرض حال کسی از اهل ملل

(۱) (ما) تجاور (۲) (ما) دشمن حال

و تحمل نمی بود ، بلکه توقیر و تعظیم و دلدهی اهل اسلام
بسیار مینمود ، و راجه حال بر خلاف آئین پدر توہین دین
اسلام و مضحکۂ عبادت ایشان می نماید علی الخصوص از وقتیکه
به کلکته رفته داخل گروه کرستان شده است عداوت
مبطن در حق مسلمانان ظاهر کرده پس مارا درین وقت
غلبه کفار نه کسی یاری و نه بعلم و فضل اعتباری است
و وجود آثار شریف هم نزد ما مغلوب نفس بدکیش و
اسیر معموره کفار اهانت اندیش موجب ننگ و عاری ، لهذا
ملتجی هستیم که این کیفیت بحضور رسانیده آثار موصوف
داخل سرکار فرمایند تا نواب فیض انتساب که بآداب
شایستۂ آن کما ینبغی آگهی دارد بدین دولت باسعادت مستفید
خواهد شد ، هرگاه این معنی بسمع اشرف حضور فارسید
باقبال ملتمسۂ شان ملتفت نه گردید ، و روز دیگر بسوی
نتهرنگر نهضت فرمود و آن دو کس پابوس شده روبروی پدرم
ظاهر کردند که ما بیقین میدانیم که این چنین جم غفیر مومنین
گاهی درین نواح جلوه گر نخواهد گردید و شاید مراد ما هرگنه[1]
نقاب خفا از رخ نتواند کشید ، لهذا میخواهیم که اکنون این
آثار شریف درین شارع عام گذاشته باظهار ماجرای مذکور
صدای بلند میدهیم[2] که کسیکه مسلمان است این آثار شریف

---

(۱) (ما) هرگز (۲) (ما) میدهم

بگیرد و خدمتش نماید ، پس پدرم بپاسخ شان زبان گشود
که درگذاشتن آن آثار واجب التعظیم بر سر راه جز سوء
ادب نتواند بود ، شما به نتهرنگر بیائید تا باز بحضور عرض
کنیم و بهمان منزل مزاج برادرم از عارضهٔ اسهال پیچش
بیمار گشت ، و آن هر دو کس نزد پدرم مهمان بودند و
بر حال برادرم بغایت اغتمام[1] می‌نمودند ، ببالین بیمار آثار
موصوف نهاده مشغول دعا میشدند ، روزیکه داخل نتهرنگر
گشتند پدر راقم بعلت تشویش و سراسیمگی که عاید حالش بود
زود از زود به کچهری سرکار که دران مهرعلی‌خان نایب سرکار
سکونت داشت فروکش نمود و حکیم صادق یار خان و دیگر
اطبای حضور اگرچه با التفات تمام بتداوی[2] او می پرداختند[3]
اما بیماریش روز بروز می‌افزود آخرالامر از زندگیش مایوس
شدیم ، و وقتیکه نوعی افاقه رو داد پدرم و برادرم بجناب
کبریا و شافی بی‌همتا التجا آوردند که ای خداوند بی‌نیاز و
ای بیچارگان را چاره ساز اگر از برکت این آثار شریف
صحتی عطا فرمائی باسترضای راقم آثار موصوف بهدیه بگیرم
و تعظیم و تکریم آن بحسب حوصله خود بجان و دل به پذیریم
بفضله تعالے تیر دعای کمان قامتان بارخیبت[4] و چله‌کشان

(۱) (آ) اغتمام اندوهگین‌شده (۲) (ما آ) بتداوی (۳) (ما) سرداختند
(۴) (ما آ) بارِ خیبت - خیبت ای مایوسی ۱۲ -

مصایب غربت بر هدف اجابت در رسید ، و یوماً فیوماً
آثار صحت و عافیت از چهره بیمار نمایان گردید ، بعد
ازین مختارالنسا بیگم صاحبه که محل دویم نواب ما است در رویائے
خود معاینه نمود که مجلسی از بزرگان (ق ۳۶ الف) سبزپوش
رونقی پذیرفته است میفرمایند که این آثار شریف اصح و
غیر موضوع است ، حالانکه آن مخدرهٔ سرادقات عصمت
از کیفیت آثار موصوف خبری نمیداشت ، و صباح رویائے
خود بحضور وا نموده بعد مطلع شدن بر حقیقتش از تعبیر
آن خردسنج بی نظیر ملتجی گشت که آثار شریف مذکور خود را
بهدیه بدهاند و حضور النجایش[۱] بسمع قبول آورده راقم را طلبید
و بدرخواست[۲] آثار موصوف فراوان کوشید ، راقم سرگذشت
مذکور بعرض اشرف رسانید ، و در عدم قبول ارشاد والا سر
عذر بے پایان از گریبان عجز نمایان بیرون کشید که آن آثار
شریف در علاقه ارادت آثار بودن یا در سرکار فیض بار هر
دو یکسان است چه بحکم انت و مالك لابیك هر چه
از آن راقم است ازان جناب مرحمت نشان ، اگر درین امر
خلاف پدر و برادر نمایم آن هر دو در وسوسه خواهند افتاد
پس عرض راقم بذروهٔ اجابت رسانیده خود به نسبت وقت
عصر بفرودگاه پدرم قدم رنجه گردید ، و از زیارت آثار موصوف

(۱) (ما آ) النجایش (۲) (ما) بدرخواست

بادای مراتب نیاز مستفید گشت و پدرم[1] را به تقریب ظهور صحت برادرم از زبان فیض ترجمان مبارکباد فرمود ، بعدازین امیر بے نظیر ما بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم روز پنجشنبه بهمان و شوکت و شان که نزول اجلال فرموده بود با جلوداری سپه سالار تا رودخانهٔ آنجا بسوی محمدپور خروج نمود و روز یکشنبه بیست و دوم شهر مذکور و وقت بلندشدن شش ساعت روز پر نور جلوه افروزی تزک و شکوه موفور رونق افزای دارالاماره محمدپور گردید و بعد زینت بخشی دارالاماره همه سران فوج کمپنی و کلکٹران آن نواح را مثل جنرل سویل سپه سالار فوج و کرنل[2] کُول بِرک و کرنل فول عهده داران لشکر و مسترکوک کلکٹر اول چتور و مستر کَلاک وغیره که با دو رجمنٹ ترپ سواران برسم استقبال حاضر آمده از فضاء رمنا که متصل توپخانه است تا دارالاماره همراه رکاب آن اقبال پناه بودند ، بعنایت عطر و پان وغیره رخصت فرموده پایهٔ شرف محل سرافزود ، چنانچه اعتضادالملک و راقم را حکم نشستن عماری و خسرپورهٔ او را در خواصی بروز خروج از نتهرنگر شرف نفاذ یافته بود ، همچنین بروز دخول این معمورهٔ عشرت معمور بظهور آمد ، فی الجمله از سیر باغات و اماکن اینجا فراغ حاصل کرده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور

---

(۱) (ما) پدرم از زبان (۲) (آ) کُول بیرک (آ) کَلاک - مستر فول (ما آ)

بویلور تشریف فرما گشت ، و وقتیکه آن ذات شرف آیات بجلوس عماری خاص محاذی قلعه آنجا جلوه پیرا گردید ، کرنل قلعهٔ مذکور بانتصاب نشان و ضرب اتواب تعظیم بر برج قلعه موافق معمول پرداخت ، و با فوٹ[۱] اجیٹن و چند کوپنی[۲] بار برای استقبال و ادای مجرای انگریزی بمیدان محاذی قلعه صف آراست ، و از تماشائیان و نظارگیان اطراف و جوانب برای ملاحظه سواری خاص ازدحامی بهم رسید که وصف آن بمیزان بیان نتواند سنجید و روز دوم وقت یکپاس روز بلند شده بسواری سکهساون[۳] طلائی به طریق سیر با چند رفقای خاص به حسین آباد عرف کیلاس گڈه رونق افزا شده بعد سیر و تماشای آن جا همان روز به ویلور معاودت فرمود ، و وقت عصر ازین جا نهضت کرده بسواری مذکور قصد دارالاماره محمدپور نمود (ق ۳۶ ب) و ازین سرزمین بهشت آئین هفتم ماه رمضان المبارک سمت مدراس عشرت اساس بکثرت تجمل و وقار از اجتماع رجمنٹ رانی پیٹهه باسران اعتبار نشان و تماشائیان امنیت سامان بسواری عماری خروج کرده باعزاز و اهتمام عمال و کلکٹران این گذرگاه نزهت اکتناه همچو منازل ناگور و نتهرنگر بل ازان پیشتر پانزدهم شهر مسطور سایه گستر باغ خاص واقع فرنگی کنڈه گردید و سپه سالار

---

(۱) (ما آ) و فوٹ اجیٹن (۲) (ما) کمنی (۳) (آ ما) سکهساون

این بقعه بضرب انواب تعظیم و آرایش صفوف سپاه عدیم‌الاسهیم پرداخته شرف ادراک ملازمت سراپا سعادت برگزید، و درین باغ چشم و چراغ گلزار کائنات خان موصوف[1] نخوت آیات محروم دولت حضور مرحمت سمات با شکل و صورت عرق آلودهٔ انفعال افعال ناپسندیده بطور استقبال وارد گشت باستحصال شرف مجرای خداوند نعمت ما پیوست، چون دلی نعمی را با او صفای قلبی نبود، آنروز وقت دوپهر باعتضادالملک ایما فرمود که کردار نابایستهٔ او باو یاد دهانیده نادمش باید ساخت، تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه سواری خاص بترچناپلی فایز گردید، اخبارنویس حضور از مدراس چنان بسلک تحریر درکشید که خان موصوف شیر گاوان و بیضهای مرغ میفروشاند، و مزاج او نسبت باآنان که همراه حضور اند ناخوش میماند، بدلیل اینکه در اجرای امور متعلقهٔ اهل و عیال آنان مساهله می‌نماید، و در اهتمام مهام کسانیکه درینجا زیر حکم او یند به نهایت خرمی و خوشنودی میگراید، انتهی، پس به میرمنشی حضور بعتاب تمام خطاب فرمود که تو از طرف خود چنان بنویس که از چنین خیرخواهی رکیک که فروختن شیر و بیضها است دست باید برداشت، و بانجاح حوایج متعلقان همرهان رکاب فیض انتساب همت باید گماشت، و ملازمان اینجا و آنجا

---

(۱) (ما) نخوت

را که همه نوکران سرکار فیض مدار اند برابر باید انگاشت ، و سر پر غرور از تصور عظم قرابت پرداخته سررشتهٔ چنین حرکات ناپسندیده خود از دست باید گذاشت ، و هر دم از خشم و غیظ مزاج پر حلم خداوند نعمت والا همت ما بحکم نعوذ بالله من غضب الحلیم ترسان و هراسان باید بود ، بالجمله بروز دوم فرودگاه پر شوکت و جاه در روشن باغ قرار یافت ، و آنروز بتکلف تمام ضیافت همه سران سپاه انگریزی برسم و آئین شان بظهور شتافت ، و ازینجا هجدهم شهر مذکور بعد طلوع نیر جهان تاب آفتاب دولت افروز ما بقصد منزل بیت الریاست و النفات برج دارالاماره با برادر عزیزالقدر یعنی جناب نایب مختار جلوه افروزی عماری خاص گردید ، و راقم را محض بجهت اعزاز و افتخار و ارتفاع پایهٔ اعتبار در همسران روزگار و هم برای آنکه در نشستگاه راقم که اکثر درین سفر برابر اعتضادالملک در عماری جلوس می نمود خان موصوف هم پهلوی وی بنشست ، و این حرکتش ناپسند طبع ولی نعمت گشت ، به شرف اجلاس در بهل شاهی (۱) عز امتیاز بخشید ، و با همگی امرا و رفقای دولت که بعضی بسواری فیلان کوه آثار و برخی به رکوب اسپان باد رفتار عظمت و شوکت خودها می نمودند ، و مع حشم و خدم از

---

(۱) (ما) یعنی

فوج خاص و ارباب حکومت که بروز خروج (ق ۳۷ الف)
از دارالریاست همراه رکاب بودند از گذرگاه رائی پیٹھہ و
شادی محل جلوریز گشته متصل عملهٔ کوتوالی رسید - پس ازآنجا
تا باغ نظام الدین احمدخان مرحوم لشکریان ولایتی صفہا(۱) آراسته
برسم مجرائیان(۲) انگریزی به نوازندگی ساز طنبور با ترانہاے
عشرت معمور پرداختند، جناب خداوند ما بسلام آنان دست
بر سر می بود و از رو بروی مسجد والاجاهی جهت باز
دید نواب گورنر هانربل سر ٹامس منرو بهادر که حین تشریف
فرمای آنجناب دولت مآب باین سفر فرحت اثر در دارالامارهٔ
چیپاک بملاقات والایش تشریف آورده بود سوی ایوان
گورنری با سفیر خاص یعنی میجر مکدنل بهادر و نایب مختار
میرزا الهی بخش و اعتضادالملک و خان موصوف و اعظم الملک
و راقم رجوع فرمود، و جناب گورنر صاحب ممدوح باستقبال
شتافته آن خدیو ارجمند از عماری فرود آورد، و بکثرت
اشتیاق مخلصانه دست گیران بجلوس گاه خود برد، و بادای
مبارکباد تشریف آوری حضور و اظهار اشتیاق ملاقات
خلوت دستور و استفسار بعض سوانح سفر راحت معمور
پرداخت جناب رئیس ما هم کلمات شکرگذاری حسن سرانجام
و انتظام اسباب سفر بر زبان رانده رخصت یافت، و

(۱) (ما) صفہا (۲) (ما) محرابیان

بقدوم میمنت لزوم رونق بخش دارالاماره گردید ، و هر یک
از امرا و ندما پیشکشهای[1] معمولی بحضور گذرانید ، بتاریخ بیست
و دوم شهر مذکور ضیافت همه سپاه هندی از کافر و مسلمان
که همراه رکاب بودند بانعام سیده[2] یعنی طعام خام و الطعام
طعام پخته با لوازمهٔ تمام بعمل آمد و همین سال روز
جمعه هشتم ذیقعده ریٹ هانربل لارڈ امهرشت بهادر گورنر جنرل
هندوستان از جهاز فرود آمده موافق معمول در امیر باغ
اقامت ورزید ، و طریقهٔ مراسلات اخلاص سمات و اشتیاق
آیات فیمابین مسلوک گردید ، و بتاریخ دوازدهم شهر مذکور
روز سه‌شنبه جناب رئیس دولت پناه ما با جناب نایب مختار
و خان موصوف وغیره بملاقاتش تشریف فرما گشت ، دران
بزم سراسر تمیز بینای ساده لوحی و سلیم دلی خان موصوف
خرد مالوف بشکست که نظر به تکبر و غرور از گورنر صاحب
ممدوح لختی دور بنشست ، و زمان رخصت نیز وقت گرفتن
حمایل گل و عطر و گلاب وغیره در برخاستن از جای خویش
خیلی متساهل ، و از همان جا گردن خود فراز و دست
دراز کرده محصل آن گردید ازین نخوت پرستی وی غنچه
خاطر فیض مظاهر جناب گورنر صاحب زنگ انقباض پذیرفت ،
و سفیر با توقیر مسطور بموجب تقریر جناب گورنر صاحب موصوف

---

(۱) (ما) پیش کش (غیر معمولی) (۲) (ما آ) سیده

هر یکی از حکایت بی تمیزی آن ساغرکش ترهات[1] و عبارت پر دلی این جرعه نوش معقولات پیش جناب نواب ما برخواند و خود بدولت و اقبال مهر رخ قهر و غضب برویش چنان برافروخت که رنگ چهرهٔ آن زحل خصال یکسر بسوخت و باز بواسطه راجه مکهن لعل چنین پیام تعرضانه فرستاد که من بدین حرکت ناپسندیده که از شما سرزده خیلی خجالت و ندامت کشیدم ، اگر کسی در حضور پدر بزرگوارم این چنین فعل ناشایسته می نمود هرگز آن رحمت مآب او را در چنین تقاریب به عز اختصاص منادمت سرفراز نمی فرمود ، روز دوم جناب لارڈ صاحب موصوف بملاقات باز دید حضرت والاجاه ما با پسر خویش بدارالاماره تشریف آورده از مواصلت (ق ۳۷ ب) کثیرالمباهجت مستفید شده رخصت یافت. و همان شب جشن ضیافتش بپایهٔ تقرر رسید و همگی دارالاماره و دیگر ایوان های دولت معمور بروشنی قنادیل آویزان و جداری و چمنی و فروش و سائبان های بوقلمون چنانکه هنگام ضیافت نواب گورنر هانربل منرو بهادر حسن آرایش پذیرفته بود مزین گردید ، یعنی کلس محل بتقریب ملاقات خانون او با بانوان[2] اخص الخاص اعنی بیگمات شرف اختصاص ، هرهفت[3] ، دیوانخانه رواق دار[4] آن بآمادگی

---

(۱) (ما آ) ترهات بضم اول و فتح و تشدید ثانی بر وزن امهات خرافات و مهملات را گویند ۱۲

(۲) (آ) با مانوان (۳) (آ) هرهفت = ای آراسته ۱۲ (۴) (آ ما) دار آن

اسباب میز یعنی سفرهٔ انگریزی آراسته گشت ، و روشن چوکی که عبارت از عمارت سه منزلهٔ چوکی است برای معاینهٔ آتش بازی پیراسته شد ، و بر کنار آبگیر متصل آن دیواری از چوب بندی و به تعبیه چراغان برکشیدند ، و بر روی آن پارچهای لطیف سرخ چون نقاب ماه رویان فروهشتند پس چون ساعتی دوازده شب بگذشت اول گورنر صاحب مدراس و بعد آن خانون مهمان ممدوح و من بعد خود ضیف موصوف تشریف آورده از معاینهٔ رقص خنیاگران و رقاصان و تماشای آتش بازی و تناول طعام مسرور شدند ، در اثنائ مواکلت مهمان باثروت مع مردم هم نواله پیالهٔ شراب بدست گرفته ایستاده شد و بطرز و آئین محافل شاه و عمدهای خود ثنا و توصیف و دعای نیک در حق میزبان عالیجاه شوکت دستگاه بحدی نمود که گوش و دیدهٔ کسی ندیده و نشنیده باشد ، درین ضیافت نشاط انگیز همه مهمانان سراپا تمیز از سران فرنگ دو صد و پنجاه کس بودند و تا دو پاس شب همه ها ازین جشن پرسرور بهره یاب شده مرخص گشتند ، وقت ترخیص بعلت کثرت اضیاف بعض عمدگان را به مرحمت عطر و گلاب و حمایل گل وغیره از دست خاص مخصوص گردانید و بعضی را از دست جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و اعظم الملک

و راقم دهانید و صباح آن شب عشرت سامان حسب
استدعای این هر دو گورنر صاحبان عالیشان با جناب نایب
مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و اعظم الملک و راقم
بنا بر معاینهٔ قواعد حربیهٔ که موافق معمول برای ملاحظهٔ گورنر جنرل
جدید آراسته شده بود بساحت مسابقت اسپان انگریز تشریف فرما
شده بعد فراغ آن بروش باغ نزول فرمود و در آنجا
با جلسا تناول طعام فرموده بعد زوال شمس بشادی محل تشریف
آورد ، شانزدهم ، این ماه وقت شش ساعت صبح با
جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضاد الملک و[1] راقم بسواری
افواس برای توديع جناب گورنر جنرل صاحب ممدوح بسمت
بنگاله متوجه قلعه گردیده بر جسر روبری در قلعه که مسمیٰ به باب
والا جاهی است رسید که هر دو ناظمان یعنی گورنران پُرشوکت
و شان بآن رئیس دولت نشان دو چار شده زودتر از بهل
فرود آمدند ، و بالاتفاق از میان صفوف فوج ولایتی و
هندی که ازینجا تا درب دوم قلعه که محاذی[2] دریاست برای
تعظیم گورنر صاحب عازم سفر دو صف استاده بود پیاده پا
تا لب دریا فایز گشته لارڈ صاحب موصوف را بر زورق
سوار کنانیدند ، بعد ازان گورنر صاحب مدراس رئیس مارا بر بهل
شاهی که حاضر جلو خاص بود سوار نمود ، پس جناب خداوند

---

(۱) (م) وارد قم (۲) (م) مخاذی و ریاست بری

ما بسوی دارالاماره مراجعت فرمود -

بیان جشن جلوس سالانه و تقرر خدمات دیوانی و میربخشی و خانسامانی وغیره و حال عزل و نصب سفیران خاص از طرف ارباب حکومت و کیفیت شادی میمنت آبادی (ق ۳۸ الف) نکاح و طوی جناب نایب مختار با صُبیۀ[1] خان موصوف نخوت شعار مع دیگر کوایف و حالات ضروری الاظهار و شرح سرور ولادت مهرسماء اقبال و دولت جناب نواب غلام محمد غوث خان بهادر سلمه السبحان مع اظهار مراسم عشرت آئین رسم چلّه و شوربه چشی آنصاحب شکوه و تمکین

ملحوظ کریم ابن الکریم ما پیوسته آن بود که برادر عزیزالقدر خود یعنی جناب نایب مختار بحسب وصیت پدر بزرگوار خویش به خلعت خدمت عظیم المرتبت مدارالمهامی و دیوانی مخلع گرداند، اما بے استرضای جناب قدسیه نمی توانست که این آرزوی دیرینه

(۱) (آ) صبیه

بجلوهٔ ظهور رساند و وجه عدم رضایش بریمعنی اینست که از وقت ثابت جنگ فیمابین جناب قدسیه و نواب عالیجناب ما از ممر فتنه انگیزی های او اصلا صفای قلبی صورت نمی نمود ، و بعد تمکنش بر مسند ریاست درین ماه از مادر خود استئذان کرد و از باعث شکر رنجی که در دل میداشت گاهی ساکت و گاهی بنایب مختار میفرمود که ترا لایق نیست که دیوان برادر خود گشته محکوم وی باشی، الحاصل جناب نواب معلی القاب ما وقت نیم شبیکه فردای آن جلوس سالانه سال یکهزار و دو صد و سی[30] و نهم هجری مقرر بود از محل سرا برآمد ، و راقم را که دران ایام خجسته فرجام بر بالاخانه دیوان خاص عشرت محل سکونت میداشت طلبید ، و تردد اینکه از عدم تقرر دیوان متمکن خاطر مبارک بود با مضمرات دیگر در سلک بیان کشید ، راقم بمعرض والا درآورد که نظر بر خوشنودی روح پاک والد امجد خویش باری بقدم بوس والدهٔ ماجده خود مشرف شده درین امر ضروری السرانجام[1] بعجز[2] و الحاح تمام اذنی باید خواست اگر این مامول بمعرض قبول درآید فبها و الا هر کسی را که رای صواب اندیش اختیار فرماید بعنایت این خدمت والا مرتبت سرفرازش توان ساخت ، بمجرد استماع معروضهٔ هذا ارشاد فرمود خدا

---

(۱) (ما آ) ضروری السرانجام (۲) (ما) نعجز

گواه است که بر خاطر فیض ذخایر ما همین معنی خطور کرد که تو گفتی ، پس چون رای ناقص راقم با رای کاملش به مطابقت[1] پیوست فایدهٔ مشاورت باحسن وجوه صورت بست ، باز فرمود که مرضی والده ماجدهٔ من بران است که برادر خود یعنی خان موصوف نظر بر امیدواری قدیم و خدمتگاری صمیم وی که وقت سفر ناگور درینجا بتقدیم[2] رسانید بمرحمت خدمتی ممتاز شود ، درینصورت خاطر مآل اندیش ما به سبب کبر و نخوت و بدمزاجی و بدوضعی وی که پدر بزرگوارم از همین جهت او را لایق این چنین نوازشات عظمی نمیدانست چنانچه باوجود تمنای وافرش در عصر فیض بهر خویش بعهده او را نه نواخت ، در اقبال مسئول مادرم بسی متردد و مشوش می‌باشد پس صلاح دید تو چیست بنده با وصف آنکه بدمزاجی و بدخلقی و نیش‌زنی وی درحق خود بسا اوقات ملاحظه کرده بودم ، و تفصیلش این است که هرگاه کتخدائی برادرم آغاز گردید ، و جناب نواب ماسوای عطاء زر کثیر که شرحش در افتخارنامه مسطور است اسباب فخر و مباهات که مخصوص کرم خاندان و کبار ملازمان است مثل پیادگان بار باسازندگی و نوازندگی متلزم شان و افتخار و سواران ترپ و عماریهای نقرهٔ و ساده (ق ۳۸ب) واقبال[3]

---

(۱) (ما) بمطابقت (۲) (ما آ) تقدیم رسانید (۳) (ما) اقبال

علم و نقاره وغیره و مسند و شامیانه چنانچه نواب رحمت مآب
نظر بر سرفرازی و عزت دهی جناب شرف الملک مرحوم در
شادیهای هر دو فرزندان او یعنی شرف الملک حال و عمدة العلما
مفتی بدرالدوله عنایت فرموده بود براقم مرحمت نمود ، و
در امثال و اقران عزت بر عزت افزود ، دل خان
موصوف برشک و حسد جوشید ، و بی تابانه برملا به عرض
حضور رسانید که این چنین لوازمهٔ پرشوکت و شان مخصوص
اهل خاندان است حضور این معنی را بسامعه لامعهٔ جانداده
و قضیهٔ معروضه اش برکینه و عداوت محمول کرده علی الرغم
استدعای او به کهنڈوجی جمعدار حکم فرمود که هر روز تو خود
بذاته بخانه فلانی حاضر بوده همگی جلو مذکور در اوقات مراسم
کتخدائی میرسانیده باشی و نیز سال یکهزار و دو صد و سی
و نه هجری چون جناب نواب معلی القاب ما قصد تشریف
فرمائی درگاه پیر پهلوان صاحب نمود ، بخان موصوف امر
جلیل القدر شرف صدور یافت که بطور منازل ناگور شریف
خیمها را بدرگاه مذکور نصب نماید ، خان موصوف معروضداشت
که برای این کار مردمان بسیار باید ، باز ارشاد شد که مردم
متعین جاهای متعدده را طلبیده بانتظام این امر پرداز ، پس
خان موصوف بمقتضای بغض وکینه و حسد و صفنیهٔ که در

دل داشت بے باکانہ روبروی حضور و ہمگی مردم دربار
براقم گفت کہ مردم متعینۂ خود نزد من باید فرستاد راقم
بغضب تمام پاسخش داد کہ این مردم متعین من درآنوقت
خواہند آمد کہ دو نفر مشعلچیان و بہل اسپی متعین شما بسرکار
آمده بارکش و خدمتگذار شوند، اگر شمارا ادعای بزرگی قرابت
است، مخلص را دعوی فدویت و قدامت خدمت، الحاصل
ازین جواب دندان‌شکن رنگ چہره اش بزردی پیوست، و خودبدولت
کہ بالین را بر ہردو زانو گذاشتہ و از ذراعین بران تکیہ زده
بہیئت تربیع جلوس میفرمود، از استماع جواب صاف
راقم دہان مبارک خود را آشنای خنده نمود و ہم جناب
نایب مختار و اعظم الملک و راجہ خوشی لعل دیا بہادر میرمنشی بحدی
قہقہہ زدند کہ علاوۂ انفعالش گردید اما چون از وقت صاحبزادگی
آن خداوند نعمت بوجوہی چند کہ سابق مذکور شد ممنون
احسان خان موصوف بودم، بحکم منطوق هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ جز بفلاح و صلاح وی زبان نکشودم یعنی چنان
بمعرض عرض درآوردم کہ از مدتی واقف خوبیہای او ہستم
نظر بظاہر حالش انجاح حاجتش نہایت انسب و اولی است
بل استحقاق این امر نظر برخیرخواہی این دولت بہ نسبت
وی الزم و احری[1] معلوم نیست کہ چنین کس الیق[2] را جناب

(۱) (ما آ) احری، (ما) آحری؟ (۲) (ما آ) الیق

رحمت مآب از چه اسباب سزاوار مراحم خداوندی نینگاشت سپس تبسم کنان فرمود خوب میدانم که ترا با وی آن اتحاد باطنی است که بارها از حمایتش معرض عتاب من گشته، و بیقین است که بجز خوبی او چیز دیگر درین ماده بر زبان نخواهی آورد ، مرا بر مآل بینی و تجربه کاری والد ماجدم اعتماد کلی است دیده و دانسته[1] خلاف معمولش کردن نمیتوانم، و تنها مشاورت ترا کافی نمی پندارم ، باید که فردا بخدمت سراپا موهبت شیخ کامل، صوفی مذهب، صاف دل، متوکل بے بدل ، متنفر صحبت اهل دول، درویش[2] آزاد مشرب، فقیر تونگر منصب ، خازن (ق ۳۹ الف) گنجینهٔ اسرار الهی طلسم کشای کنز مخفی حقیقت آگاهی، دلق پوش زهد و تقوی، خرقه سوز سمعه و ریا، برگزیدهٔ واهب مطلق ، المعروف بفضل حق بروی ، و مرکوز ما که درین مقدمه رو داده است بعرض آن دستگیر بی نظیر ما رسانیده از فحوائ[3] کلام فیض انضمام آنجناب استحسان و عدم استحسان اعطای خدمت به خان موصوف دریافته بما ایما نمائی ، راقم حسب الحکم اشرف بپیش آنجناب که نواب ما را بشرعی نواب نام نهاده بود حاضر شده مضمر جناب نواب ما عرض نمود ، اگرچه آن صاحب حال چنان جواهر سخن در سلک تقریر درکشید که ملهم ناقص راقم بهیچ

---

(۱) (ما) دانستر (۲) (ما) دودیش (۳) (آ) فحواء

نوع از نقد معنی مراد سرمایه اندوز نگردید ، اما هرگاه منظور راقم آن بود که خان موصوف از نواختگان حضور نواب ما گردد، برای حصول مقصود خود بحکم دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز بعرض اشرف رسانید که لفظ خوب از زبان حق ترجمانش نور ظهور ریخت فی الفور ارشاد شد که میرمنشی را زودتر طلبیده با حضار سند خدمت دیوانی خویش و سند عهدهٔ میربخشی نائب مختار که در عهد رحمت مآب از پیشگاه وی مرحمت شده است حکم کنی، چنانچه وی فی الوقت بملاحظهٔ اشرفش گذرانید ، پس امر والا بتحریر سند دیوانی بنام جناب نایب مختار و سند میربخشی باسم خان موصوف صادر گشت ، مخفی مباد که کسی از ماجراے مذکور تا زمان تسطیر اسناد آگهی نمی داشت او اگر راقم دران روز به نیت برهم زنی کار خان موصوف نوعی عدم رضای جناب فضل حق صاحب بعرض حضور نواب ما میرسانید اصلاً[1] ابن زنبهٔ اعلایش دست نمیداد ، لیکن چون مشیت ایزدی[2] دران بود که وی باین منصب و جاه فایز گردد ، و از زوال سایهٔ فیض پایهٔ نواب شفقت مآب ما انواع فسادات بشان دولت رو دهد، راقم حقیقت حال راکه از لسان حق تبیان فضل حق صاحب برآمد چگونه بمسامع عالیهٔ آنخداوند پراجلال میرسانید الحاصل

---

(۱) (ما) اصلا (۲) (ما) انزدی

حکمت حسن و قبح این ماجرا بدانای امور روز جزا جل شانه
و اسپرده . بمطلب میگراید که بعد جلوس میمنت مانوس وگذارش
پیشکشهای[1] معمولی جناب نایب مختار بعنایت خدمت دیوانی
مختص ، خانموصوف بمرحمت خدمت میربخشی معزز و سرفراز
گردیدند ، اما زمام اختیار همگی کاروبار متعلقه این خدمت
بخشی گری در دست او ندادند که بے حکم والا یا اذن جناب
نایب مختار بر عزل و نصب احدی از سپاه فوج قدرتش
بوده باشد ، چه معمول این سرکار همین است که بخشی
فوج در بحالی و بر طرفی و نوازش سپاه از عطای عهدہائے لایقه
هر کس قدرت مستقله نمیداد ، بل دریمعنی محتاج تجویز
مدارالمهام می باشد ، باری بسمع اشرف حضور رسید که جناب
نایب مختار بپاس خاطر خسر خویش درین امر مساهله کرده رشته
اختیار بدست او فروگذاشت ، بنا بران طبع پر حلمش بهم برآمد
و به راقم فرمود که بنایب مختار اطلاع ده که آینده همچنین
نباید کرد ، چنانچه خانموصوف تا زمان ریاست نواب ما درین
معنی مجبور بود ، و اعظم الملک بخدمت (ق ۳۹ ب) نیابت
دیوانی مع مرحمت خلعت مهرماتی[2] ، و شرف الملک بعنایت
خدمت میرسامانی با تشریف خلعت مهتابی و دوشاله سفید ،
و برادرش معتمدجنگ بخطاب بدرالدوله و منشی محمودعلی خان بخطاب

---

(۱) (ما آ) پیشکش های (۲) (ما آ) مهرماتی

بهادری و صفی الدین محمد خان بهادر بخدمت خانسامانی تعلقات سرکار واقع حیدرآباد مع عنایت حلهٔ فاخرهٔ ۳ پارچه و سید قاسم نواز خان بهادر بخدمت نظامت امور متعلقهٔ نتهرنگر بامرحمت خلعت و راجه سرینواس راؤ بعنایت خدمت پیشکاری میرسامانی ، و سایر ملازمان بقدر استعداد و حوصلهٔ خودها بخدمات و خطابات و انعامات سرفراز شدند ، و همین سال میجر مکڈنل بهادر از پیشگاه گورنر جنرل بهادر هندوستان از الوکی[1] ریاست کرناٹک معزول و بسفارت سلطنت ایران مامور ، و بتاریخ دوازدهم رجب از حضور نواب ما مرخص شده بسواری جهاز بایران رفت ، بجایش اڈوارڈ اوڈ صاحب بهادر چیف سکرٹری بتجویز ارباب حکومت اینجا مقرر گردید، و او از قدیم الایام خیرخواهی این دولت و مخالصت با جناب نواب رحمت مآب بیشتر میداشت ، چنانچه در مرض الموت آن رحمت مآب دو ۳ بار باضطراب تمام برای عیادت آمد و از وفاتش تاسف بسیار می کرد ، بعد ازان تامسند نشینیٔ نواب ما بدل و جان سرگرم اخلاص می بود ، و از وقتیکه بسفارت این ریاست مامور شد صداقت خود در امورات سرکار چنانچه باید و شاید ظاهر ساخت ، حتی که فیمابین او و نواب ما کلام ظرافت آمیز بوقوع می آمد ، و در

---

(۱) (ما آ) الوکی - (آ) الوک بروزن سلوک پیغام و رسالت را گویند ۱۲ ملحقات

تقاریب جشن و سیر بخوشی تمامی آید و وقتی حکیم مسیح یار جنگ
را بحضور نواب ما دیده از روی ظرافت نامش ظریف نهاد
و خانموصوف را مستر ممتاز میخواند، خان موصوف دو سه بار
بحضور عرض کرد که این همه عزتیکه مراست از ذات حضور
است و بدین نام که اڈوارڈ صاحب بهادر می خواند هتک
حرمت من روبری مردم میشود ، و نواب ما مهر سکوت
بر دهان می نهاد و لب بپاسخ نمی کشاد ، اما باری در وقت
ظرافت به سفیر مذکور فرمود که خطاب او ممتازالامراست تو
بلفظ مستر چرا میخوانی ، تا سفیر خنده زبان جواب داد که مستر
بمعنی صاحب است و دران هیچ قباحتی نیست ، پس برغم
سابق بر وقتیکه خان موصوف را میدید بر صاف دلی و سلیم طبعی
او میخندید ، و مستر ممتاز میخواند ، تا آنکه هنگام نیابتش
وقت انتهاض نواب ما سوی ناگور شریف بلحاظ ساده لوحی
او محقرش تصور کرده در هیچ معامله به نسبت وی خامه فرسا
نگردید ، اگرچه بدین معنی مامور بود بلکه بجناب نواب ما ضروریات
خود را معروض می داشت آخر فی مابین نواب ما و سفیر مسطور
بخشی بموجب بیان آمد ، و تفصیلش آینده مذکور خواهد شد،
هرگاه بانوی ذی افتخار نخستین جناب نائب مختار یعنی صبیهٔ خرد
ضیاءالدوله بیستم ذیحجه روز سه شنبه سال یکهزار و دوصد و سی
و هفت هجری رخ به نقاب تراب کشید ، از خانه ویرانی

و تنهای او قلق و اضطراب دایم راهباب خاطر مبارک خداوند ما گردید ، لهذا باسترضای والدهٔ ماجدهٔ خویش خواست که دختر خانموصوف را در سلک ازدواج (ق ۸۰ الف) برادر خود منسلک سازد ، لیکن چون جناب نائب مختار از ایام صاحبزادگی از خان موصوف نظر باوضاع ناشایستهٔ او نفرت تام بدل میگماشت تابع مرضی ولی نعمی نگردیده تنفر دل خود با راقم ظاهر ساخت ، راقم نظر بر صلاح و حمایت خان موصوف هرچند در دفع نفور خاطرش میکوشید ، اما سودی بران مترتب ندید ، آخر علانیه روبروی همگنان ضمیر خود ظاهر نمود که دخترش اصلا در انعقاد نخواهم آورد ، نواب معلے القاب ما از انکارش دل برنجیدگی نهاد و زبانی راقم و عنایت حسین خان بخدمت او پیامی فرستاد که درین امر مستلزم حیا از گریبان بے باکی سر بر زده مارا ناچیز محض انگاشته ، و در حضور والد ماجد مغفورم اصلا این چنین گستاخی ، دور از حیا از تو بوقوع نمی آمد اگر خوشنودی من میخواهی این نسبت قبول کنی ، پس جناب نایب مختار از خوف آزردگی خاطر برادر شفیق که بجای پدر می دانست و بلحاظ وجوهات چند در چندِ دیگر ایجاب این معنی فرمود ، فی الجمله نواب ذی شوکت ما بتاریخ بیست و ششم رجب رسم بیمنت توام عقد مذکور مقرر نمود ، و جناب نایب مختار را لباس مقرری رسم مسطور از دست[1] جناب ملک العلما

---

(۱) (ما) لذهب

مولوی علاء الدین[1] صاحب و قاری سید علی صاحب وغیرہ پوشانیدہ بسواری مہاڈول بہ شکوہ و تجمل تمام وقت دوازدہ ساعت از شب بمیلاپور بخانۂ خان موصوف فرستاد ، و خود ہم در بہل شش اسپی معہ میرزا الٰہی بخش بہادر و قاری سید علی صاحب و اعظم الملک و خورشید الملک و راقم تشریف فرما شدہ این کار خیر را بانجام رسانید ، و ہمین سال بہ بیست و ششم رمضان شریف روز جمعہ مستر اڈوارڈ اوڈ بہادر چیف سکرتری کہ بہ سفارت مامور بود از مرض وبا بدار جزا شتافت ، بر خدمتش مستر ڈیوڈ ہل بہادر تقرر یافت ، جناب ما نظر بر اخلاص او متاسف گشتہ تا سہ روز دربار و نواختگی طنبور صبح و شام موقوف نمود ، و ہم حکم تقسیم افاد دعوت رسم شمشیر بندی و ختم قرآن مجید صاحبزادہ رشید الدولہ[2] کہ شرف صدور یافتہ بود مسترد فرمود ، غرہ شوال موافق معمول جشن عید سعید رمضان جشن سرانجام پذیرفت ، و بہ سیم این ماہ نواب گورنر ہانربل سار تامس منرو بہادر برای مبارکباد بدار الامارہ تشریف آورد ، من بعد خدیو ارجمند مابشتم آن با جناب نایب مختار و راقم وغیرہ بملاقات باز دید او رونق بخش باغ کمپنی یعنی گنڈی گردید ، الغرض بتاریخ یازدہم ذیقعدہ روز جمعہ وقت مغرب ہر دو رسم مذکور صاحبزادہ موصوف بظہور آمد ، و بتاریخ دوازدہم ذیقعدہ روز پنجشنبہ

---

(۱) (ما آ) علاو (۲) (ما) للدولہ

وقت باقی ماندن دو گھڑی روز جشن طوی جناب نایب مختار و بآغاز نهاده رسم چتر فرخنده اثر جلوه‌گر فتاد و بتاریخ بیست و ششم جناب گورنر صاحب موصوف وقت یازده ساعت بدارالاماره تشریف آورده با نواب بلندپایهٔ ما مراتب مبارک‌باد مسرت سمات ، و با جناب نایب مختار مراسم ملاقات مودت آیات ادا نمود و خاتونش نیز وقت آخر به محل‌سرای خاص آمده مراسم تهنیت بجا آورد ، و تا چهار گھڑی[۱] شب مکث[۲] نموده مرخص گردید ، چون نزدیک (ق ۴۰ ب) تشریف آوری بانوی مسطور خانموصوف حسب‌الحکم در احضار لوازمهٔ عزتش همچو صف‌آرائ فوج بقانون انگریزی بر در دولت شادی‌محل نپرداخته بخانه خود سکونت میداشت ، فی‌الفور راقم را که در خدمت نایب مختار نشسته بود طلبیده خطاب فرمود که انتظام لوازمهٔ مذکوره بتقدیم رسانی ، و آن بی‌باک تساهل اندیش را وقت ملاقات از غیظ و عتاب ما آگاه‌دهانی تا راقم مطیع حکم جهان مطاع او گردیده با مستر مکلین همراه خاتون موصوفه آمده در بالاخانه عشرت‌محل نشسته بود مجالست می‌ورزیدم و محمد دلاورخان بهادر منشی انگریزی هم با ما صحبت داشت که خان‌موصوف از خانه خود با دغدغهٔ خاطر و هراس دل از در درآمد ، انگاه راقم غضب و خشم خداوندی اطلاعش

(۱) (ما) گھری (۲) (ما آ) مکث

ساخت ، و وی بانفعال تمام عذر ہجوم تردد امور متعلقۂ ذات خود در سرانجام این خجستہ فرجام بمیان آورد ، و سر ندامت پیش انداختہ زمانے متقاعد گشت و بعد ارتخاص بانوی موصوفہ بے تحصیل شرف ملازمت حضور بتصور خطاب پر عتاب والا راہ خانۂ خود فراگرفت ، و وقت یکپاس شب بہوای اطفای نایرۂ غضب جناب فلک قباب ما یک چتر و یک بادبیز[1] گل از دست محمد یوسف چوبدار بطریق تحفہ فرستاد ، ازین معنی شرار خشم دو چندان اشتعال گرفت ، و ہدیہ مرسلہ واپس گشت ، القصہ رسم و آئین شب گشت میمنت آگین بتاریخ مذکور در ثلث آخر شب باتزک و تجمل و حشم و خدم صورت آرایش پذیرفت ، و خود بدولت عنان اسپ نوشاہ گرفت تا علم قادر ولی قدس سرہ قدم رنجہ فرمود ، بعد ازان زینت بخش عماری گشتہ اعتضادالملک و راقم را در خواصی نشانید و صبحدم کہ مطلع مہر جلوۂ عروسی بود ہما سایۂ اقدام فرخندہ فرجام خود بر فرق عروسیان گسترانید ، دران ہنگام خانموصوف از خوف ناخوشی خداوند ما با راقم آثم اخلاق بے پایان و کلام عجز سامان ظاہر نمود و راقم بحکم ؎

در برابر چو گوسپند سلیم
در قفا ہمچو گرگ مردم در

این اخلاق ظاہری و کلام لسانی او را زہر تریاق نما و سحر

(۱) (آ ما) بادبیز

عزیمت عنوان پنداشت ، بالجمله بعد سرانجام رسم جلوهٔ نورپیرا
صدای اتواب از باغ خاص و بارهٔ قلعه چنانکه در کتخدائی
اول گوش زد افلاکیان شد ،همچنان سامع نواز و آفاق گردید ،
و بوقت ۳ گھڑی روز باقی‌مانده خود بدولت با عروس و نوشاه
شادان و فرحان بشادی محل زیب قدوم میمنت لزوم بخشید ،
مخفی مباد که حضرت خداوند نعمت مارا تمنای اولاد علی‌الخصوص
آرزوی ظهور نتیجه حدیقه مراد ، وارث مسند ریاست آبا و اجداد
چراغ دودمان انوری ، شمع شبستان منوری ، فرازندهٔ لوائ والاجاهی
طرازندهٔ چتر اقبال پناهی ، از باطن جناب محل عالیه بسیار بود
اکثر حکمای وقت بعد مراعات قوانین طب و بیشتر مشایخ
زمان بعد معاینهٔ استخاره های مجربهٔ خود شگوفهٔ امید را
به صرصر یاس کلی شگافتند ، و ازین معنی میلاپوریان یعنی
خاندانیان آنجا بسیار خوشنود شدند که آن خدیو آرزومند کسی
از دختران این خاندان را در حبالهٔ نکاح خویش خواهد آورد
که باین ذریعه منیعه بپایهٔ اعلی خواهیم رسید ، حتی که ضرار(۱) دشمنان
جناب محل عالیه می سگالیدند ، تا آن تمنا طراز نتیجهٔ دولت را
خاطر خواه در دام فریب خود کشند ، چنانچه شبی جناب نواب
ما براقم می فرمود که شخصی میگفت که یکی از خاندان میلاپور
با برهنه شاه پیرزاده اقرار کرده است که این تمنای من برآید ترا

(۱) (ما) اضرار

لک روپیہ خواہم داد او قبول کرد ، الغرض خاطر فیض ذخایر نواب ما ازچنین (ق ۱۴ب) بداندیشهای ملال انگیز رنجش ها میکشید آخرالامر رجوع کلی به کسی که یاس را مبدل بامید میسازد ، یعنی ادایے صلوٰتی از نمازهای مفروضهٔ پنجگانہ در مسجد جامع بر خود التزام گرفته بعد گذاردن نماز فرض سجده دراز بجائ آورد و مضمر خود به عجز و الحاح تمام بدرگاه بے نیاز عرض می کرد و هم بحصول همین آرزوی دیرینه بنای عرس شریف جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم که ذکر آن پیش ازین مرقوم گردید آغاز نهاد ، و نیز کتاب انهارالمفاخر در مناقب جناب سید عبدالقادر رضی اللہ تعالی عنہ، قرات مینمود ، تا بذریعۂ این هر دو کار خیر شاهد مقصود نقاب آرزو تواند کشود ، و هم نهال عهد و پیمان در ضمیر صداقت نشان خود فرونشاند که بفضله تعالی بعد حصول ثمرۂ مراد بر زیارت مزار فیض‌بار جناب محبوب رضی اللہ تعالیٰ عنہ، مشرف گردد ، چنانچه تفصیل این اجمال از عبارت افتخارنامه مبین است ، هذا عبارته هرگاه از جناب محل عالیه متعالیه انتظار اولاد از حد تجاوز نمود ، روزی در تخلیه براقم فرمود که درینوقت روبروی تو نیت میکنم انشاء اللہ تعالے همین که به بیگم من فرزند نرینه تولد گردد ، او را به بغداد شریف بعتبهٔ[1] علیه ملایک مطاف،

---

(۱) (م) بعتبة

و زیارتگاه مردم اطراف و اکناف اعنی جناب ارشاد مآب[۱]
میر و مرشد حقیقی خود حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہٗ
و ارضاه خواهم فرستاد ، باری که این متمنایم بعون عنایت
باری بوقوع آید ترا که منتخب مجموعهٔ خیرخواهان و معتمدعلیه
همگی اعیان من هستی ، به سرکردگی لشکر و قافله سالاری عسکر
این سفر عظیم القدر همراه آن جان عزیزم و خلاصه زندگیم روانه
خواهم نمود ، بعد ولادت نواب صاحب حال روزی پیش
اورنگ[۲] با فرهنگ و برادر بجان خود یعنی جناب نایب
مختار این امر مخفی را ظاهر نموده تشویشات و صعوبات
فراق نواب صاحب حال که چگونه متحمل این امر مهجوریش
توانم شد ظاهر ساخته فرمود که بعد بلوغ نواب صاحب حال
این منوی[۳] مودی کرده خواهد شد انتهی ، جناب نواب ما
شبی در خواب دید که جناب محبوبیت مآب سید عبدالقادر
رضی اللہ تعالی عنه در مکانی مثمن و مزین تشریف میدارد و خود
در حضورش بادب تمام دست بسته استاده بعجز و الحاح
تمام بعرض تمنای تولد پسر از بطن محل عالیه می پردازد ، پس
آنجناب ارشاد فرمود که بیشتر رو تا سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم[۴]
عقده ات خواهد کشود ، چون حسب الحکم پیشتر شتافت مکانی مصفا

---

(۱) پآب (۲) (آ) اورنگ با فرهنگ بمعنی برادر است در فرس قدیم ۱۲ ملحقات

(۳) (ما آ) منوی (۴) وسلم در چاوری

و عظیم‌الشان مشاهده کرد و دید که سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم در چادری از سر تا پای مبارک خود بر سریری دراز کشیده استراحت میفرماید ، سپس از دور بدستور مذکور بادب بسیار و عجز بے‌شمار استاده آرزوی دل خود بمعرض عرض درآورد ، و مژدهٔ جان‌ساز از زیر چادر آن عالم نواز استماع کرد که انشاء اللہ تعالی قریب است که غنچهٔ امید تو به نسیم افضال نخلبند چمنستان وجود شگفته گردد و گل از خار و خار از پایت برآید[1] ، باز عرض کرد که حصول این نتیجهٔ مقصود با صحت و سلامت ابوین مرجو است[2] پس بطریق توبیخ (ق ۱۴۱ ب) ارشاد شد که اکنون برو و اصرار منما ، ازین کلام پر ابهام گریان و نالان هرچند مکرر سکرر بالتجا و استدعای مقصود کامل خود پرداخت ، اما جز این صدا گوش نکرد که بعد حصول ثمرهٔ مراد تا چندی هر روز فدای یک یک گوسپند باید ساخت ، تم رویاه ، صباح از محل برآمده راقم را طلب فرمود و این رویای صادقه با تاکید اخفاء آن تا ظهور آثارش بیان نمود پستر[3] بفرستادن بیست و یک روپیه نذراللہ ، و بیست و یک آثار شیربرنج از جهة فاتحه سرور عالم صلی اللہ علیه وسلم و یازده آثار شیر برنج مع

---

(۱) (آ) برآید یعنی رنج و محنت تو دور گردد (۲) (ما) مرجو است ارشاد شد

(۳) (ما آ) پستر

یازده روپیه برای فاتحهٔ جناب محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ،
نزد حاجی حافظ حیدر صاحب مرحوم امر جلیل القدر والا صدور
یافت، راقم فی الفور شیر برنج طیار ساخته حسب الحکم بعمل
آورد، شاید که همون شب جناب محل عالیه به محل ثمرهٔ شجرهٔ
دولت و اقبال جناب نواب ذی الاجلال حال باردار شد، پیش
ازین نواب والا خطاب ما بجناب مستطاب عارف باللہ مولوی
حبیب اللہ برای استخاره در مادهٔ اولاد خود التجا نموده بود،
و آنجناب حقیقت انتساب بعد استخاره فرمود که در رویا چنان
معلوم گشته که صاحب مدینه منوره ؐ میفرماید که پسری بنواب
داده اند پس این رویائے صادق مصدق رویائے سابق آمد،
الحاصل بفضل الٰهی و حرمت حضرت رسالت پناهیؐ اگرچه آثار
حمل نمودار بود، اما اجرای دم معهودهٔ زنان بعد ۳ چهار
ماه بکثرت تمام رو نموده بر روی همگنان از حکما وغیره ابواب
تشویش و تردد میکشود و از اظهار بعضی بزرگان مثل جناب
فضل حق صاحب علیه الرحمة والرضوان و جناب شاه مراد صاحب
صورت امید متصور شد، بهر حال چون فضل ایزدی شامل
حال بود ایام حمل باتمام رسید، و در ساعت سعید و
آوان سعادت جاوید وقت نه ساعت روز چهارشنبه بیست و
نهم ذیحجه سال یک هزار و دو صد و سی ۳ و نه هجری نیر سپهر
دولت و اقبال جناب نواب ستوده خصال سلمه اللہ المتعال

از برج حمل طالع گردید ، و ابواب نور و سرور و ذوق و جهور بر چشم و جان همگنان خصوص بر والدین ماجدین بحدی کشود که شرح آن در حیطهٔ تحریر نمی آید و بمیزان تقریر نمی گنجد ، بر ازای[1] این تهنیت پر اُمنیّت[2] بیست و یک ضرب توپ در سرکار و بر برج قلعه سر گردید و همه ملازمان از اعلیٰ و ادنی پیشکشهای[3] لایق گذرانیدند[4] ، جناب محل عالیه تا اتمام ایام چله انواع تکالیف و اقسام تصادیع بر خود گوارا داشت که تفصیل آن موجب اطناب است و این مختصر متحمل نتواند شد (چنانچه[5] سبب این از اصل مسوده مبین و مبرهن خواهد شد ، و درینجا بخوف طوالت کلام مرقوم نگردید) پس در چنین وقت پر محنتش جناب نواب ما مطابق اشارهٔ رویاے صادق خویش برای صحت و سلامت این نونهال حدیقهٔ آمال و والدهٔ ماجده اش هر روز چند گوسپند لایق قربانی فدیه میداد ، و باب تقسیم آن بر روی فقرا و مساکین میکشاد ، هرگاه فضل الهی شامل حالش بود جشن رسم میمنت فرجام چله بتاریخ نهم صفر روز یکشنبه سال یکهزار و دو صد و چهل هجری

---

(۱) (آ) ازای ای مقابل و برابر ۱۲ام (۲) (آ) امنیت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ۱۲ام (۳) (ما آ) پیشکش های (۴) (ما) گذرانیدند جناب (۵) (چنانچه ..... مرقوم نگردید) در (آ) نوشته و برو خط کشیده

رو نمود ، خلاع و دوشالها به طبیبان و اسپها و جوڑها و دستارها بمطربان عنایت شد ، و ملازم خیرخواه (ق ۴۲ الف) اعظم الملک که وقت خطبهٔ[1] جناب محل عالیه بخدمت ضیاء الدوله و ضیاء الملک از معرفت برادران خویش سلطان حسین خان و محمود حسین خان که در خجسته بنیاد حیدرآباد اقامت داشتند، براه سعی و کوشش فراوان شتافته بود ، و به جلدوی[2] این حسن سعی ازین سرکار فیض آثار بهیچ انعامی نیافته بمرحمت جیغه و دوشاله و خلعت ممتاز گردید ، و راجه سرینواس راو و رای رایان راجه گجپت رای بعنایت پونکل و نوره و جعفر علی خان و جواهر حسین خان بانعام و رومال های شال سرفراز شدند ، و محفل طعام باجتماع مردم خاندان و ملازمین رونق تازه پذیرفت ، جناب نواب ما نظر بر بزرگی والدهٔ ماجدهٔ خویش رشتهٔ اهتمام این امور بدست اختیار او سپرد ، و او از دست کارپردازان و علاقه داران متعینهٔ خویش سامان این امر خجسته فرجام بانجام رسانید ، ازانجا که راقم بسبب انتقال پدر خود بههمین سال بتاریخ بیست و نهم محرم الحرام از اهل عزا بود ، بنا بران دران روز فرحت افروز خود را دخیل آن مجلس جشن طرب آمیز و محفل رقص بهجت انگیز نکرد ، تا کدورتِ

---

(۱) (آ) خطبهٔ ای خواستگاری ۱۲ (۲) (ما) وی حسن

وسوسهٔ با آئینهٔ خاطر صفوت مآثر ولی‌نعمت ما رو ننماید ،
ناگاه آن دولت پناه راقم را درآن محفل ندیده درپے
استفسار شده ، و بر وجه عدم حضور راقم دران بزم
پر نشاط آگاه گشته خود بنفس نفیس نزد راقم که
دران ایام بر بالاخانهٔ جناب نایب مختار بود و باش
می‌نمود تشریف آورد و دست راقم گرفته همپای خود سوی
عشرت محل کشید ، و عدم وسواس مزاج فیض امتزاج
خود و تاسف انتقال پدرم بقسطاس(۱) بیان سنجید ، هرگاه
پدرم بدرگاه فیض اشتباه حضرت قادر ولی قدس سره برای
ظهور نتیجهٔ موصوف چلها کشیده ، و بجلدوی این جانفشانی
های بے پایان به بهرهٔ(۲) از عنایات حضور فیض گنجور
فایز نگردیده بود ، ارشاد فرمود که انشاءالله تعالے در
ادای حقوق پدر تو تا جلوه افروزی ایام رسم مکتب این
نونهال چمن اقبال هر آنچه خدای تعالی از دست ما دهاند
بشما هر دو برادران بدهیم ، علی الخصوص بعطای رقوم
جواهر مثل جیغه و سرپیچ و پدک وغیره که بهای
۳ هزار هون داشته باشد سرفراز کنیم ، چنانچه جناب
نایب مختار در عهد فیض بار خود همه رقوم مذکوره که از
نصاب(۳) ۳ هزار هون نرسیده روز جشن همان مکتب

---

(۱) (آ) قسطاس ای میزان ۱۲م (۲) (آ) ببهرهٔ (۳) ارلصاحب

دل افروز و دیگر تقاریب عنایت فرمود ، بفضلهٔ تعالے
چون بیست شب و هفتم رجب که به جلوه افروزی نور ساعت
معراج جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خط نسخ بر چهرهٔ ماه
و خورشید میکشید جلوه‌گر گردید ، حسب معمول این سرکار
فیض آثار که هر سال درین شب مطلع صبح سعادت
ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل و اجماع قرآن و درود
خوانان و مدح گویان زیب و رونق می پذیرد و صباح آن
بعد ختم فاتحهٔ آن شفیع امم همگی علما و مشایخ و مردم
خاندان و امرا و ملازمین جمع می‌آیند و از مایده نفیس و
طعام لذیذ بهرهٔ وافی می بردارند ، محفل جشن و سرور
آراسته رسم شوربه‌چشی آن نونهال خجسته[1] خصال و تیمنّا و
تبرکًا با این جشن مورث برکات و فتوحات حال و مآل
انضمام (ق ۴۲ ب) بخشیدند ، و آن نونهال چمن
دولت را درین مجلس پر خیر و برکت آورده رسم مذکور بجلوهٔ
ظهور رسانیدند ، امّا کل[2] خاطر پدر بزرگوارش یعنی جناب
نواب ما از صرصر ملال بسیار و کلال بیشمار افسردگیها
داشت (وجه[3] این افسردگی و دلبستگی در اصل مسوده بتفصیل
مذکور است مَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ اِلَيْه)

---

(۱) (ما) خصار (۲) (ما آ) کل (۳) (آ) (وجه این افسردگی ... الیه) نوشته
بر او خط کشیده۔

بیان برخی از حالات جمیله و اوقات جلیله و حماید اوصاف و محاسن اخلاق و اسباب حمیت نواب برگزیدهٔ[1] ایزد خلاق ما و شرح شمهٔ از خصایل پسندیده و اوضاع سنجیدهٔ نواب هانربل سارٹامس منرو بهادر گورنر مدراس :

بدانکه امیر ابن الامیر ما در شرایف حالات و جلایل صفات مثل سخاوت و عدالت و همت و رافت و حمیت وغیره زبدهٔ روسای معاصر خویش گردید و در باب پاس[2] ناموس و غیرت شایان سروری کسی از ابنای روزگار بمرتبه او نرسیده ، پیوسته خاطر عاطر خود بدین پروری و عدالت گستری میگماشت ، اگرچه چندان قدرت و سطوت که اجداد او را حاصل بود نمیداشت ، و در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافی مینمود و در فریادرسی عاجزِ نالان و مسکین بے سامان توجه تام میفرمود[3] وقت انصاف

---

(۱) (ما) برگزیده (۲) (ما) باس (۳) (ما) می فرمود وقت. برحاشیه (آ) و نظر براتباع سنت امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله تعالیٰ عنه که حین جلوس سریر خلافت زوجهٔ جمیله خود را باوجود افراط محبتش بخوف رشتهٔ انصاف (بقیه برحاشیه صفحه ۲۰۹)

و عدالت جنبه داری کسی از اصحاب قرابت و ارباب ثروت اصلا نمیکرد و . در امر مخالف شرع بحکم ؎

چون نبود خویش را دیانت و تقوی
قطع رحم بهتر از مودتِ قربی

رعایت خاطری گو که مادر هم باشد پیش نمی آورد ، چنانچه کیفیت صدور حکم اشرف آن نصفت نشان در احضار مجدالدوله بمحکمهٔ عالیه باوجود تحقق قرابت و تمکن ثروت و حمایت حضور قدسیه بر همگنان ظاهر و باهر است محتاج ترقیم نیست و منجمله آن اینست که روزی میرزا

(بقیه حاشیه صفحه ۲۰۸) از قبول شفاعت ناگزیر او درحق کسی طلاق داد چنانچه در روضة الاصحاب از وحیدالدین محمد مشهور به میرجان بن زین الدین الجامی الاسفرا بادی مذکور است از خود دور ساخت اگرچه در حدیث وارد است که ابغض الحلال الی الله الطلاق و هم به پیروی امیرالمومنین علی کرم الله وجه که آن ذات مکرم نیز از همین خوف و اندیشه بدرد مهاجرت و مجانبت جگر بندان خود امام حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما پرداخت چنانچه در ذخیرة الملوک از شیخ عالمی بن شهاب همدانی رح مذکور است (بر حاشیه ق ۱۰۰ ب نوشته غالباً کسی دیگر نوشته)

الهی بخش بهادر درمقدمهٔ بر حکیم صادق یار خان تهمتی کرد، و او بنهایت هراسان گشته نزد راقم که از درد پا خانه نشین بود آمده خوف خاطر خود از عتاب نواب ما نظر به پیش آمدِ مرزای موصوف در حضور نواب ظاهر نمود، راقم بملاحظه ترس حکیم موصوف حقیقت حال اتهامش بر لوحی نگاشته ابلاغ حضور داشت، جوابش بر همان نوشته آمد که گمان بے انصافی و ناحق شناسی در حق ما بخاطر صداقت مآثر خود اصلا نیاری، و قضیهٔ اتلاف حق مسکنت[۱] شعاری از رعایت خاطر مکنت[۲] دثاری به نسبت ما حاشا مظنون نداری، تا اینکه آنجناب معدلت نصاب داد انصاف داده حق بجانب حکیم به ثبوت رسانید، و روی التفات از مرزا صاحب در هم کشید، و مزاج فیض امتزاجش بدریافت قضایای متعلقه قضاة اکثر ملتفت میشد، اگر احیاناً قاضیان و مفتیان عند[۳] الاستفار قضایا بحق و باطل نرسیده فتوی نوشته باشند، خود بنفس نفیس همت حق طویت بدریافت آنها گماشته حق را از باطل عزامتیازی می بخشید، و بر فتوی نگاشتهٔ مفتیان و قاضیان خط نسخ میکشید و وقتیکه مزاج مبارکش بدریافت معاملات توجه

---

(۱) (آ) مسکنت - ای مفلسی ۱۲ (۲) مکنت ای تونگری ۱۲ (۳) (ما) عبد -

میگماشت ، تا انفصال آن خواب و خور بر خود گوارا
نمی داشت (ق ۴۳ الف) بارها دیده شد که با وجود
تنفیذ حکم بچیدن سفرهٔ طعام بدادرسی دادخواهان از اهل
خاندان و ملازمان که درین اثنا مستغاثی شده باشند
می پرداخت ، و بے[1] دست داد انفراغ ازین معاملات
که بیشتر نوبت سه پهر روز فارسیدی ، به تناول خاصه
خود را متوجه نمی ساخت ، بل گاهی نوبت تناول بشب
افتادی ، و اگر معاملات و مقدمات در شب روداری
همین سان تا تفهیم مستخاصمین دل به[2] تناول ننهادی
غرض بفضله تعالی ابواب عنایات و نوازشات و حمایت
هر گونه بر روی سایر بندگان آستان فیض نشان می‌کشود
تا آنکه اگر از کسی خطائ یا جرمی بعرصهٔ امکان می‌شتافت
بمقتضای ـ

و لیکن خداوند بالا و پست
بعصیان درِ رزق برکس نه بست

بر در رزق مقسوم وی بند قفل نگذاشته بحکم الریاست
مع السیاسة تعزیرش بقدر جرم می نمود ، و اگر احیاناً
کارے منافی همت سراسر نصفتش ازو ظاهر گردیدی ، و
کسی از راه معقولیت وقت تخلیه اش بفهمانیدی ، نزد

---

(۱) (آ) دست داد ای دادرسی ۱۲ (۲) به تناولی

موافقت باوی می باخت و باتباع رای صایبش می پرداخت، و راقم نیز در چنین وقت به تفهیم صلاح کار جرات[ا] می ساخت، و او از راه انصاف باقبالش پرداخته راقم را می نواخت، چنانچه باری بمسجد والاجاهی حسب معمول تشریف فرما شد، و چون ملاحظه فرمود که مصلیان کفش های خود را بآئین داشتنی در مسجد نهاده اند، در خاطر مبارکش خطور کرد که باین طور هم بخانهٔ خدا نهادنِ آن کمال بے ادبی است، پس بمتولی مسجد حکم فرمود که بمردمان تاکید کنی تا ازین حرکت نامناسب باز آیند، و او فی الفور منفذ امر والا شده بخدام مسجد ایما کرد تا همه کفشها از صحن مسجد بیرون انداختند، چون ازین معنی بر خاطر مردمان رنجی و اذیتی فراگرفت راقم بعرض والا رسانید این امر بر خلاف رویهٔ جمهور علما و امرای سابقین است در آنوقت باقتضای بشریت و هوای نفسانیت بر راقم بهم برآمد، و فرمود که این حکم نافذ را موقوف نخواهم داشت، راقم نظر بر مصلحت وقت سکوت ورزیده بعد امضای سه چهار روز مسئله در جواز این معنی از کسب فقه، و کیفیت استرداد سرور انام علیه الصلوات والسلام حکم جلیل القدر خود در بعض

(ا) (م) مساخت

مقدمات بعد عرض صحابهٔ کرام از کتب سیر برآورده بر کاغذی نوشته وقتی گذرانید که سواری خاص قریب نردبان زینهٔ مسجد رسیده بود ، بعد ملاحظه اش نادم[1] و تابع حق گشته از زبان مبارک بمتولی مسجد فرمود باید که مصلیان بر طبق معمول نعلین خود ها بمسجد می نهاده باشند ، و نیز آن والا همت و عالی نهمت باقتضای علو رتبت و سمو مرتبت که از بدو فطرت بران مجبول شده نظر بر عدم اقتدار و قدرت خود و انجام کار نکرده در بعض مقدمات بانفاذ حکم تعجیل فرمودی ، وانگاه راقم بلحاظ نزاکت وقت بحسب فهم ناقص خود بر خلاف آن جرات پرداز گشتی ، و آن انصاف دوست (ق ۴۳ ب) معروضهٔ راقم را بنوعی کاربند عمل کردیدی که فهم دیگری بران نرسیدی ، و بعض اوقات از جرأت راقم بهم برآمده ازان منع فرمودی آخر خلوت کده خاص از راه انصاف و هضم[2] نفس ارشاد نمودی که بارها اقوال ترا امتحان کرده ایم که بحسب گفتهٔ تو ظاهر شده است اما بحکم ؎

آتش خشم چون برافروزد
درخت هوش و خرد همه سوزد

---

(۱) (ما) تادم (۲) (آ) هضم ای کسر

چاره کار خود نمی بینیم ، و سخن شیرین صلاح تضمین را تلخ تر از حنظل فساد آگین میدانیم ، بناءً[1] هر چه ترا گفتنی باشد در تخلیه معروض داری ، پس راقم تا ایام زندگیش بر همین ارشاد عمل مینمود ، و ازانجا که پیش دید سرفراز کردهای خدا جز خواهش برآوردن نام بلند و سرفرازی نمودن بر بندهای خداوند تعالے دیگر نیست ، آن والا نژاد بلند فطرت ، باوجود نزاکت وقت و لطافت زمان بملاحظهٔ جاه وقار خود که لازمه سروریست بغایت می کوشید گو که نقصان هم رو دهد ، تا پیش خلق و ملازمین کسرشان و اعتبار سرداری متصور نباشد ، و شاهد این مقال قصهٔ واقعهٔ مابین حافظ احمدخان بهادر اعظم الملک و سفیر خاص مستر اڈوارڈ اوڈ چیف سکرتری است یعنی آن مسندنشین عزت وتمکین پیوسته محظور خاطر عاطر داشت که بشرای مرکبی بدستور جد بزرگوار خود پردازد تا زوار حرمین شریفین زادهما الله شرفًا و تعظیمًا بدان عبور نموده فایز مراد شوند ، تا آنکه برادران اعظم الملک جهازی آوردند و آن عالے همت از مشاورت سفیر مسطور آن را خرید فرمود ، ضابطه سردادن اتواب بهر تعظیم آن جهاز مقرر نمود ، درین اثنا یارمحمدخان

(۱) (ما) بناء

مردہہ[1] کہ نسبت باعظم الملک بخاطر خود غباری داشت
بحکم

شر انگیز مردم سوی شر رود
کہ کژدم سوی خانہ کمتر رود

پیش سفیر مذکور سعایت کرد کہ اعظم الملک روبروی نواب صاحب والا مناقب از غیبت و شکایت تو زبان آلوده کرده است ، پس سفیر[2] ازین سخن فتنہ انگیزش در حق اعظم الملک بدظن شده عزل او را از حضور نواب ما بجان درخواست و حضور عزل او نامعقول و بے دلیل انگاشتہ داعیۂ سفیر را مقرون باجابت نفرمود ، تا آنکہ در مقدمات چند در چند از جهت سفیر نقصان خود گوارا داشت ، تا مرتبۂ[3] بزرگی و سرداری خود از نظر ملازمان فرو نیفتد ، آخرالامر[4] سفیر مذکور بخواهش[5] دانش و فرهنگ جبلی[6] خود نسبت بنواب[7] ما صاف دل و صفا خاطر گشتہ از خیال مذکور در گذشت ، و ظن وی کہ وهمی بیش[8] بنود بزوال پیوست ، اگر کسی در حق کسی از راه عداوت و ناتوان بینی و بدخواهی غمازی می کرد ،

---

(۱) (ما آ) مردہہ (۲) (ما) سفر (۳) (ما) مرتابۂ (۴) (ما) للامر (۵) (آ) بخواهش ای باقتضاء ۱۲ (۶) (ما) چبلی (۷) (ما) بتواب (۸) (ما) پیش

بلا دریافت حقیقت حال او را بمعرض عتاب نمی آورد، اگرچه آن غماز بزرگ مرتبه و از اهل قرابت قریبه و ملازم برگزیده بوده باشد، و چون از کسی جرمی بوقوع آمد مکافات آن از اقربا و احبای او نمیکشید، و در معانی لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی بمیزان بیان می سنجید، چنانچه باوصفی (ق ۴۴ الف) که عبدالغفارخان بهادر ثابت جنگ بیشتر باعث رنج و ایذای خاطر مبارک شده بود، اما از مخلصان وی مثل سیدمحمدغوث خان خوشنویس و قطب العلما مولوی عبدالواجد صاحب و اعظم الملک ـــــ وغیرهم غبار گونه[1] بر دامن دل صفوت منزل نمی نشست، و آنان پیوسته سر عجز و نیاز پیش انداخته ترسان و لرزان می بودند، بلکه در ابتدای ریاست بعضی از اینان همچو سیدمحمدغوث خان خوشنویس با آنکه مرتبه اوستادی و پدر مجازی داشت که در عالم طفلی خود بدولت از سیمین تن گنج اقبال وی کنارش را معدن عزت و اعتبار کرده بودند از انفعال حرکات ناشایسته که در اخلاص ثابت جنگ ازو بوقوع آمده بحضور لامع النور حاضر شدن نمی توانست، تا آنکه بوساطت راقم عذر پیری بمیان آورده استدعای صدور حکم در باب سکونت

---

(۱) (آ) گونه

خود در ویلور به پیشگاه حضور رسانید ، بعد اصغای این
معروضه رخصت باریابیش داده از کلام تشفی و تسلی
التیام خوف و هراس خاطرش در ربود و بسکونت اینجا
قدغن بلیغ فرمود ، و اکثری را از کرده مذکور بخویش
دلی و کشاده پیشانی بعطای خدمات و عهدها بنواخت ،
و زهد و تقوایش آنقدر بود که مدام از صحبت
فاسق معلن بلکه از نامش تنفر تام مینمود ، و از همگی
مردم خاندان نظر به بے حمیتی و بدرواجی اختلاف مذهب
آنها بحدی از دل کراهت می داشت که نسبتهای اولاد
خود و فرزندان پدر بزرگوار از خویش با آنها بالکلیه
موقوف کردن میخواست ، لیکن بادای حقوق صلهٔ رحمی
از سلوکات و مراعات بحسب ظاهر به آنها می پرداخت ،
و صحبت علما و صلحا را بسیار آرزو می کرد یعنی جمیع
علما روز ۳ شنبه از بامداد تا ۳ پهر بلکه تا عصر
صحبت همبزمی گرم میداشتند ، و طعام نصف النهار
پیش حضور می خوردند ، و خودبدولت تفتیش علوم هر
نوع و تفحص سیر انبیا علیهم السلام و صحابهٔ کرام و اولیائ
عظام عمومًا و استفسار مسایل فقهیه خصوصًا می فرمود ، لهذا
علما را مطالعهٔ کتب فقه ضرور افتادی ، تا روبروی
حضور عندالسوال جواب لایق و مطابق واقع صورت نه

بستہ موجب کساد بازار عزت و اعتبار نگردد ، در زمان
پدر بزرگوارش بروز مذکور وقت صبح حاضر آمدند و اکثر
بعد جلسۂ یک دو ساعت رخصت یاب می‌شدند ، و
سابق ازین دستور این کرپاس(۱) فیض اساس آن بود کہ
ہمگی علما و فضلا بروز مسطور بحضور رئیس جمع آیند ،
و تا وقتیکہ التفاتش بہ ببیند بہ نشینند ، و در وقت
پدر بزرگوارش بعد جناب ملک العلما مولانا عبدالعلی صاحب
نوراللہ مضجعہ ، جناب شرف الملک سقی اللہ ثراہ پیشوای
علما و سرخیل فضلا بود ، و در عصر جناب نواب ما
چندی شرف الملک موصوف و بعد وی عالم جیّد تحریر ،
فاضل (ق ۴۴ ب) متبحر بی‌نظیر مدرس معقول و منقول ،
حاوی فروع و اصول ، براستی و حق گوئی پیش امرا ممتاز ،
در کسر نفس و اخلاق ببعدیل و انباز ، جناب ملک العلما
مولوی علاء(۲) الدین صاحب علیہ الرحمہ بدین درجہ عالیہ فایزگردید
و در حین صاحبزادگی با جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
محبت کمال میداشت ، و در ہر روز جمعہ بانتظام مجلس
درودخوانان می پرداخت ، و خود بدولت نیز با ذوق
و شوق تمام از نورِ قراۃ درود باطن صفوت مواطن
را جلای وافر بخشیدی ، و تا اختتام آن رونق بخش

---

(۱) (ما آ) کرپاس (۲) (آ ما) علاؤ

این بزم پُرفتوح گردیدی ، درین اثنا بمقتضای ذوق طبعی واردات باطنی چند صیغهای درود تالیف نموده از دست راقم پیش اوستاد خود جناب شرف الملک مرحوم برای اصلاح فرستاد ، آنجناب در چند اصلاح فرموده حوالهٔ راقم نمود ، و راقم بحضور گذرانید ، پس خوشنود گشته یک تهان بهتر باسمهٔ (۱) فرانسیسی که برای قبای خاص خریده بودند براقم ارزانی داشت ، و آن صیغهای درود اینست

اللهم صل وسلم و بارك على سيد الاولين والاخرين امام المتقين محبوب رب العالمين سراج الخافقين امام الثقلين نجم الكونين سيد المرسلين محمد ن المصطفى الامين صلى الله عليه و على اله انوار الهدى و اصحابه بدور الدجى و ازواجه الطاهرات اللاتى للمومنين امهات نتوسل بهم الامراضنا شفاء ولاسقام الذنوب محاء اللهم صل على صاحب خاتم النبوة والمعراج وتاج الانبياء والرسالة شفيعنا وشفائنا سيدنا محمد ن النبى الامى و على آله الطيبين و اصحابه الصادقين والزواجه الطاهرات أمّهات المومنين وعلى عباد الله المقربين الصالحين وعلى كافّة امته محمد سيد الاولين والاخرين

(۱) (آ) حاشیه باسمهٔ فرانسیسی ای چهینٹ ۱۲ اظفری

اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین

و ذوق سمع قرآن شریف از قاری خوش‌الحان بسیار میداشت، چنانچه در ایام صاحبزادگی هرگاه قاری شیخ منصر وارد این آبادی گردید نظر بر آرزوی استماع قرآن سفارش وی بحضور پدر بزرگوار هم‌رسانیده بمشاهره سی ۳۰ هون در سلک ملازمان منسلک گردانید، و مدام در صحبت فیض موهبت خود عز امتیازش بخشیده بشوق تمام استماع قرآنش میفرمود، و هم چند سور قرانی بقانون علم تجوید ازو تعلم نمود، چونکه در طینت قاری مذکور جهالت جا کرده بود از چنین قدرشناس اهل هنر بریده بدیگر ممالک شتافت، و سیاحت بسا ممالک عرب (۴۵ الف) و هند نموده آخر از عدم وجود قدردانی همچو جناب نواب ما در ملیبار ساکن گردید، باز نواب ما در اواخر ریاست خود بی ملاحظهٔ ذمایم خشونت مزاج او طلب فرمود، او در وقت شدت بیماری حضور بهره اندوز ملازمت گردید، پس آن شایق سمع قرآن در چنین وقت هم چند آیات شفای کریمه ازو خوانانیده سماعت فرمود به نائب مختار حکم نمود که مشاهره او پنجاه هون مقرر باید کرد، و در علوم و فنون مقصوده استعدادی بهم‌رسانیده که اکثر مسایل قدوری و شرح عقاید نسفی که این هر دو

کتاب از مولانا مولوی عبدالقادر مرحوم مغفور و جناب شرف الملک مبرور خوانده بود بر نوک زبانش نقش بستے، و طرز انشا آن منشاء فهم و ذکا با وضع تحریر شاه عالمگیر مناسبت جستے و در علم سیاق و رقم نیز مهارتی بهم رسانیده که متصدیان از خوف محاسبه رقوم ترس و خوف بر الواح خواطر می نگاشتند، و قیافه شناسی او بحدی رسائی داشت که از صحیفهٔ بشرهٔ هر کس آیات ذمایم و مدائح مخصوصهٔ وی برخواندی، و عندالتحقیق کلام حقیقت نظامش[۱] با محکی عنه رنگ مطابقت بهم رساندی و در حق بعض مردم که بحسب ظاهر محض بے خطا و بی تقصیر نمودندی، اشاره میفرمود که بمجرد معاینه روی اینان آتش خشم ما تیز میگردد، آخر از برای اظهار علت خشم وی نایرهٔ شور و شر از نهاد آن خشم گرفتگان سر باز زدی، القصه راقم این چنین بسا بیانات مطابق واقع نواب ستوده صفات ما را که بظاهر از علوم حقایق و معارف دستگاهی نداشت، به میزان امتحان سنجیده است و اگر این همه فی الواقع از تصفیهٔ دلش بوده باشد چه عجب، از آنکه فیاض علی الاطلاق القاء فیوضات غیبی بر دل هر مومن موقن میفرماید، سیّما[۲]

---

(۱) (آ) با محکی عنه ای حکایت کرده شده ها ۱۲ (۲) (آ) سیّما ای مخصوص

بر قلوب کسانیکه برای انتظام امور طایفهٔ با طوایف انام از میان خلق برگزیده بمراتب علیا رسانیده باشد، لیکن در فقیر و امیر این قدر تفاوت دانند که اگر خرق عادات ازان بظهور رسید بسبب بے تعلقیش با دنیای دنی حمل بکرامات میکنند، و بآن معتقد می‌شوند، و اگر ازین بوقوع آید بعلت علاقه اسش با بارگاه تعلق تصدیقش نکنند، و دل اصلا بران نه نهند، و درینجا مقدمهٔ عجیبه که عقل دوراندیش را در ورطهٔ حیرت در اندازد و براقصی تفرس و منتهی غور نواب نعمق نگاه ما دلالت کند، نوگریز[۱] کلک صداقت تحریر میگردد، یعنی در زمان فیض نشان پدر عالی قدر وی فرزندان شکرالله بیگ خان اکثر ملبوسات و اجناس[۲] خاصه که ثمن آن کم از بیست هزار روپیه نبوده از توشکخانه دزدیدند، و بدست سکّان اینجا و مردم اطراف و جوانب فروختند، حتی که مال مسروقه تا بالاگهاٹ و میسور و کرنول وغیره بلاد منتشر گردید، و بعد عرصهٔ دراز و زمان دیر باز طشت از بام افتاد، و حال سرقت مذکوره رو بافشا نهاد، درین نزدیکی امیر با تدبیر ما که زینت بخش صدر دیوانی و مدارالمهامی

---

(۱) (ما) نوکریز (۲) (آ ما) اخباس ؟

پدر بزرگوار خود بود (ق ۴۵ ب) کارکنان سرکار و جاسوسان فراست شعار را از پی تلاش متاع مسروقه بهرسو برگماشت ، آخر اکثری از مال دزدیده که برخی بدست متوطنین این بلده و لختی بید ساکنین اطراف و اکناف رسیده بود برآورده مورد تحسین و آفرین پدر بلند قدر گردید ، و این معامله اگرچه بوساطت جاسوسان که واسطهٔ بیش نبودند رو داد ، اما فی الحقیقة دلالت[1] روشنی طبع و ضیای بصیرت والایش چراغ بینش فاراه شان نهاد که گفته اند العقل نصف الکرامت و بسا اوقات به راقم خطاب میفرمود که عقل کوتاه اندیش تو با فکر رسای ما در چنین مقدمات اکثر مطابق می افتد و راقم عرض می کرد که بر حال این نالایق مقولهٔ کلی صادق می آید که گفته ؎

بگفتا من گلی ناچیز بودم
و لیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

و در فرمان روائی کشور قدردانی و قدماپروری[2] و احسان رفقاء و اکرام جلسا بحکم آیهٔ والصّاحِبِ بِالجَنْبِ و بموجب حدیث

(۱) (آ) دلالت بالفتح راه نمودن ۱۲ (۲) (ما) قدما پروری در همسران

اَفْضَلُ الْحَسَنَاتِ تَکْرِمَةُ الجلساءِ(۱) در همسران خود گوی سبقت ربوده ، و اکثر رفقا و جلسا را در حضور خود طعام میخورانید ، و خود هم ذوق مواکلت با ایشان بیشتر میداشت ، چنانچه در یکماه سہ چهار بار بلکه زیاده ازان اتفاق این معنی دست می داد ، و درین وقت انبساط انگیز خاطر مبارکش به طیبت و لطافت و مزاحت و ظرافت مایل گشتی ، اکثر با اعتضاد الملک از هر باب ظریفانه برملا حرف زدی ، و سیر باغات و کشتی را گاهی با رفقا و گاهی با محلات خاص ، و چندی از مقربان مخصوص دوست میداشت و نیز در سیرگاه بشاشت آگین از دست هر یکی از ندما و جلسا طعام می پزانید ، و خود به نسبت نیز شریک این امر گشته بمجالست ایشان نوش جان می نمود ، طبع والایش با گوشت بریان کرده روغن گاو بیشتر رغبت داشتی ، و وقتیکه برای سیر بر زورق سوار شدی ، لوازمه محفل عشرت و سماع و آلات تشویهٔ(۲) ماهی و گوشت

---

(۱) (آ) حاشیه یعنی بهر حسنات تکریم همنشینان است و من جمله آن بط رواد؟ و ساده دشنیدن کلام وی به سمع قبول و مهمان داری او بانچه که میسر آید و ستر عیوب وغیره است روایت کرد این حدیث را قضاعی از ابن سعود کذا فی شرح شهاب الاخبار ۱۲ (۲) حاشیه تشویه ای بریان کردن ۱۲ ک

مهیا بودی ، و روان(۱) روان بانبساط تمام تناول نمودی، و برای این سیر و تماشا تخصیص روز و شب ملحوظ نمیداشت ، اما دل انبساط طلب را اکثر بر سیر شب ماه میگماشت ، و گاه گاه بسواری پیهل اسپان سیر شب ماه خوش آینده دیدهٔ تماشا دوست وی گردیدی، و اگر به ندما و رفقا چیزی از زر عنایت کردن منظور نظر والایش می شد بی اطلاع یک دیگر خفیةً مرحمت میفرمود ، و آن کس که بعنایت سرفراز گشته می فهمید که نوازشات حضور چنانکه بر من است بر دیگری نیست ، حالانکه بر وفق استحقاق و مرتبهٔ هر کس نوازش می نمود ، بحر ناپیدا کنار رحمت حق طویت و عزم و همت والا نهمت نواب عالی مقدار ما به تحفظ گوهر خصوصیات خود بآئین روسای سابق و حال و انتهاک(۲) و استذلال(۳) شرکت جویان صفات مخصوصهٔ خداوندان ثروت و اجلال بمرتبه جوش در جوش میزد که عصر فیض بهر او مثل (ق ۹۶ الف) و نظیرش را نابود و مفقود میدانست ، چنانچه روزی در ماه رجب المرجب سال یکهزار و صد و سی و هشت

---

(۱) (ما) روان (۲) (آ) حاشیه انتهاک حرمت کسی بردن ۱۲م (۳) (آ) حاشیه استذلال خوار کردن و خوار شمردن ۱۲م

هجری همگنان از اهل خاندان و ملازمان بتقریب دعوت فاتحهٔ حضرت سید جلال بخاری و سالار مسعود غازی قدس الله اسرارهما در محل مختارالنسابیگم صاحبه حاضر آمدند ، و در آن میان خان موصوف هم بود ، چون میر[1] شیلان شیلان درکشید و صدای اجازت اکل طعام از زبان مبارک آن حاتم همت بظهور رسید ، دفعةً محمدناصر فراش که از آداب روسای جاهل بود ، برای نشست خانموصوف سوزنی گسترانید ، آن ذات سراپا حمیت و عزت بمجرد ملاحظه این حرکت مخالف شان ارباب شوکت غضب ناک گشته او را حکم طبانچه زدن فرمود ، و نظر بر کسر پندار و بادافراه[2] خانموصوف راقم و عمدة العلما مفتی بدرالدوله را بر همان سوزنی در هر دو جنب وی نشانید ، تا رتبهٔ خانموصوف با مرتبهٔ ملازمان متساوی باشد ، و ترجیح او بر دیگران مخطور خاطر احدی نگردد ، فی الحال ازین معنی چهره اش رنگ[3] مهتابی ریخت و نیز ماجرای روزیست خود بدولت بعیادت خانموصوف که از عارضهٔ هکک[4] بیمار بود بمیلاپور تشریف فرما گردید ، و راقم که بکاری مامور شده بود بعد سرانجام آن

---

(۱) (آ) حاشیه یعنی اسباب طعام و طعام را نیز گفته اند ۱۲ ام (۲) (آ) حاشیه بر وزن ماه درماه که جز او مکافات بدی باشد ۱۲ ب (۳) (آ) حاشیه ای شرمنده و خجل شد
(۴) (آ) حاشیه هک هک بضم اول بر وزن تفک بمعنی هکچه که جشن گلو باشد و به عربی فواق گویند ۱۲ ب

حسب الحکم والا عقب حضور بسواری خود بدرِ خانۂ خانموصوف رسید ، هرگاه از سواری فرود آمدم ، و آدم بر سرم از چتر سایه نمود جوان سرکار که دربان آن خانه بود بطریق خوف و ادب آهسته تر براقم گفت که حکم خانموصوف این چنین است که کسی باین[۱] طرز و آئین قدم اندرون مکان مخصوص وی نه نهد پس راقم بخشم و درشتی تمام او را در معرض زجر و توبیخ آورده بحضور آن حمیت دستور عرض این کیفیت نمود ، ازانجا که آنجناب موهبت مآب شرف بخشی نواختگان و عزت افزائی سرفراز ساختگان خود بهمه جا و همه حال نصب العین میداشت ، از اصغائ این رواد بهم برآمده براقم فرمود که چرا آن جوان گستاخ را طبانچه ها نزدی ، عرض کردم که ضرب او بنا بر قیامش بر عهدهٔ پاسبانی منافی قانون دانسته فقط بر زجر و توبیخ اکتفا کردم ، باز از راه نوازشات خداوندانه ارشاد فرمود که چون وقت آمدن تو باستقلال چتر در شادی محل یا بدارالاماره کسی مانع و مزاحم تو نشده و نمیشود ، پس دیگری را چه زهره که در منع تو ازین امر گوارا داشتهٔ با چنین دلیری و بے جگری

---

(۱) (ما) باین بطرز

بکار برد و از امروز ترا حکم داده میشود که اگر احدی از ملازمان سرکار فیض مدار بتعلیم کسی بوالفضول یا بوجوه دیگر چنین گستاخی و بےادبی پیش آرد ، قسم بسر من که آن گستاخ بےآداب را بهر حالتی که باشد بےانتظار عرض حال او بحضور ما خوب زد و کوب و خاطرخواه ضرب و تادیبش نمائی ، تا دیگران عبرت پذیرند ، و مرتکب چنین جسارت نشوند ، سپس(۱) این بندۀ خدمتگذار فدویت شعار بعد خطبه‌خوانی (ق ۴۶ ب) محامد این عزت بخشی و قدردانی آن خداوند نامدار عالی‌تبار آداب شکر این شرف اختصاص به‌تقدیم رسانید ، روزی شرف الامرا برادر خانموصوف جهته فاتحه به‌مقبره شریف رحمت مآب بےکمربند درآمد پس مولوی میرمحمدصالح بخاری متولی آن بقعه بعرض جناب نواب ما رسانید که شرف الامرا در رعایت آداب زیارت نواب رحمت مآب مساهله نمود و خلاف آنکه در شرح مشکات شریف آمده که واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود طریق گستاخی و بےادبی پیمود ، فی الفور ،مولوی مذکور امر جلیل القدر

---

(۱) (آ) سس

صدور یافت که همچنین کسان بے ادب را درانجا بار نباید داد ، و محافظین آن مکان را درین باب تاکید اکید باید کرد و همچنان روزی بحضور نواب ما بی کمر بند حاضر آمد آن بحر حلم و اخلاق دفعةً درخود نجوشید و کاربند تحمل گشته پیام فرستاد که چنانچه پدر شما آداب تعظیم رئیسانه پدر والا قدرم بجا می آورد شما نیز بر طبق آن بعمل آرید ، و هرگاه جناب خداوند ارجمند ما از اوضاع ناپسندیده و اطوار ناسنجیدۂ مردم خاندان که بخار غرور و تکبر در دماغ شان متصاعد است نفرت تام و کراهت تمام میداشت ، روزی براقم فرمود که از وقت ریاست پدر والاقدر خویش می[1] بینم که ارباب حکومت با وصف نابودن ملک کرناٹک به قبضۂ اقتدار ما در اعزاز و اکرام ما و نواختگان ما به نسبت نوابین مرحومین مقدار ذرۂ تقصیر نمیکنند ، اما این سبک مغزان گران سر و خرد فروشان جهالت خر که بموجب قول نواب عمدة الامرا فردوس سرا هر یک از رجال ایشان فرعون سامان است ما را و بزرگ کردهای ما را محقر دانسته خلاف دستور و آئین دودمان روسای پیشین جامۂ تنخترز[2] دربر و عمامۂ تکبر بر سر میگذارند ، و جناب پدر بزرگوار ما نیز

(۱) (ما) بینیم (۲) (ما) تبخیر

از مبادی ریاست نظر بر شفقت فرمائی و عزت بخشی ارباب حکومت از رفتن ملک کرناٹک بتصرف ایشان گاهی حسرتی و تاسفی بدل راه نمی داد ، مگر چون خودبینی و خودستائی و نخوت فروشی و محقرشناسی این فرعون نشان کوته بین موافق قول نواب مغفور ممدوح ملاحظه می کرد یا به سمع اشرف می آورد غضب ناک گردیده باب تاسف رفتن الکهٔ کرناٹک بر روی می کشاد و بملازمین معززین با تمکین همچو شرف الملک مرحوم بسوگندهای شدیده تاکید می نمود که هرگز کسی را از مردم نخوت پرست خاندان ادنی باشد خواه اعلی حسام الملک وغیره بنظر[2] نباید آورد ، و در تکریم و تعظیم و گفت و شنید او مرتبه مساوات ملحوظ باید داشت، فی الجمله بعونه تعالی ما نیز از امروز همین حکم صادر پدر عالیقدر خود در حق تو به نسبت همگی اهل خاندان سوای حسام الملک نافذ میکنیم ، و چون نامهٔ ضیاء الملک (ق ۴۷ الف) حال خسرپورهٔ آن ذات با عظمت و اقبال بنام راقم از حیدرآباد رو بوصول گذاشت و راقم آنرا به نظر انور حضور گذرانید ، بعد مطالعه از راه انصاف بینی و حق گزینی فرمود که تو نیز مثل القاب نگاشتهٔ این نامه که خانصاحب بسیار مهربان

---

(۱) (ما) بنی (۲) (ما) نیاید آورد

سلامت مرقوم بود بر نگاری ، عرض کردم که درین باب خوف آزردگی جناب محل عالیۂ متعالیہ مدظلها دامنگیر جرات است ، ارشاد شد که آیا[1] مرا مطیع بیگم تصور میکنی که بپاس خاطرش تذلیل تو روا دارم، آگاه باش که هرگز بهیچ حال منقاد[2] نسا و اناث ندانی که عقلاً و نقلاً اطاعت ایشان خیلی مذموم و مورث غرام[3] و ابرام[4] است ، چنانچه برین معنی این ابیات حق نشان بر زبان فصاحت بیان قرات نمود

آدم ز بهشت یافت نقصان از زن
یوسف به بلای چاه زندان از زن
سیمرغ بکوه قاف حیران از زن
ویران شدن ملک سلیمان از زن

و مولینا جامی قدس سره السامی میفرماید ؎

زکید زن دل مردان دو نیم است
زنان را کیدهای بس عظیم است
عزیزانرا کند کید زنان خوار
بکید زن بود دانا گرفتار

از امیر خسرو قدس سره ؎

---

(۱) (ما آ) ایا (۲) (ما) منقار (۳) (آ) حاشیه غرام بالفتح بدی دایم ۱۲م

(۴) (آ) حاشیه ابرام ملول کردن ۱۲م

زن بود در زبان هندی نار
و قنا ربنا عذاب النار

وله

اگر نیک بودی همه کار زن
زنان را مزن نام بودی نزن

از نظام الدین گنجوی رحمة الله علیه ؎

زن از پهلوی چپ شد آفریده
کس از چپ راستی هرگز ندیده

و نیز مولوی جامی می فرماید[۱] ؎

چه مرد از زن به خوشخوی کشد بار
ز خوشخوی به دیوثی رسد کار
مکن در کار زن چندان صبوری
که افتد رخنه در سد[۲] غیوری[۳]

و نیز چند احادیث صحیحه شرح عین العلم و صحیح بخاری که در عدم باب اطاعت زنان نصیحةً از زبان جناب ملک العلما مولوی علاء الدین[۴] مغفور مبرور ملاء الله قبره بالنور سماعت نموده بود بیان فرمود ، و آن اینست

---

(۱) فرمانید (م) (۲) (آ) حاشیه سد بالفتح و تشدید دال مانع میان دو چیز که مردم ساخته باشند ۱۲ (۳) (آ) حاشیه غیوری حاشیه بالفتح بسیار رشک برند بر اهل خانهٔ خود ۱۲ م (۴) (آ ما) علاو

تَعِسَ عَبْدُ الزَّوْجَةِ یعنی آنکس نگون سار گردید که حلقهٔ بندگی زوجهٔ خود در گوش کشید وَ هَلَکَتِ الرِّجَالُ حِیْنَ اِطَاعَتِ النِّسَاءَ و این[1] ماثور است از ابی بکر رضی الله تعالی عنه یعنی مردان هلاک شدند وقتیکه اطاعت زنان کردند وخالفوا والنسا فان فی خلافهن برکة و این منقول است از عمر فاروق رضی الله تعالی عنهٔ یعنی مخالفت کنید بازنان بدرستیکه برکت است در خلاف ایشان وَ طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ واین مرویت از عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها یعنی فرمان برداری زنان مورث پشیمانی مردان است و لقد نفعنی الله بکلمة سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام الجمل بعد ما کذت ان الحق باصحاب الجمل فاقاتل معهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بلغ ان اهل فارس قد ملکوا علیهم بنت کسرای قال لن یفلح قوم ولوا امرهم امراة یعنی گفت ابی بکره[2] که تحقیق الله تعالی مرا نفع بخشید از کلام جناب خیرالانام در هنگام جنگ جمل که طلحه و زبیر و عایشه صدیقه رضی الله عنهما[3] و عنها صف جدال و قتال (ق ۴۷ ب) باقتضای بشریت با امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آراستند ، نظر بر آن کمان کرده بودم که

(۱) آ، ابن ماثور (۲) (نا آ) ابی بکره ؟ (۳) عنهما و عنها

حق بجانب اصحاب جمل است تا شریک ایشان شده قتال و جدال نمایم ، ناگاه آن کلام نافع بیادم رسید و این اراده از خاطرم منتفی گردید ، و آن کلام نافع اینست که هرگاه بحضور لامع النور سیدالورا علیه التحیۃ والثنا خبر رسید که اہل فارس دختر کسریٰ را بر خود حاکم گرفتہ اند ، فرمود که نخواہند شد قومیکه حاکم شان زن باشد ، چنانچہ این قول جناب مخبر صادق صلوٰت اللہ علیہ والسلام در ایام خلافت عمر رضی اللہ عنہ بعد در آمدن ملک فارس بہ حوزۂ تسخیر اہل اسلام واجب الاحترام قرین صحت گشت ، و عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحیٰ او فطر الی المصلّٰی فمرّ علی النساء فقال یامعاشر النساء تصدقن فانی اُرِیتکن اکثر اہل النار قلن و بم یا رسول قال تکثرن اللعن و تکفرن العشیر ما رَاَیتُ من ناقصات عقل و دین اذہب للب الرجل الحازم من اِحداکُنّ قُلن وَ ما نقصانُ دیننا و عقلنا یا رسول اللہ قال الیس شہادۃ المراۃ نصف شہادۃ الرجل قلن بلیٰ قال فذلک من نقصان عقلہا اَلَیس اذا حَاضَت لَم تُصَلِّ وَ لَم تَصُم قُلن بَلیٰ قال فذالک من نقصان دینہا یعنی مرویست از ابی سعید خدری اللہ تعالی عنہ گفت کہ برآمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید اضحی یا فطر پس

بگذشت بزنان و فرمود تصدق کنید ای جماعۂ نسا زیرا که معاینہ کنانیدہ شدم اکثر شمارا از اہل دوزخ پس فریاد کردند بچہ سبب یا رسول اللہ فرمود بسبب آنکہ لعنت بر یکدیگر بسیار میکنید و کفران نعمت شوہران می نمائید و از ایشان شکایت میدارید ، و ندیدم من ہیچ کم عقل و کم دین را ربائندہ تر از شما عقل مرد عاقل ہشیار را عرض کردند چیست نقصان دین و عقل ما یا رسول اللہ فرمود ایا نیست شہادت زن نصف شہادت مرد گفتند آری ، فرمود پس این از نقصان عقل زن است ایا نیست ہرگاہ کہ حایض شود نماز نمیگذارد و روزۂ نمیدارد گفتند آری فرمود پس این است از نقصان دین وی انتہی کلامہ موفقاً للاحادیث الصحیحہ[۱] و نیز بحکم منطوق لازم الوثوق یا ایہا الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا[۲] قدم بجادۂ بدگمانی در حق ہیچ مسلمے نمی گذاشت ، و در پے استفسار سیّات ہیچ

(۱) للاحادیث (۲) (۱) آیہ، حاشیہ یا ایہا الذین آمنوا الخ ای آن کسانیکہ ایمان آوردہ اید بپرہیزید و بگذارید بسیاری را از گمان ہا بدرستیکہ بعضی از گمان سبب نبرہ؟ کاری بود و موجب اثم باشد و عیب مردمان را تجسس مکنید و در تفحص ایشان مشوید ۱۲

یکی از مقربان و متوسلان خود نمی‌شتافت ، و میگفت که متفحص حالات مردم خیرخواه اخلاص سمات شدن بے‌سبب آنان را بد دل کردن است ، مگر وقتیکه از کسی عداوتی به نسبت ذات خود پیش آید ناظر حرکاتش بودن ضرور بل تلافی و تدارک آن واجب تا شر آن منجر بضرر نشود ، فی الجمله اگرچه بارے تعالیٰ عمر شریف و مدت ایام ریاست او نهایت قصیر گردانیده ، اما (ق ۲۸ الف) بسا کارهای عمده همچو فرستادن سلم عظیم‌الشان که حاجیان بیت‌الحرام و زایران کعبهٔ محترم را بواسطه آن شرف مداخلت خانهٔ کعبهٔ معظمه دست دهد ، از دست آن والاهمت بظهور رسانید ، و تشریح این اجمال آنکه چون درابتدای ریاست از ارقام وکلای سرکار فیض‌آثار که برای تقسیم زر خیرات بمکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره زادهما الله شرفاً و تعظیماً می باشند واضح گردیده که معراجیکه جد بزرگوارش جناب نواب والاجاه جنت آرامگاه در زمان ملک‌داری خود فرستاده بود نهایت بوسیده و کهنه شده است ، پس ازان بازباوصف عدم اقتدار پیوسته توجه خاطر شریف برین امر جلیل‌القدر گماشته مرقاتی از خشب باستحکام تام و تکلف تمام که عبارت از اندودن ورق مس با ملمع طلا است از دست صناعان کامل و

هنرمندان اکمل طبار کنانیده باستشار و استرضای دانای دهر
نیک نام عصر ، برگزیده بخردان ستودهٔ دانشمندان، صاحب
عقل و فرهنگ ، مقنن(۱) قوانین اهل فرنگ ، عزت و
اعتبار شناس هر رئیس و امیر ممالک هندوستان، نواب
گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر نامدار فرنگستان ، با
هدایای بیش بها برای حاکمان و باشایان و کارپردازان
آن بقعهٔ شریفه که مبادا وقت نصب آن از روی
طمع هرگونه و فسادیکه از همین معنی در زمان جد بزرگوارش
لک روپیهٔ خرچ شده این کار خیر بوقوع آمده بود
خلل انداز شوند، روز دوشنبه هفتم محرم الحرام سال یکهزار
و دو صد و چهل و یک هجری ابلاغ نمود ، و تفصیل
هدایا اینست که دو دوشاله بوٹه دار محشی و یک رضائی
شال مهرمات(۲) و پنج کمخاب بنارسی یکی سبز و چهار
سرخ و چهار تهان زردوزی بیل و بوٹه دار و دوپٹهٔ
سفید بنارسی بوٹه‌دار کلابوتی و یک انگشتر یاقوت و
یک شمشیر و پیش قبض قبضه‌دار یشب مرصع و یک
بندوق بیست و چهار ضربی نقره کار و یک دوربین
نقردی و یک ساعت نوانگیز کلان و یک ساعت جیبی
پر طلسم که بر وقت و هنگام از پرافشانی طایری

---

(۱) دآ، حاشیه مقنن ایجاد کننده قانون ۱۲اب (۲) (ما) محرمات

که دران تعبیه کرده بودند صدایش گوش زد مردم گردیدی
بمحمد علی باشا رئیس مصر ابلاغ یافت و بمتوطنین و
متوسلین مکهٔ معظمه زادها الله شرفًا و تعظیمًا یعنی یک کاره
و چهل و دو ریال بخدام موالید معظمه یعنی مولد پرنور
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و ابابکر الصدیق و عمر فاروق
و خدیجة الکبریٰ و فاطمة الزهری و امام حسن و امام حسین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ، و یک دوشاله و یک
کمخاب و یک مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ململ
بوٹه دار و ساده و یک کارهٔ ولایتی و یک جفت پشتول
و هزار ریال بشریف یحییٰ و یک دوشاله و یک
کمخاب و دو مشروع حیدرآبادی و چهار ململ بوٹه دار
ساده کارهٔ و یک جفت پشتول باحمدباشا و سی ریال
بالیاس آغا ترجمان او و یک شال و یک کمخاب و
صد و پنجاه ریال بشیخ محمد شیبی صاحب مفتاح و یک شال
و صد ریال به هر یک از شیخ الحرم و نایب او یعنی بشر
آغا و سلیمان و یک شال و یک کاره بسید محمد عارف
قاضی بلدهٔ متبرکه و یک کاره و یک ململ بنایب او
و یک ململ به هاشم ترجمان قاضی و هشت ململ و یک
کاره بمقاتی (۲) هر چهار مذهب یعنی شیخ عمر مفتی شافعیه

---

(۱) (ما) کاره (۲) (آ) بمفاتی جمع مفتی

وشیخ سلیمان مفتی حنفیه و محمد البنانی[1] مفتی مالکیه وشیخ محمد مفتی حنبلیه و یک کاره و بیست و پنج ریال بمحمد عطاس شیخ السادات و یک ململ و یک کاڑه و پنجاه ریال بشیخ محمد صالح رئیس، و یک ململ و یک کاره و صد ریال بشیخ عمر عبدالرسول محدث، و چهار صد ریال بلعلماء و محدثین و فقها و مدرسین یعنی شیخ بشر و اسمعیل افندی و عثمان افندی و شیخ محمد کردی و شیخ عبدالله و مولوی معز الدین وغیرهم و پنجاه ریال بمعلمین اطفال و یک شال بشیخ الخطبا شیخ عبدالله و چهار صد ریال بخطبا و ایمه یعنی عبدالمنعم خطیب و شیخ محمد امام حنفی وغیرهما و ده ریال بعبدالله شیخ الموذنین و ۳ کاره و یک ململ و نود و پنج ریال بروسای موذنین و دو صد ریال بموذنین و مکبرین و یک شال و یک کمخاب و دو ململ و دو صد ریال برستم آغا وزیر جده و یک شال و یک ململ و یک کاره به حسن افندی دیوان وزیر مذکور و بیست ریال بامیر بحر جده و یک شال بامین افندی کاتب جده و یک شال و صد ریال بشیخ ابراهیم تنک مترجم و دو صد و پنجاه ریال بعثمان مقدم و محمد کاتب و محمد عزاوی و عبدالرحمن صبحی و محمد بن صالح و بست و شش ریال بمحمد یمانی شیخ الزمازم

---

(۱) (آ) النیانی ؟

و بست و پنج ریال بحاکم و عسس و محتسب یک شال و صد ریال بابراهیم شیخ الاغوات(۱) و یک ململ و بیست ریال بجوهر آغا نقیب شیخ الاغوات و چهار صد ریال باغوات و دو صد ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان و دربانان یعنی عبدالله شیخ الفراشین و سید علی و سید نوری شیوخ چراغ افروزان مرسل گشت ، و بساکنین و مستعدین مدینهٔ طیبه علی صاحبها الصلوات والتسلیم یعنی یک دوشاله و یک کمخاب و دو مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ململ جالدار و بوٹه دار و ساده و دو کاره ولایتی و یک جفت پشتول و هزار ریال بعنبر آغا شیخ الحرم و یک شال و صد ریال به علی آغا نایب شیخ الحرم و هزار ریال باغوات الحرم و یک شال و یک کمخاب و یک ململ و دو صد ریال باذن علی آغا وزیر مدینهٔ منوره و یک ململ بخزینة دار و یک شال و پنجاه ریال باحمد کیخیة(۳) الحرم یعنی سردار فوج و یک ململ و پنجاه ریال بسرور آغا خزینه دار حرم و یک شال بمحمد سرور شیخ الخطبا و چهار صد ریال به خطبا و ایمهٔ و صد و پنجاه ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان و دربانان و دو صد ریال بمجاورین و یک ململ و بست

---

(۱) (ما آ) الاغوات (۲) (آ) حاشیه مستعدان ای سعادت یابندگان ۱۲

(۳) (ما آ) کنخیة (۴) (ما) بسردر آغا

و پنج ریال بمحمد صلاح الدین شیخ السادات و یک شال
و یک گاڑه بسید محمد قاضیٔ بلدهٔ (ق ۴۹ الف) شریفه
و دو ململ و دو گاڑه بمفتیان یعنی ابوبکر مفتی الحنفیه
و احمد طاہر مفتی الشافعیه و دو صد ریال بمحدثین و مدرسین
و علما و فقها یعنی سید حسن و شیخ رضوان و شیخ حبیب
و شیخ محمد افندی و حسن افندی و احمد افندی و پنجاه
ریال بمعلمین اطفال و صد و پنجاه ریال بموذنین و
ہشتاد و پنج ریال بچهار روسای موذنین و بیست
و پنج ریال بمصطفی شربجی(۱) یعنی داروغه لنگر و یک ململ
و بیست و پنج ریال باحمد حریری شیخ الفراشین بارسال
پیوست، سپس در ایام مرض الموت از نوشتهٔ کارپردازان
ہمراہی سلم شریف که از اثنای راه نوشته بودند مبرہن
رای انور گردید که بجهازِ حامل سلم بجدی طوفان
رسیده که قریب بغرق بود، و در وقت طوفان
بعضی از ہمراہانش بخواب دیدند که خود بدولت جامهٔ
سفید پوشیده و دامن بر کمر زده نزد سکان جهاز
استاده میگوید که بفلان جانب برانید تا مامون بمکان
مالوف خواہد رسید بعد ازان از خواب بیدار شدند و
دیدند که طوفان کم شده است ازینجا معلوم می شود

---

(۱) (ما آ) شربجی

که در حالت بیماری هم تعلق خاطرش برسیدن مرکب مذکور با سلامت بیشتر می بود ، و می فرمود که هرگاه خبر انتصاب سلم شریف بکعبهٔ منیف گوش زد ما خواهد شد، درین جا جشن آن بتکلف تمام خواهیم نمود ، و انواب انبساط این معنی هم سر خواهیم دهانید ، افسوس هزار افسوس که پیش از سامعه افروزی این بشارت جان بحق تسلیم فرمود و من بعد جناب نائب مختار بحسب ارشادش بآرایش محفل سرور وصول مژدهٔ مذکور پرداخت، قبل ازین در عصر پدر بزرگوارش مجرمان ملازمان و متوسلان سرکار را بپیادگان پولس دست گیر کرده بے اطلاع سرکار تعریز میگردند ، و پدر بزرگوارش ازین معنی رنجیده خاطر گردیده و یک نوع هتک حرمت نسبت بذات شریف خود تصور کرده آنها را از ملازمت خود دور می نمود ، بعد ازان خداوند ارجمند ما در عهد فیض مهد خود باستمداد گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر که پیوسته قدردان و ناخواهان هتک حرمت هیچ گونه این دولت خانه بود خلاف قاعدهٔ مستمره بعد استفسار و ثبوت جرم پیش ارباب پولس و اطلاع آنها بحضور فقط اجرای تعزیر و سیاست این مجرمان در سرکار خود مقرر گردانید چنانچه به فضل تعالی تا حال جاری است و سابق ازین

لوازمهٔ عزت میر بخشی که عبارت از سر شدن اتواب است معمول سرکار کمپنی(۱) نبود لهذا خداوندان ما دران باب سعی فراوان بکار برده بوساطت گورنر صاحب موصوف قانون آن مقرر کنانید وقتیکه این عمل بظهور رسید بدو جهت دست افسوس می مالید ، یکی آنکه برخدمت این بخشی گری که خانموصوف برآنست کسی از ملازمان بودی نهایت انسب شدی ، و دیگران که برای سردادن اتواب تعظیمش بر برج قلعهٔ مدراس ننوشتمے بهتر بودے، زیرا که ازین معنی در تعظیم خداوندان نعمت و تعظیم ارباب (ق ۴۹ ب) ملازمت مساوات لازم می آید، و فرق و امتیاز درمیان روسا و سایر بندگان این برگزیدگان رب انام نمی ماند ، و روز روانگی خانموصوف سمت ناگور شریف اگرچه بلا تامل بسر دادن اتواب تعظیم خانموصوف برقلعهٔ اینجا نامهٔ بسفیر خاص نوشته از دست ولی محمد مروهه فرستاد ، امابعد ارسال آن فی الفور خیال مذکور بخاطر مبارک آورده آدم بطلب او روانه فرمود ، چون نامه بر از راهی و آدم طالبش از راهی دیگر رفته بودند ، نامهٔ مذکور بدست سفیر رسیده حسب الترقیم بعمل آمد ، الحمدلله که او جل شانه بفضل عمیم خویش باوجود

---

(۱) (م) کومپنی

خلق و اوصاف حمیده در ذات آن بنده برگزیده اسباب خوش اقبالی هم عطا فرمود و هر چه عزم اعظمش مصمم میگشت آن را بوقوع می آورد ، و نواب ہانربل سار ٹامس منرو بہادر گورنری بود نیک طینت ، تابع انصاف و معقولیت رعایا و برایار خوشتر داشتی ، و بهیچگونه ظلم و ستم را در طبع خود فرو نگذاشتی ، اگر کسی بالمواجهه سخنان ناشایسته بزبان درازی و خشم پردازی بر نسبت ذات او بر لسان آوردی ، او بمقتضای نسبت طبع برفق و مدار او حلم و مواسا پیش آمدی ، میگویند که بعضی او باشان بهایم سیرت و شور بختان پرخاش طینت این ملک بعلت عدم حصول مقاصد خودها که درحقیقت آنها نداشتند ، آهنگ کشتنش کردند[۱] و او برین معنی آگاه گشته بجواب شان پرداخت که از قتل من شما را اصلا سودی دست ندهد ، بل بقصاص من کشته شوید ، و بجای من دیگری خواهد نشست ، اما بهبودی شما دران است که اینهمه خیال فتنه و فساد از سر بدر کرده طریق بخردی و هوشمندی پیش گیرید ، و اگر بر اثبات حقوق خویش دلیلی و حجتی داشته باشید بیارید ، تا بمرام خود بدان وسیله فایز گردید ، پس یکی ازان میان بحکم سوال از آسمان و جواب از

(۱) (ما) گردید

ریسمان بچنین کلماتِ پر خرافات بجای خود لاف زدن آغاز کرد که عوض حجت و دلیل میخی از صحرا تراشیده آورده چنان بحلق او فرو گویم که از مقعد او بدر آید کسی ازین معناش اطلاع داد ، روز دیگر او را طلبیده فرمود که چرا در تلاش میخ بصحرا میروی، و در محنت و مشقت مقعد زنی من می افتی ، اگر ایک فتیلۀ کاغذ تمسک به ثبوت حق خود بیاری به تسکین و تفهیم من کافی است ، و تا وقتیکه بر عهدۀ گورنری مامور بود از فصل یک روز بفریادرسی حال مستغیثان و دادخواهان هر نوع پرداخته ، و عرایض آنها گرفته بذاته یا بالواسطه ترجمان مطالب و مضامین آنها ذهن‌نشین خود ساخته، و اهل استغاثه را نزد خویش طلبیده باجابت[1] پر اصابت ملتفت گردیدی ، تا آنکه از چنین توجه و التفاتش خلقی بروی هجوم کردندی و او هرگز از ازدحام مردم چین بر ابرو نگذاشتی ، و اگر مهتمان و ملازمانش نظر بر اهتمام و خدمتگذاری خود عزم اسکات[2] شور و هنگامه مستغیثان می نمودند ، آن انصاف گزین به زجر و توبیخ شان (۵۰ الف) پرداخته میفرمود که این حاجتمندان را ایذای

---

(۱) (آ) حاشیه اجابت ای جواب دادن اصابت ای بصواب رسیدن ۱۲

(۲) (آ) حاشیه اسکات ای خاموش کردن

هیچگونه مرسانید ، و تا بمراد دل فایز نشوند از پیشگاه من مرانید روزی پیر زنی که علت جهل و نادانی داشت ، و بزعم پر غلط خود دعوی مدعای کاذب بدل میگماشت ، خاک راه بر سراپای آن نازکش بےنوایان و مرحمت گستر بیچارگان ، ریختن آغاز نهاد ، و یزکداران(۱) ازین حرکت نالایق او خواستند که سیلی زده از پیش پرانند ، آن نصفت آئین بفحوای

ز فریاد بیوه زنی سر مپیچ
اگرچه بود نالهٔ او بهیچ

مانعان را بمعرض عتاب و خطاب آورده و خاک را از رو و لباس بهر دو دست خود بر افشانده به پیره زن مخاطب گشت که درین خاک افشانی چه فایده بینی بلکه دستاویزی باثبات حق خود بیاری ناکامیاب شوی فقط، و آن مایهٔ عجز و انکسار با همگی شرفا و عماید این دربار به تعظیم و تکریم پیش می آمد ، اگرچه در لباس عسرت بوده باشند ، و تحقیر هیچگونه به نسبت ایشان در دل نمی آورد ، و بیشتر بر عسرت آنان تاسف میخورد ، و تا مقدور خود ترددی و کوششی در توسیع معاش شان بکار می برد ، و در ادای حقوق احباء قدیم خود میکوشید

(۱) (ما آ) یزک داران

و رفقا و خدام را بسیار دوست میداشت و هموارہ
بر فاهیت آنان می پرداخت ، و درپے تعرض و تعصب
ملل[1] و نحل[2] نمی شتافت ، و میگفت که حکام را در
حوالی چنین امور گردیدن نمی سزد ، چه به تعصب یکی
از دیگری تعرض نمودن باعث انهدام اساس دولت و
ریاست است ، و همه مذاهب و مشارع بحسب
ارادۂ لم یزلی است و اکثر رویه پسندیده و سجیۂ[3]
سنجیدۂ او مطابق طریقه سلاطین سابق که گوی نیکنامی
بردند عموماً ، و موافق آئین شاه اکبر خصوصاً می بود ، و
اوقات خود را در اعمال شایسته مصروف میداشت ، و
از کارهای فضول و لایعنی احتراز می کرد روزی مابین
مذاکرۂ لغات و السنه جناب نایب مختار زبان انگریزی
را بر فارسی ترجیح داد ، و آن انصاف منش برعکس
این ، فصاحت و بلاغت لسان فارسی بمیزان بیان نهاد ،
و گاه گاه در مقدمات سرکار ما بمقتضای اوقات باتفاق
اہل کنکاش[4] احکامی چند مقرر کردی ، تا آنکه احکام از
وساطت سفیر بحضور جناب نواب ما واضح میگشت ، و
حضور آنرا از راه معقولیت منسوخ میفرمود ، پس چون

(۱) (آ) ملل ای مذاهب حقه ۱۲ (۲) (آ) نحل ای مذاهب باطله ۱۲
(۳) سجیه ای خصلت (آ) (۴) (آ ما) کنکاش

جناب گورنر صاحب ممدوح مرد معقول و صاحب انصاف بود ، آنرا بخوشنودی تمام قبول بینمود ، و پیوسته بنواب ما و جناب نایب مختار مخلصانه به تپاک دلی درهای موعظت سفتی که گاهی معاملات خود را بکورٹ رجوع شدن مدهید -

بیان خصوصیات و عنایات جناب رضوان مآب و جناب نایب مختار نسبت براقم فدویت قرین و ذکر واقعهٔ جان گزای عشرت فرسار آن آن خوشخرام عرصهٔ خلد برین و شرح بعضی وقایع حیرت آفرین و سوانح عجیب آنزمانهٔ اندوهگین

چون حضرت عز و علا بفحوای تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ میخواهد که ذره را مصاحب آفتاب گرداند (ق ۵۰ ب) و خاری را در صحبت گل نشاند ، پرتوی از انوار افضال خود بروی می اندازد ، و ظلّی از اظلال عنایات خویش برسرش می گسترانند ، چنانچه راقم را از تخصیص و تقریب هرگونه خصوصیات و تقربات بارگاه دولت پناه نواب ما و جناب نایب مختار آنچنان مخصوص و مقرب گردانید که دیگری را

از اقران و امثال در چنین مقامات عالیه(۱) و مباهات غالبه و مشارکت و مساهمت نه بخشید ، تفصیل این اجمال آنکه جناب نواب ما بحسب مواعید ایام صاحبزادگی خود بحکم اَلْکَرِیْمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا از تاریخ جلوس میمنت مانوس خود بتقرر مشاهره صد هون، سوای درماهه ۳ روپیه سرکار جناب محل عالیه و عنایت مبلغ شش هزار هون وغیره این ذرۀ بمقدار را باوج عزت و اعتبار رسانید ، و هم بتعین مبلغ ۳(۲) هون بتقریب هر عید ، و زردهٔ(۳) هون بخرج عشرۂ محرم محترم ، و شصت روپیۂ از خزانۂ عامره ، و ۳ هون از کارخانه میرسامانی در ماه رمضان شریف ، و شصت روپیه سوای پیشکش(۴) آثار مبارک ، و بیست و پنج روپیه عنایت نایب مختار در ماه ربیع الاول و پنجاه روپیه بتقریب جشن سالگره خود مع پنج روپیه تورۂ طعام این جشن خجسته فرجام ماورای ۳ و پنج روپیه سرکار جناب قدسیه بواسطه همین جشن سال بسال معزز و ممتاز گردانید ، و در عنایت نامجات(۵) دستخطی خاص که براقم تحریر میفرمود ، در القابش گاهی دوست من و گاهی دوست صمیم من و گاهی

(۱) (ما) غالبیه (۲) (آ) سی سی (ما) ۳ ۳ (۳) (آ ما) زرده

(۴) (ما) نذر (۵) (ما) عنایتنامجات

یار وفادار من ترقیم مینمود ، بعد رحلت آن بحر جود و نوال در جشن سالگرهٔ نواب حال سلمه الله المتعال فقط یکدشت خلعت برابر اعظم الملک عنایت میشود ، و دو قطعهٔ باغ یکی در وقت صاحبزادگی جناب نواب ما و دیگری در عهد فیض مهد جناب نواب معلی القاب حال بوسیلهٔ عنایات پیغامات جناب نایب مختار مرحمت گردید ، و همچنین بذریعهٔ سترک آن مختار مهام ریاست جلوه افروزی القاب عمدهٔ رفقای بی ریو و رنگ ، زبدهٔ ندمائی با نام و ننگ مع تکمیل آئین توقیر که بزبان انگریزی ریش نامند درهمچشمان عزت فراوان بخشید ، و نیز از عنایات آنجناب آنست که هرگاه قصد رونق افزائی سعادت بندر جهت زیارت حضرت تمیم انصاری قدس سره مصمم کرد ، راقم را بعد گذشتن پنجگهڑی بشب ارشاد فرمود که ما بزیارت آن بزرگوار میرویم تو می آئی یا نه ، عرض کردم که هرگاه دیگران را حکم همراهی خاص شرف نفاذ یافت و راقم را تا این زمان درین باب هیچ امر صادر نشد ، دانستم که سعادت اندوزی راقم بشرف همرکابی حضور منظور نظر والا نیست ، بمجرد گذارش هذا ارشاد شد که ترا در چنین مقامات مانند دیگران صدور امر چه ضرور کسی اجزای جسم خود را امر نمی کند ، و تو بمشابه جزوی

از اجزای مائی آنتهی ، اگر در ادای مراتب شکر این عزت افزائی و ذره نوازی که کسی از سلاطین نامدار و امرای عالی‌مقدار با چنین قدرشناسی و عزت‌بخشی در حق ملازمان عمدهٔ خدمتگذار و فدویان زبدهٔ عقیدت شعار خود ازین قسم کلمات خصوصیت سمات بر زبان (ق ۵۱ الف) نرانده ، مگر بکمال قدرافزائی خبر بلفظ فرزند عزیز برادرعزیز یا[1] یار وفادار و مانند آن مخاطب نفرموده اند ، همه تن زبان شوم ، و تا مدت عمر[2] عهدهٔ آن بر خودش لازم گیرم ، شمهٔ ازان بمیزان بیان نسنجیده باشم ، الحق کسی را عضو خود خواندن و باین اسم مسماش کردن قریب‌تر باختصاص و اتحاد است از خاندان شخصی باسم پدر و برادر و یار و مثل آن ازانکه مابین پدر و پسر و برادر وغیره از وقوع حرکت ناملایم احتمال ظهور تفرقهٔ و بینونتی[3] است

بیت

اگر با پدر جنگ جوید کسی
پدر بیگمان خشم گیرد[4] بسی
و گر خویش راضی نباشد ز خویش
چو بیگانگانش براند ز پیش

(۱) (ما) یارا وفا (۲) (ما) عمر مدت (۳) (ما آ) بینونتی ؟ (۴) (ما) کمنر دیسی

و درمیان عضو و صاحب او از صدور لغوی و معصیتی اصلا این احتمال نیست چه کسی بعلت صدور فعل مذموم از عضو خویش افتراق آن از خود نمی خواهد بلکه همچو جان دوست و عزیزش میداند، همچنان از مرگ خویش و برادر آن قدر رنجی و المی راهیاب خاطر نمیگردد که از تلف عضوی داغ رنج و درد تا دم زندگی در دل می‌نشیند، و هم در عهد آن مختار ذی اقتدار بر عنایت بیست هون نواب رضوان مآب بابت ماه صیام[1] سنتی هون افزون گشته جمله پنجاه هون مقرر شد، و نیز یکصد و بیست هون سالانه جهت خوراکی اسپ وغیره که از روی فرد دستخطی[2] خاص ثابت است، و زری روزینه بمیوه خوری راقم تقرر یافت، و ماورای این عنایات چند نوازشات دیگر است که در افتخارنامه بتفصیل مسطور گشته، و آنجناب فردوس‌نشین در عهد خویش راقم را یکبار تنها برای اظهار مطلب خود بهمراهی یک ترپ سوار پیش سفیر خاص مکڈنل بهادر ٹون میجر قلعه، و بار ثانی مع اعظم‌الملک و یک ترب سوارحین روانگی او سمت ایران بمنصب[3] سفارت جهت ملاقات رخصتش در قلعه فرستاده پایهٔ

(۱) (ما) سے ہون (آ) سنتی (۲) (ما) فرد وستخطی (۳) (ما) منصت

عزت و اعتبار این بمقدار افزود و سپس جناب نائب مختار نیز بدستور بهمراهی ترپ سوار بنا برابر از ما فی الضمیر خود نزدیک جنرل ٹیلر بهادر بقلعه روانه فرمود و همبرین قیاس گاه گاه بمقتضای عنایات جناب نایب مختار یک ترپ سوار وقت اتفاق سیر بیرون گنڈساله همراه این عجز آثار میباشد ، و نیز آن مقیم مقام اعلی علیین گاهی مضمرات و مکنونات ضمیر تقدس آئین و کیفیات نوشتجات ارباب حکومت از راقم مخفی نمی‌نمود و در تجویزات و استشارات دارالانشاء انگریزی شریک می‌ساخت و وقت آمد سفیر ذی توقیر صاحبان عالیشان حکومت نشان بحضور عظمت معمور راقم را با اعظم الملک باستقبالش میفرستاد ، و حین مجالست سفیر فراست تخمیر کرسی نشست راقم نزدیک کوچ مخمل اندود جلوس فیض آمود خاص می‌نهاد ، و روزے در حالت بیماری درد پا از راه مراحم خداوندی براقم[1] ارشاد فرمود که قوالان[2] را بترانه سازی جهت تفریح مزاج (ق ۱۵ ب) نوکر دارد ، حسب الحکم قوالان را بدرماهه بیست روپیه نوکر داشتم ، و خود بدولت هم دو سه بار نغمه آنها سماعت نمود ، تا چند ماه قوالان برای نغمه سازی نوکر ماندند ، بعد

---

(۱) (ما آ) مراقم ؟ (۲) (ما آ) قوالانرا بترانه

انقضای چند سال وجه بقیۂ درماہۂ آنہا بذریعۂ منیعۂ جناب نایب‌مختار ستودہ اطوار از سرکار حاصل و زر ماہوارۂ آنہا با مبلغ ۳۰[1] روپیہ عنایتی جناب نائب‌مختار کہ از وقت صاجبزادگی از علاقہ کونڈل را و میرسید بمواجب راقم داخل گردید ، الغرض او سبحانہ عم نوالہ نوازشات آن بحر ہمت و سخا را بحدی مبذول حال راقم فرمود کہ بموجب قول ندیمی کہ آن را سعدی علیہ الرحمہ در گلستان آوردہ کہ در سایۂ دولت خداوندی دام ملکہ ہمگنان را خوشنود کردم مگر حسود را کہ راضی نمی‌شود الا بزوال نعمت من ، محسودِ اکثر مردم گردیدم ، بفضلہ تعالےٰ بیایۂ اللھم اجعلنی محسودا لاحاسدا چون درین مدت قلیل شش سال ریاست بچنین عنایات بے‌پایان مدارج خصوصیات فراوان دست دادہ باشد اگر ظل فیض گستر آن ندما پرور بر فرق مستظلان سایہ دولت تا دیرگاہ پایندہ بودی چہ قدر عروج و صعود معارج و مصاعد علیا بظہور انجامیدی ، مصرع

تمنا در دل و دیدہ شکستم

بہرحال تفصیل عنایات پیغامات آن سفر گزیدۂ عالم

---

[1] دما ۳ سے

قدس از زبان قلم و قلم زبان افزون است ، و از شما را تامل فکر و خیال بیرون می‌خواست که شمهٔ از سوز و گداز دل پُر درد که از واقعهٔ هوش ربای آن فردوس مکان خرمن سوز عیش و آرام است بدستیاری خامه در جگر نامه فروریزد ع

بقلم گفتم ای سخن پرداز
بنویس آنچه در ضمیر من است
گفت تو شرح سوز میخواهی
نی و آتش چه جای این سخن است

ناچار بحسب مضمون ع

شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی
پای چوبین زکجا عرصه آتش زکجا

عذر آن معقول پنداشته به تحریر کیفیت وفاتش که اینهم در احراق متاع صبر تقصیر نمیکنید ، مگر که ناگزیر مورخین است آن را کشان کشان می آرد ، اعنی در ماه شعبان سال یکهزار و دو صد و چهل هجری از علت شدت درد پا و بیخوابی که دران مدت داشتم ، برای تبدیل هوا تا ـــ ماه سکونت خود بگرام پاک اختیار کرده ، بعد آمدن از آنجا خانه نشین می بودم و وقت عصر بحضور فیض گنجور می رفتم ، و حضور از خوف تزاید مرض

تا هشت ساعت شب حاضر حضور داشته رخصت می فرمود، دران هنگام اگرچه مرض مزمنهٔ مثانهٔ آن خداوند نعمت رو به ترقی آورده بود اما چون از حصول دولت صحبت هر روزهٔ والایش محرومی داشتم ، بازدیاد شکایت مذکورهٔ حضور مطلع نگشتم ، و میدانستم که مزاج مبارکش رو به تنقیه آورده است ، الحاصل روزے در اواخر ماه محرم سال یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری به عادت معهود وقت عصر بعشرت محل رفتم ، و بعلت تشریف فرمائی حضور بمحل سرای دولت معمور زمانی بانتظارش بر کنار چبوترهٔ حوضی که در صحنش واقع است نشستم هرگاه، بر آمد فرمود دیدم که روی ماه پاره اش از سحاب ملال نقاب پوشیده است ، و گل رخسارهٔ او از تاب رنج و تعب ژولیدهٔ خواستم که سببش استفسار نمایم، لیکن او بکمال شفقت سبقت کرده دست بر دوش من نهاده بدین مضمون متفتش احوال من گردید که حال دوشینهٔ خود برخوان ، و کیفیت بیخوابی و درد پا باز نما که راحتی از خواب و تسکینی از درد یافته یا نه ، راقم بعد عرض حال خود التماس کرد که امروز بر وجه مبارک آثار تعب کثیر می بینم سببش چیست پس آن جوهر صبرواستقلال بهمان حالت که دست بر دوشم گذاشته بود بحجرهٔ

حمام خانہ تشریف آوردہ فراش را طلبید فرمود کہ شیشۂ بول کہ در محراب است بیارد و باین کس بنما، وقتیکہ نظرم بر قارورہ افتاد، بلا مبالغہ خون ناب معاینہ کردم، و بہراس خاطر و تشویش باطن عرض نمودم کہ این قدر حرارت مثانہ و تبدیل رنگ بول و بآن سبب است کہ رائے حضور بعد انتقال حکیم مسیح یارجنگ بطرف تنقیۂ مزاج فیض امتزاج مایل نگشتہ، فرمود کہ تو نظر بر تشویش دل خود کسی را حتی کہ برادرم یعنی جناب نایب مختار را بدین معنی آگاہ نکنی، گمر بعرض فضل حق صاحب رسائی کہ بفضلہ تعالیٰ ازالۂ بیماری از دعای ایشان مرجو است، معروض داشتم کہ کسیکہ اعتقاد حضور باجابت دعایش انعقاد یافتہ است، او خود بحکم لکل داء دواء عندالاحتیاج محتاج استعمال دوا می‌شود، پس رای حضور چسان تجویز فرماید کہ دعا انفرادًا بی ملازمت دوا موثر آید، سپس راقم را با زجر و توبیخ فرمود کہ دل تو از بزرگان نہایت بد اعتقاد است، و چنین نباید، بعرض دادم کہ درین باب ناچارم دل ہر کس بید قدرت او تعالیٰ است، بہر جانب کہ خواہد مایل گرداند من بعد بہ جرأت تمام و عجز و انکسار مالاکلام بسمع اشرف رسانیدم کہ برطبق

ارشاد والا جناب فضل‌حق صاحب معروض نمیدارم اما عرض دیگر فدوی نیز بذورهٔ اجابت فایز شدن ضرور، یعنی اگر حکم ملازمان شرف نفاذ یابد تا بحکیم صداقت‌علی خان که طبیب قدیم ایام صاجزادگی است اطلاع میدهم که به صباح حاضر حضور گردیده معاینهٔ قاروره نماید، فرمود بهتر است مگر به طبیب مذکور تاکید کنی که این معنی از دیگران بپوشد، و باظهار آن نکوشد، پس حکیم مسطور حاضر گشته کیفیت مزاج والا بمعائنهٔ قاروره دریافت، و از شربت‌های مسکنات بتداوی و معالجه پرداخت، من بعد روزی وقت عصر با حکیم مسطور ملاقی شده از چگونگی معالجهٔ مزاج مبارک استفسار نمودم، جواب داد که انشاءالله تعالی مزاج مبارک در عرصهٔ قریب باستعمال چنین مسکنات رو باعتدال خواهد آورد، گفتم که اصلاح مزاج عالی بدون تنقیه مشکل معلوم می‌شود، او پاسخ داد که چون قبل ازین در ایام صاحبزادگی از شدت بیماری بتجویز مسهل چه قدر در طعن و تشنیع مردم افتاده بودم که بر تو پوشیده نیست اکنون بحکم مارگزیده از ریسمان می‌ترسد چگونه تجویز مسهلات و تنقیه نمایم، قضا را درین اثنا بتاریخ چهارم صفر از بطن مختارالنسابیگم صاحبه دختری متولدشده بر مزاج بیگم صاحبه موصوفه نوعی تکسل پیدا آورد، ازین سبب

طبع اشرف اقدس تا ۳ے چهار روز بدان پیشتر تعلق میداشت ، و بار تشویش بیکران بر دوش مبارک میگذاشت فی الجمله یازدهم ماه مذکور موافق معمول جهت فاتحهٔ پیر پهلوان تبروالور مع محلات تشریف فرما شده در احمدی باغ نزول اجلال فرمود ، و روز دوم باوجود شکایت طبیعت فیض طوبیت پرواش نکرده وقت عصر بسواری سکهساون که راقم هم بشرف مجالست مشرف بود قصد زیارت مزارش نمود ، بعد انفراغ از فاتحه باوجود ممانعت راقم و دیگران بر اسپ خوشخرام خاص سوار گردید، و دیگر رفقا مثل اعظم الملک و صفدرجنگ وغیره را بسعادت همرکابی مستعد گردانید ، و براقم فرمود که جهت ادای نماز معمولے یک وقتہ بمسجد معمور میروم ، اگر تو هم با وصف این درد پا که داری اگر بتوانی و مزاج تو مکدر نشود برکرسی استاده بر اسپ سوار شوی ، و همرکاب ما بیائی ، و الا در سکهساون خاص که همراه است سوار شده به خیمهٔ خود روی ، راقم نظر بخوشنودی جناب عالی بر اسپ سوار گشته از راه کنارهٔ دریا تا دیوار شهرپناه همراه رکابش شتافت ، چون حضور بر چهرهٔ راقم آثار تعب ملاحظه فرمود ، ارشاد کرد که در سکهساون خاص سوار شده بخیمهٔ خویش مراجعت کنی ، راقم

حسب الحکم بسواری سکهساون رو بفرودگاه آورده محکم دروغ مصلحت آمیز به راستی فتنه انگیز یک قطعهٔ عرضی باین مضمون که جناب فضل حق صاحب همین وقت با راقم ورخورده فرمود که باوجود روداد شکایت در مزاج شرعی نواب او را بر اسپ چرا سوارشدن دادی ، اگر بسواری سکهساون رفتی بهتر بودی ، نوشته با سکهساون و مردم جلوئ سواری خاص بمسجد معمور فرستاد ، تا تارک رکوب اسپ شده بسواری سکهساون مراجعت فرماید ، با آنکه معروضهٔ راقم باظهار قول فضل حق صاحب دست التجا کشاده بود به پیشگاه قبول والا جانگزید ، و آن سیاح ملک آخرت بحسب ارادهٔ ازلی و تقدیر لم یزلی که ظهور امری بی وجود سببی صورت نمی بندد ناچار سواره باحمدی باغ باز گردید ، و بمجرد شرف نزول فرمود که سوزش و شکوهٔ مثانه رو به تزاید آورده است ، خدا خیر گرداند ، ازین ارشاد هوش ربا یش فی الفور حواس راقم در انتشار و صعوبت درد پا که داشت بر یک کنار ماند ، الحاصل بیماریش ازان رو باشتداد نهاد ، و حکما بواسطهٔ غفلت یا از خوفیکه مسهل حکیم صداقت علی خان هنگام صاحبزادگی وقت روداد همین بیماری مضر افتاده بود به تنقیه اش نپرداختند و فقط بتجویز و تشخیص مسکنات اکتفا کردند ، و دران ایام نافرجام عظیم النسا بیگم

صاحب بی سبب منحرف گشته در کورٹ مستغاثی شده از دایرهٔ اقتدار سرکار بیرون رفته بود ، ازین سبب هم بر مزاج حمیت امتزاجش غم و غصه دوبالا میشد ، و مزاج مبارکش روز بروز حرارت پذیر میگشت ، د هم درین مدت مستر هانربل گرهم بهادر مشاور دوم بسبب تشریف فرمودن نواب گورنر هانربل سر ٹامس منرو بهادر بسوی بنگلور برای سیر ملک محروسهٔ خویش بتاریخ بیست و یکم صفر بدارالاماره برای فهمایش معامله بیگم مذکور و امحاء فسادش آمده بحجرهٔ نعمت خانه مکث کثیر نمود ، آنجناب دوان روز با وجود شدت بیماری باستقلال تمام از احمدی باغ محض برای ملاقات و مکالمه مستر هانربل مذکور تشریف آورده رخصتش فرمود ، و هم بمعائنهٔ نواب صاحب حال که ماه تمثال ببرج شادی محل در حجور(۱) مرضعات بیت الشرف میداشت نورچشم افزود ، بعد ازان راقم را در سواری خاص شرف منادمت بخشیده باز باحمدی باغ معاودت نمود ، تا اتمام ماه صفر درآن روضهٔ فرحت اثر سکونت ورزیده بسلخ ماه مسطور برائے تهیهٔ جشن ولادت جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم معه محلات بدارالاماره تشریف آورد ، هرچند هر یک از اطباء اخلاص اکتناه تا انصرام این ماه معالجهٔ

---

(۱) (آ) حجور ای کنارها ۱۲

هرگونه بظهور رسانید ، اما چون نقدیر حکیم مطلق را تبدیلی نیست تدبیر هیچ یکی سود نه بخشید ، و مرض جان سوز یوماً فیوماً ترقی برنمود ، متعلقین و متوسلین و ملازمین در دریای حیرت و گرداب تشویش بی نهایت افتادند ، مگر آنانکه چون کافهٔ رفضا از روی دین و دولت عداوت قلبی با او داشتند اوقات خود را به خوشنودے و خوشدلی میگذاردند ، و هم بعضی از خاندان مثل خانموصوف به نیت اینکه بعد انتقال آن خدیو پرمهابت داماد خود یعنی جناب نایب مختار قایم‌مقام آن والاشکوه گردد ، و خود از ذریعهٔ صهریت باستحصال هرگونه منفعت و عزت کامیاب شود ، بدنیتی و بدطینتی را در دل خود جا داد ، و حقوق نواختگی و نوازش خداوند نعمت خود بر طاق نسیان نهاد ، و حالانکه جناب نایب مختار پیوسته ازو به چنین فضولیات و تخیلات فاسدهٔ او تنفر تمام میداشت ، و نواب ما نیز از بدسگالی او خوب واقف شده بکرات و مرات راقم و دیگر خیرخواهان خویش را بدان آگاهانیده بود ، و چون در مرض الموت بسمع والایش رسید که خانموصوف همه وقت منجمان را در خلوت جمع کرده استفسار از مقصود خود بینماید ، و با ڈاکٹر اسکاٹ - هم اتحاد دارد ، روزی روبروی راقم و اعتضادالملک

بتاسف تمام فرمود که شما شنیده باشید که خانموصوف درین ایام بچه کار مشغول است ، عرض کردم که سرگرم آرایش مجمع اہل تنجیم میباشد ، مگر میخواہم که او را چنان سرزنش نمایم که از دایرۂ منجمان بذلت و خواری و فضیحت و رسوائی برآمده دستار خویش را پیش حضور والا بر زمین براندازد ، ارشاد شد که تو چرا او را دشمن خود بر نمائی ، در ارادۂ الہی جزای این بدنیتی وی از دست ہر کس که رسیدنیست[۱] خواہد رسید ، پس راقم چون مار بر خود پیچید ، و خون جگر خورده جز صبر چارۂ نیندیشید ، ازین ماجرا که راقم پیش حضور عرض کرد شاید کسی بخانموصوف رسانید ، لہذا او ازان روز خایف و ہراسان گشته حیلۂ بر انگیخت ، یعنی حوالی خیمۂ خود بقنات فرا گرفته منجمان را اندرون آن می‌نشانید و از مآل بیماری والا می پرسید ، بتاریخ نہم ربیع الاول کرنل ٹیلر صاحب ٹون میجر یعنی قلعدار از طرف ارباب حکومت بخدمت سفارت این سرکار فیض آثار مقرر گشته با ڈاکٹر اسکاٹ که بتفتیتش مزاج مبارک والا مامور شده بود آمد ، و در حجرۂ استراحت و تشریف داشتنی خاص که ملحق بزنانه است طلبیده شد ، و بعد اظہار

---

(۱) (ما آ) ہمچو نوشته

تمنای صحت حضور و آرزوی سردادن انواب خوشی در
روز صحت و استحصال شرف عنایت عطر و گلاب
و هار گل رخصت یافت ، و بتاریخ سیزدهم این ماه تورهٔ
طعام باقسام فواکه بر طبق معمول سفیر مذکور از سرکار
فیض مدار روانه گشت ، و بتاریخ پانزدهم روز جمعه نواب
گورنر هانربل سرٹامس منرو بهادر مع خاتون خود از سفر
بنگلور وغیره بمدراس رسید ، و انواب تعظیم بر برج
قلعه و سرکار موافق معمول سرکردید ، ڈاکٹر مسطور هر
روز و سفیر مذکور یک دو روز برای استفسار کیفیت
مزاج مبارک می آمدند ، و ڈاکٹر هرچند میخواست که
بعلاج مزاج وهاج خودش مامور گردد ، اما آن معلی القاب
بعلت عدم مزاج دانیش اندیشناک بوده دل بر علاجش
بنهاد ، و تداوی حکمای خاص هم کارگر نیفتاد ، الغرض
پیش از چندی از روز وفات برادر عزیزالقدر جناب
نایب مختار فیض بار باین مضمون وصیت فرمود که درصورت
خیرباد گفتن من این جهان فانی را قریب زینهٔ مسجد
جامع که مسمی بوالاجاهی است دفن کنید ، و درباب
ازواج و اطفال خود بشما هیچ نمی‌گویم که ایشان
را بخداے تعالے سپرده ، و بحفظ او درآورده ام ، درین
هنگام راقم آثم از بالاخانه متصل نعمت خانه که دران ایام

همانجا سکونت میداشت موافق بخانهٔ خویش آمده باز بمقام
مذکور مراجعت نمود که جناب نایب مختار راقم را بروشن
چوکی که جلوس گاه او بوده طلبیده بتاسف تمام فرمود
که امروز شاید جناب برادر والا قدرم از زندگی مایوس شده
است که چنین وصیتم فرموده ، پس راقم باضطراب
تمام باریاب حضور گشته اشک ریزان عرض کرد که پیوسته
کلمات استقلال آیات درباب صحت والا بر زبان
مبارک می آمد ، امروز چرا بخلاف آن شرف نفاذ
می یابد ، بمجرد اصغای این معنی تبسم کنان ارشاد نمود
که برادر عزیزالقدرم بتو چیزی گفته باشد که ازان
هراسان شده اشک حسرت میریزی و خاک بی صبری
بر فرق شکیبائی می پنیری(۱) ، بعد چند کلمات تسلی خیز فرمود
که تو خاطر جمع دار و هیچ گونه خوفی و هراسی در دل
میار ، درین وقت که براد م وصیت کرده ام نظر بر
پیروی پدر بزرگوار من است که روزی بهمین قبیل
وصیتم کرده بود ، و بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز
سه شنبه آن مستعد سفر کشور بقا وقت بلند شدن
یکپاس روز براقم خدامت شیم فرمود که در شب دوشنبه
این چنین خواب دیده ام که بر پلنگی موافق معمول استراحت

(۱) (آ) می پنیری ؟

میکنم به هیئتی که یکپای را زیر پلنگ گذاشته ام، درین اثنا دیدم که جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تشریف آورده روبروی من قیام فرموده است، من بمجرد دیدن لقای مبارک خواستم که پای دیگر زیر پلنگ گذاشته استاده شوم، و تعظیم و تکریم آنجناب آرم، بمجرد این اراده ارشاد شد که هرگز از جای خود حرکت نکنی که بیمار تکلیف داده نمیشود، پس من بهمان حالت افتادگی عرض حال بیماری خود کردم، فرمود که همین وقت بدرگاه شافی بےهمال رفته بصحت تو التجا میکنم، چنانچه همونوقت بحجرهٔ شتافته باز بعرصهٔ قریب تشریف آورد، درین وقت حضرت عزاسمه را بصورت انسانی همراه آنجناب معاینه کردم، پس آنجناب بجای سابق بایستاد، فرمود که جهت صحت تو التجا کردم، از بارگاه کبریا خطاب شد که ایام بیماری وصحت بحسب تقدیر ما است، و تبدیل و تغیر را دران اصلا گنجایشی نیست، بعد ازان خود بحضرت صمدیت متوجه شده ملتجی گردیدم که ایام بیماری چقدر باقی است، حکم شد که تا دوشنبهٔ سیومی صحت کامل بحصول خواهد پیوست، و هم چیزی سیاه پیش خود مشاهده کرده بدرگاه آن دافع بلیات دست التجا کشادم که چیز سیاه مرا خوش نمی آید، میخواهم که از نظر من عنایت

شود ، فرمان شد که اگر باشد چه مضایقه ، بهر طور صحت و عافیت و آرام و راحت نصیب تست ، انتهی ، الحق این رویا صادق بود که مطابق آن در سلخ ماه مذکور و شب یکشنبه ثالث بعد گذشتن هشت ساعت سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری کرب و اضطراب نزع رو نمود ، لیکن هوش و حواس آن مستعد سفر آخرت با وصفیکه پیش از چندی دران فتوری واقع شده بود ، چنانچه باید وشاید علی حاله بود ، فی الجمله کلمهٔ طیبه مکرر سکرر باشاره انگشت شهادت بر زبان رانده وقت ده و نیم ساعت ازین سپنجی سرای فانی بجهان جاودانی بشتافت ، انا لله و انا الیه راجعون دریغا واحسرتا که در عین شباب عمر سنی ۳۰ و چهار سال بسان برق خاطف بی نیل مقاصد و مرادات ازین مزرعهٔ آخرت بگذشت ، و همگی تابعین و متوسلین را بسوز و گداز بی انداز بگذاشت اللهم اغفرله و ارحمه

گر پیر نود ساله بمیرد عجبی نیست
این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

بعد ازین حادثهٔ جان فرسا و واقعهٔ اندوه افزا جناب نایب مختار با تاسف بسیار نامهٔ حسرت ختامه محتوی

این خبر هایله بسفیر سابق الذکر ارقام نمود و بغرهٔ ربیع الثانی روز یکشنبه بعد انقضای نه ساعت از عدم موجودیت فوج پیاده درینجا فقط سواران باریکاٹ خاص گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر با دو سرکردهٔ ولایتی برای تعظیم و همراهی جنازه شریف بیرون دارالاماره حاضر آمدند، و در انتظار برآمدن تابوت استاده شدند، درین نزدیکی سفیر مسطور و مستر کافی رفیق گورنر بهادر موصوف آمده بحجرهٔ نعمت خانه با آن دو سرداران مذکور بنشستند، پس ازان چون قریب یازده ساعت صندوق نعش شریف بدر آمد، سواران مذکور و فوج سرکار هر دو همراهش پیوستند، و بتغنئ نغمات غم انگیز و نواختگی سازهائے درد آمیز و نگوں ساری اعلام فوج پرداختند، و اتواب منٹ گن بتعداد سال عمر شریفش بآئین انگریزی بر قلعه شده شور و غوغای ماتم خلایق را بفلک الافلاک رسانید، و سیلاب سرشک را بحر طوفان خیز گردانید، خدا شاهد حال است که آن روز عجب روز ظلمت آثار و آتش بار بود که بکثرت دود آه و فغان و ناله زار مردمان از فرش زمین تا سطح آسمان بنظر هر کس تیره و تار مینمود، و کسی از مسلمان و هنود درین شهر باقی نمانده که ازین ماجرائے

حسرت افزا بی سروسامان نشده ، مگر دران مجمع
ماتمی صغیر و کبیر و ازدحام پرغمی نقیر و قطمیر خان
موصوف سپاه درون بامید درآمدِ این ریاست درحوزۂ
اختیار خود زیر سایۂ چتر زحان و شادان و به تبختر
ذاوان میرفت ، و با هر که از مخالفان آن مسافر
راه عدم و مجاور عالم قدم دوچار میشد ، شادمان و
خیریت پرسان تکلم میکرد ، و در خلق این معنی
شهرت داشت که او جناب نواب حال سلمه الله المتعال
را پور نحس قرار داده ظاهراً غم این واقعۂ جانگاه پیش
مردم ظاهر مینماید(۱) ، چنانچه وقتی این کلمه روبروی اعظم نواز خان
از زبان خان موصوف سرزد ، او بغضب آمده جوابش
چنان داد که در تقدیر الهی آن طفل بمقدور معصوم
و یتیم را چه دخل و اختیار است ، و تو باین سخن
نا معقول او را چرا بدنام میکنی ، پس نادم گشته
سکوت اختیار کرد ، عجب این قساوت قلب و غفلت

(۱) راقم حاشیه برآن اگر در شرع یا در عرف دانشمندان نحوست چیزی ثابت
می بود ، حکم میکنم که خان موصوف از نحس ترین مردم است چه از دخل او
درین سرکار فیض مدار سایۂ همچو خداوند نعمت بی نظیر ما زوال پذیر گشته آن چنان فتنه ها و
مکروهات دایر و سایر این دولت سرا گردیده که بحیطۂ بیان نمی آید ۱۲
عفی الله عنه

او است که باین چنین خداوند نعمت که باریتعالی عنایت خود را محض بذریعه ذات با برکت او بظهور آورد، کفران نعمت ورزیده رسوائی عالم گردید، و پیوسته خود را مطعون و ملوم هر کس گردانید، معاذالله که خدایتعالی این چنین حب دنیای فانی را نصیب به هیچ کس نکناد، القصه جناب نایب مختار و همه منتسبان اخلاص شعار جنازهٔ شریفش با صد نوحه و زاری و شور و شین بی اختیاری بمسجد جامع آورده بعد ادای نماز جنازه جنب پدر بزرگوارش در پردهٔ زمین چون احتجاب آفتاب عالمتاب از نقاب ظلمت سحاب مستور و مستجب ساختند، و ملقب برضوان مآب نمودند، (۱) تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة (۲) جنانه بجاه محمد و آله و اصحابه علیه الصلوٰة والتحیات بعدد احسانه و امتنانه بعد ازین راقم بخانهٔ خود آمده چندان گریست که هم از گریهٔ صغیر و کبیر شور حشر برپا گردید، و خدای غیب دان آگاه است که دران شب قیامت نمون عجب حالتی رو نمود، بهرحال ایزد متعال درد چنین ماتم جان فرسا نصیب هیچکس نکناد، پس عالم تحریر، و

---

(۱) ای دارد خدایتعالی در رحمت خویش و ساکن کندش در وسط جنت خود ۱۲

بحبوحة بالضم وسط دار ۱۲ ص

فاضل بے نظیر ، افضل العلما قاضی القضاۃ مولوی محمد ارتضا علی خان بہادر تاریخ رحلت آن سفر گزین دار آخرت ، و مکتنف کنف رحمت رب العزت رضی اللہ عنہم از نہانخانۂ ضمیر بہ بیدای وجود آورد ، این قطعہ مشتمل تاریخ از طبعزاد مشفقی سید ابوطیب خان المتخلص بوالا است

رباعی

رفت چون آن سرامد امرا
در محاق عدم برنگ ماہ
ہاتفم از سر بکا سالش
گفت افسوس و اہ اعظم جاہ

و ہم صادقی درین حادثۂ درد انگیز این چند ابیات حزن آمیز متضمن مادہ تاریخ از خلوتکدۂ بطون بہ پیشگاہ ظہور کشید ،

غزل

غایب چو گشت آن مہ از چشم رفت ہوشم
مینا شکست ساقی چون خون دل ننوشم
چون نے ز استخوانم خیزد نغان دمادم
بی صحبت حریفم چون مادہ می خروشم
سوز فراق جانان چون شمع میگدازد
وزدیدہ اشک ریزد در خود ولی خموشم

آن وقت فیض صحبت چون شد بدل بفرقت
از فوت و حسرتِ آن افسوس چند جوشم
آهی که میکشم من گردن کشد بگردون
لخت جگر که دارم بانقد جان فروشم
همراز گریه باشد امروز روز دردم
در بزم دوست بوده همدوش خنده دوشم
از جامهٔ متاع گردیده سخت عریان
در ماتم فراقش یکسر سیاه پوشم
آن حرف مهر و شفقت کز یار خود شنیدم
آرام جان مضطر گردد ز شرح کوشم
آن نغمه ها که دوشین جان در بدن دمیده
امروز زان یکی هم هرگز نمی نیوشم
ورنه فلک بخونم ریزد بکاسهٔ من
زهر هلاهل غم هر دم بجائے نوشم
سال وفات او را جستم بظلمت غم
گفتا که آفتابی رفت از جهان سروشم
و نیز عزیزی مادهٔ بلفظ فارسی یعنی یافت بام بهشت
و مادهٔ بعبارت هندی یعنی آه چراغ گیا استخراج کرده،
و کسی از لفظ داغ بر دل استنباط تاریخ نموده، و
کسی ازین قطعه تاریخ وفاتش بیرون آورده،

قطعه

آه نواب عصر اعظم جاه
سوی دارالبقا نمود نزول
سال تاریخ رحلتش از غیب
شد ندا از قبه درجناب رسولؐ

افسوس که آن جویای منادمت و مکالمت هر ساعت را کجا یابم ، وای صد وای که آن خواهان محاکات و مناجات هر وقت را کجا بینم ، واویلا صد واویلا که آن حامی هر آن و زمانم و مقضی هر کار و بارم گذاشته باین بی سروپائ بسر نمایم ، هیهات هیهات که خدایتعالی چنین نعمت غیرمترقب را که باین خاکسار و عصیان شعار عطا نمود ، و ناگهان بسرعت سریعه از دست در ربود ، اکنون استغاثۂ زوال این نعمت عظمی و فریاد سوز سینہ هر وقت و زمان جز بدرگاه بےنیازش بکہ نمایم ، و چارۂ این حادثه بزرگ از که جویم ، و راه نالۂ زار زار لیل و نهار تا کی پویم که اثری و سودی بران مترتب نیست ، آخر همان اولیٰ است که این همه مصایب از بخت ناساز خود دانسته عنان وحشت و جنون از دست

ندہم ، و خار حسرت و تمنا در دل و جان سامان بشکنم، و بجناب کارساز مطلق و چارہ گر بے انباز برحق بہ پناہم، و چنگ صبر و شکیب بدامن رضا و تسلیم بزنم، غایۃ الامر خواستم کہ درین محل جان گزا و مصیبت افزا بنظم معانی سوز و گداز این نایرۂ شعلہ انگیز اندکی باطفای تنور سینہ پردازم ، اما چون در فن شعر چندان مہارتی نداشتم ، لہذا آن را مع چند اوصاف آن سایر باغ عدن ، و منتخب امرای زمن ، چون شعلۂ فانوس لباس نثر پوشانیدہ بخدمت سید ابوطیب خان المتخلص بوالا فرستادم ، خان موصی الیہ برطبق فرمایشم بنظم آن پرداخت و آن اینست

نظم

بیا ای خامۂ آشر ریز
بغل پروردۂ درد بلا خیز
مرکب کن سویدای دل ریش
دو آتش ساز جسم بسمل خویش
ز مژگان ہمچنان افگن سیہ اشک
کہ شخص غم بران یکسر بر درشک

که شد اندر شفق خورشید اعظم
جهان پر شد ز دودِ شام ماتم

که باشد بیگمان خاصیت دود
کند چشم خلایق آب آلود

زبس اسمش سوی عظمت دلیل است
در اسمای دگر زان رو جلیل است

میان اسمها اسمش معظم
چو در اسمای حسنی اسم اعظم

گرامی اسم آن ممدوح موصوف
باعظم جاه مشهور است و معروف

تقدس لمعهٔ خورشید دانش
تفضل موجهٔ بحر صفاتش

وجودش مظهر فضل خداوند
به عاجزپروری بی مثل و مانند

سرش ماوی عقل و رای و فطرت
دل پر همتش ملجای جرات

رخش چون ماه بود از نور معمور
فروغ طالعش نور علی نور

دو ابرویش که دو مفتاح بودند
دو قفل گنج بحر و بر گشودند

گلستان عبادتها و تقوی
نمودی سبز از آب وضوها

ز نیکان نیک بود و از بدان بد
نفرمودی سوالی سایلی رد

بفرق خاکساران مهر گستر
بلی خورشید باشد ذره پرور

همیشه قدرافزای رفیقان
گرامی تر زیک عالم شفیقان

قدیمان را فزودی هر زمان قدر
بلی خورشید سازد ماه را بدر

هزار افسوس اندر نوجوانی
تلف فرمود نقد زندگانی

بهجر او دلم بیتاب گردید
سراپا چشمهٔ سیماب گردید

مراد خویش را ناگشته فایز
چو گرد کاروان وا ماندم عاجز

کنون در زمرهٔ اعدای جانی
بصد تلخی نمایم زندگانی

خدا شاهد ز سوز دل بهر آن
چنین در هجر او هستم غزلخوان

چو اعظم جاه از دار جهان رفت
فغانم از زمین تا آسمان رفت

دریغا وا دریغا وا دریغا
ز کف ناگاه گنج شایگان رفت

ز سر هوش و ز دل صبر و ز تن جان
همه چون او بهمراه فغان رفت

چو شمع صبحدم افسوس ناگاه
ازین محفل سبک دامن فشان رفت

گلی بود او بگلزار جوانی
یکایک آه برباد خزان رفت

سراسر گوهر بحر مرادم
ز دست رفتن او رایگان رفت

حفیظ اکنون خدا حافظ که چون شمع
بهجرش آتش دل بر زبان رفت

غزل

میکردم از پس او مستانه این ندارا
دل میرود ز دستم صاحب دلان خدارا

آن دلبریکه شادان میکرد از عنایت
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

بسمل وشم زهجرش اے کاش مرگم آید
باشد که باز بینم آن یار آشنارا
از تلخئ فراقش زہر ہلاہل اکنون
اشہی لنا و اہلی من قبلۃ العذارا
در رہن بادۂ غم دادیم خرقۂ صبر
اے شیخ پاک دامن معذور دار مارا
از خون دل زہجرش نوشیم جام ہر صبح
ہات الصبوح ہبوا یا ایہا السکارا
حال مخالفان را از بعد او چگویم
دردا که راز پنہان خواہد شدا شکارا
از طرح صبر اکنون اکسیر کن دلت را
کین کیمیای ہستی قارون کند گدارا
حال حفیظ یا رب دانی چنانکه باشد
گر تو نمی پسندی تغیر کن قضارا

القصه تا حیات مستعار خونابه کشی دوام اندوه این واقعه جان فگار ، و پیاله نوشی مدام غم این مصیبت عقل شکار ناچار ، و بعد این چنین خداوند ارجمند و صاحب اقبال پیوند زندگانیم محض بیکار ، دل ہر صغیر و کبیر احبابش از بار این درد و غم بی تاب و توان

است ، و چشم هر برنا و پیر دوستانش از هجوم طوفان این الم سخت گریان ، چرخ کبود ازین ماتم دایم جامهٔ کبود در بر دارد ، و فلک دوار ازین درد مدام مرض دوار در سر گذارد ؎

کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست
کدام دیده کزین حادثه دگرگون است

غرض هر چه ازین اندوه جگر سوز برانگارم اندکیست و انچه از سوز جان گداز در قید قلم آرم از هزار یکی ، لهذا چار ناچار دست بدامن اصطبار زده ، عنان اشهب سوخته دل خامهٔ حسرت طراز را بسایهٔ آسودگی بخش دیگر مطالب میگرداند ، یعنی صباح آن شب دیجور الم معمور خواستم که ارادهٔ ترک آمد و رفت دربار بعرض جناب نایب مختار رسانیده خانه نشین شوم ، بعضی احباب بامتناع این اراده مصر گشته تا بلندی یکپاس روز نزد راقم برای تسلی و دلدهی نشسته بودند ، ناگاه آدم طلب جناب نایب مختار رسید ، همه احباب مذکور بجبر نامحصور راقم همراه آدم مسطور فرستادند ، وقتیکه بحضور آن مختار فیض دستور حاضر گشتم ، و بشرف مجالست فایز شدم ، از راه عنایت بیغایات بغمگساری و خاطرداری این غمزدهٔ جانفگار چندان جواهر سخنان تسلی

نشان از درج دہان فیض تبیان ریخت کہ بیانش از حیطۂ تحریر و تقریر بیرون و افزون است پس ناچار مطیع ارشادات شفقت سمات والایش گردیدم کہ مبادا در خاطر مبارکش باوجود بذل نوازشات بیغایات از ابراز کلمات تسلی آیات چنان متصور نشود کہ شاید وقت اقتدار و ثروت ذات بابرکت خود دیدن نتوانستہ خانہ نشین شدن میخواہد ، در صدد این روداد سفیر خاص با مستر ڈیوڈ ہل چیف سکرٹری از طرف گورنر ہانربل سار ٹامس منرو بہادر نزد جناب نایب مختار آمدہ استمزاجًا پیام رسانید کہ گورنر صاحب را بسبب رحلت جناب نواب بسیار تاسف رو داد ، چونکہ بجز صبر و شکیب چارۂ این معنی نیست ، ناچار بآن باید پرداخت ، و گورنر صاحب را زینت و رونق این دولت خانہ پیوستہ ملحوظ و منظور است ، و از روی قانون خلف الصدق جناب نواب را کہ اگرچہ عمر یکسال و ۳ ماہ دارد ، قایم مقام پدر بزرگوارش کردن ضرور ، چنانچہ درین باب بخدمت گورنر جنرل بہادر بنگالہ نگاشتہ خواہد شد ، و بعد حصول جوابش تقدیم مراسم مسند نشانی بظہور خواہد رسید ، و جناب را لازم و منحتم کہ تا سن شعورش بنظم و نسق این دولت ہمچو زمان پدر والا مرتبش بکفالت (آ ق ۱۲۸ ب)

هرگونه و تربیت تامهٔ او متوجه باید شد، پس درین باب مرضی جناب والا چه اقتضا فرماید، جناب نایب مختار او را باین طور پاسخ داد که بهمه وجوه تابع مرضی شفیق اعنی گورنر صاحب والا مناقب ام، اما میخواهم که باختیار کلی بدون تعرض و بازپرس احدی چنانکه بزرگان سابقین یعنی پدر والا قدرم و برادر اعظم در حکومت و سیاست معینه اقتداریکه داشتند ماذون شوم، من بعد حسب ایمای[۱] جناب نایب مختار امین الدین علی خان خانسامان سرکار جناب محل عالیه نوبادهٔ حدیقهٔ دولت و اقبال جناب نواب صاحب حال سلمه الله المتعال را از محل سرا بیرون آورد، و سفیر و چیف سکرتری موصوفین برای تعظیمش چند قدم استقبال کرده آوردند، و دستش گرفته بجنبانیدند، و بعد زمانی مرخص گشتند، الحاصل بعد وفات آن مقیم چاشنی گیر نعیم جنت خونابه کشی رنج و اذیت بدخواهان این سرای دولت و حاسدان این پروردهٔ نعمت علاوهٔ درد و الم وغم و هم مفارقت آن مقیم[۲] جنات نعیم گردید، پس (ق ۵۶ ب) چارهٔ اینهمه سراسیمگی و پریشانی را چندی بمطالعه کتب سیر ملوک و سلاطین وغیره نمودم، و مابین این بتحریر و تسطیر این داستان یادگار زمان نوعی زنگ

---

(۱) (ما) ایمان (۲) (ما) مقیم گردید

نشئت و تردد از آئینۂ خاطر زدودم ، آخر عنایت ایزدی و الطاف سرمدی دستگیر این آبلہ پای وادی تشویش کاروبار مردم حسد شعار گردیده بسرحد امن و عافیت شوق مطالعہ تفسیر کلام قدیم قدیر رسانید ، و در ایامی چند حل مشکلات و معضلات ہر نوع دل بے تسکین این محسود حاسدین نمودہ بدارالامن جمعیت و طمانیت دایمی نشانید

شکر خدا ہر چہ طلب کردم از خدا
بر منتہای ہمت خود کامران شدم

اعنی تفسیر فتح الرحمان تصنیف حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ پیش استادی مولای سرآمد علمای دہر منتخب فضلاے عصر واقف حقایق معقول و منقول کاشف دقایق فروع و اصول معدن علوم ادبیہ مخزن فنون کسبیہ بحر ذخار معلومات لاتحصیٰ دریائے فیض بار معقولات بے منتہا حافظ کلام الٰہی حامل احادیث نبوی سرمایہ اندوز گنج کنج توکل تجلی افروز شکوہ کوہ تحمل متحمل بار نفقۂ منتسمان خانمان مربی پیر و جوان وابستہ خاندان ، مورد عنایات لم یزلی جناب مولوی محمد قدرت علی مدظلہ العالی سے

سایہ اش کم مباد از سرما
بسط اللہ ظلہ ابدا

برخواندم ، و به سعادت سرمدی مستعد شدم۔

ذکر بعض سوانح عهد جناب نایب مختار از روی اختصار

چون جناب نواب گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر با جناب نایب مختار هم الفت و محبت و لحاظ عزت بیشتر میداشت ، و طبع او بظرافت و لطیفه گوئی بطور اهل امتیاز مجهول بود ، و گاه گاه کلام ظریفانه بآنجناب فیض انتساب مینمود ، روزی درباب تربیت و کفالت نواب حال سلمه الله المتعال چند کلمات فرزانه و سخنان خردانه با جناب ممدوح گفتن آغاز نهاد ، آنجناب در جوابش فرمود که نواب حال در اختیارِ مادر خود است ، او جواب داد که نواب حال مادرزاده نیست ، بلکه دولت زاده است ، و دولت زادگان را باختیار مادر بودن چه علاقه ، ازانجا که جناب رضوان مآب از روی خداترسی فکر ادای دیون(۱) خود به کمک هرگونه گورنر ممدوح بخاطر میداشت ، و او هم نظر به نیک اندیشی و خیرخواهی دایمی و لحاظ اعتبار و افتخار مدامی این دولت خانه خیال سبکدوشی آن آشیان گیر ریاض جنان ازین بار

---

(۱) (ما آ) دیون

گران پیوسته بدل میگماشت ، لهٰذا گورنر موصوف بعد وفاتش باستصواب جناب نایب مختار ادای همگی دیوٰن[1] مع انتظام امور این باب نموده بتاریخ نهم ذیقعده سال یکهزار و دو صد و چهل و دو هجری روانه سمت بلاری گردید ، و سیزدهم ذیحجه سنه مذکور از عارضهٔ وبا جان بجان آفرین سپرده آنچنان آثار نیکنامی خود درمیان خلق فروگذاشت که هر صغیر و کبیر در هر عصر جز کلمهٔ تاسف مرگش[2] بر زبان نمی راند و بدون دفتر تعریف و توصیفش هیچ لفظ دیگر نمی خواند ، پس بر خدمتش نواب هانربل مستر گریم بهادر قریب ۳ ماه تارسیدن نواب ریٹ هانربل استیفن رمبولد لشنگٹن[3] بهادر از ولایت مامور بوده بپی روی طریقهٔ انیقهٔ گورنر متوفی موصوف مینمود ، غرض گورنر لشنگٹن بهادر بتاریخ بیست وپنجم ربیع الاول سال یکهزار و دو صد و چهل و ۳ هجری ازجهاز فرودآمده برصدر عهدهٔ گورنری این ممالک قدم استقلال زد و اکثر معمولات زمانهٔ گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر چه نسبت باین سرکار دولت مدار و چه[4] نظر بر حال ساکنین این دیار بحال و برقرار داشت ، و در تعظیم و تکریم (ق ۵۷ الف) رئیس وقت و نایب مختار مع ارکان و اعیان نو بعزت

---

(۱) (ما آ) دیون (۲) (ما آ) مرکش (۳) اسٹیفن رمبولد لسنگٹن (۴) (ما) وچه

و اعتبار دقیقهٔ از دقایق مرضیه فرو نگذاشت ، و موافق عادت مستمرهٔ گورنران عالیشان (ق ۱۳۹ ب) بملاقات رئیس با عز و وقار و جناب نایب مختار می آمد لیکن ملاقات اولش باین خداوندان نعمت (ق ۱۳۰ الف) خلاف آئین دیگر گورنران ذی شان به علت تکسل طبع و شکایت مزاج وی بعد انقضای عرصهٔ هفده روز بوقوع پیوست از این جا بلند حوصلگی خان موصوف باید فهمید که آن کوتاه اندیش زاغ رو خود را سزاوار خدمت نیابت رئیس وقت فهمیده و با جناب نائب مختار مدعی مساوات گردیده در عهد گورنر مذکور مراکب مساعی شتی از هردوانیدن آغاز نهاد و به هوس اخذ نیابت نائب مختار دیده حرص بیمعنی و چشم طمع لایعنی بکشاد پس جناب نائب مختار بمقتضای تحمل و وقار از خیره سری فتنه گری آن ناسپاس تکبر اساس از جا نمی رفت و بحکم حلم و بردباری خود اورا جهرًا و اعلانًا بکردار ناشایسته اش نمی گرفت ، لیکن ازان تهی مایه پیوسته پر دل بودی و بر سبک ران آن گران سر بجان نفرین بودی - درین اثنا گورنر مذکور نامهٔ طویل و طوماری دراز متضمن فروگذاشت سررشتهٔ انتظام جمیع امور متعلقهٔ این دولت خانه بدست اختیار جناب نایب مختار مثل خداوند این ممدوح برنگاشت و نیز از اعجوبگیهای آن سرخوش بادهٔ خودپرستی و خرسندی های آن

مدهوش صهبای بدمستی اینست که روزی سال یک هزار و دو صد و چهل و پنج هجری جناب نائب مختار مع ملازمان امتیاز دستور و آن هوسناک سراپا غرور جهت معاینه تماشای کنیسٹ (ق ۱۳۰ ب) به محل گورنر موصوف تشریف فرما شده بآئین روسای سابق مع گورنر مسطور بر یک کوچ مخملی جلوس فرمود و ملازمان همراهی بلحاظ مراتب خویش بر کرسیهای علیحده به نشستند، اما آن هوسناک که دود بی‌سود خیال همسری خداوند نعمت در دماغش می‌پیچید و صهبائے پندار آنا و لاغیری در کاسۂ سر بے‌مغز می جوشید هم‌جنب جناب نایب مختار بر همان کوچ مخملی به نشست و این گردن افرازی و سرکشی او باعث خواری و نگون‌ساری وی گردید یعنی همان وقت جیمس لشنگٹن بهادر سفیر خاص پسر گورنر مزبور دست آن باد فروش گرفته کشان کشان آورده برابر ما ملازمان بنشانید و گفت که جای صاحب این است ؎

بهر جای که شاخی سر برآرد
به خاک نیستی تیغش برآرد

پس گورنر مسطور روبروی جناب ممدوح برخاست و دانائی پسر خود بسیار آفرین خواند و بسا کلمات تحسین بر زبان راند و هنگامیکه آن بیمار مرض روحانی از عارضۂ علت جسمانی که چندی

به‌سبب آن خانه‌نشین گشته بود شفا یافته بآمد و رفت دربار فیض بار در نهاد جناب نائب مختار بزبان راجه اودی کرن باو پیام فرستاد که فتنهٔ خوابیدهٔ دولت‌سرای ما بیدار گشت و آتش فرومرده اشتعال گرفت الغرض جناب ممدوح همین سان (ق ۱۳۰ الف) تا مدتی نسبت بآن کجرو زشت‌خو جان عزیز خود را در رنج و تعب می‌گذاشت و به خاطر نازک خویش بار آزردگی صعب می‌برداشت آخر چون خان موصوف دید که سعی خود بجای نرسید و بجز هتک و ذلت چیزی همدست نگردید دام[1] گربزی و حیله‌گری گسترده و طریق تملق و چاپلوسی سپرده خواست که بذریعه مادر خود دل رنجیدهٔ جناب نائب مختار بدست آرد و گرد رنج و ملال از آئینهٔ خاطر مبارکش بردارد، سپس آنجناب کوه حلم و وقار نظر بر لجاج و خوشامدی وی با او صلح سمرقندی فرمود، و به خاطرداری و خوشنودی مادرش تصفیه ظاهری نمود، مخفی نماند که آغاز تسوید این اوراق در عهد گورنر سار فدرک آدم بهادر سال یک هزار و دو صد و پنجاه هجری صورت بسته در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری به اختتام پیوست. اما مدتی بعلت موانعی چند آن مخدرات دلفریب مشتاقان و شوق انگیز دل آرزومندان نقاب از

---

(۱) ای مکارد (مجیل را گویند)

رخ نکشادند و قدم به مجامع شایقان نه نهادند بعونه تعالی درین آوان فرخنده عنوان که بستم ذیحجة الحرام سال یک هزار و دو صد و پنجاه و سه هجری و عصر خجسته اثر گورنر لارڈ الفنسٹن بهادر خیرخواه انام است اگرچه بزیور ملاحظه ثانیه پیرایهٔ تبیّض و تکمیل پوشیدند - اما نظر بر معایب و مناقص سراپای خود دیده بر پشت خجالت دوخته از چشم بلند نظران معذرت نیوش و دیدهٔ تعمق نگهان خطاپوش چشم اصلاح و تزئین دارند ؎

بپوش گر بخطاے (ق ۱۳۱ ب) رسی وطعنه مزن

که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

گویند که گورنر موصوف در فراست و درایت و نیک طینتی و رحم دلی و بذل توجهات و انجاح حاجات و پاس اعزاز و اکرام مردم این نواح و دادرسی و غمخواری رعایا و برایای این ملک و غور رسی و حق شناسی حال هریک و امتیاز نالش حق و باطل هرکس مثل گورنر هانربل سار ٹامس منرو بهادر مشهور و معروف بین الناس مدراس و زبان زد خلایق اطراف و اکناف گردیده چنانچه ترحم و غمخواری آن حاکم ذی مروت و فتوت در حادثه که بعلت آتش گرفتن باروت خانه دوسه کس سوخته شربت مرگ چشیدند و سه چهار کس داغ خورده رخت هستی ازان بسلامت کشیدند معاینه کرده شد و

تفصیلش این که هرگاه سال مذکور پرنس آف ارنج بهادر شاهزادهٔ هالینڈ وارد این جا گردید آن فیض گستر والاهمت نظر بر اعزاز و تکریم وی به ترتیب کنسٹ متوجه گردیده به طیاری باروت مبلغ خطیر حکم نمود - مهتمان این کارکمر سعی بر میان جان بسته اکثری ازان طیار ساخته بودندکه قضا را آتشی دران افتاد و چیزی ازان مع چند کس سوخته و هلاک گردانید پس آن شفقت و مرحمت فرمای حال خلایق ازین حادثهٔ مکروه داغ افسوس و اندوه بدل نشانید و غم تلف زر کثیر بخاطر نیاورده باوجود انتظام و آرایش کنسٹ رو از حکم برافروختن بقیه باروت بگردانید الحق در دل کسی که شفقت و مهربانی و رحم و عنایت جاودانی گرفته باشد (ق ۱۳۲ الف) ازوی جز غمخواری و نفع رسانی بسایر ناس از هر قوم که باشند بظهور نمی آید و همچنین کس سزاوار حکم رانی و جهان باقی است و لایق رعیت پروری و کشورستانی ؎

خنک آن که آسایش مرد و زن
گزینند بر آسایش خویشتن

نکردند رغبت هنر پروران
به شادی خویش از غم دیگران

کرا جاودان ماندن امید ماند
چوکس را نه بینی که جاوید ماند

بدین پنج روزی اقامت مناز
بیندیش و تدبیر رفتن بساز

کرا سیم و زر ماند و گنج و مال
پس ازوی به چندی شود پائمال

کس از من سیه نامه تردید نیست
که هیچم فعال پسندیده نیست

جزین کاعتمادم بیاری تست
امیدم بامرزگاری تست

بضاعت نیاوردم الا اُمید
خدا یا زعفوم مکن نا اُمید

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد علیه السلام

This book is based on a single paper manuscript described under D. No. 530 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 114 pages with 20 lines on a page and is written in:Persian script.

Janab Moulvi Syed Hamza Husain Omari, Munshi-e-Fazil, has to be thanked for the work done by him by way of correcting the proof.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in round brackets. When different readings are found, they have been given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are, experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have Co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

T. CHANDRASEKHARAN,
CURATOR,
Govt. Oriental Manuscripts Library.

Madras,
21st February 1961.

Tamil	—	34
Sanskrit	—	23
Telugu	—	20
Malayalam	—	20
Kannada	—	14
Persian	—	8
Arabic	—	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows :

Tamil	—	12
Sanskrit	—	10
Telugu	—	5
Marathi	—	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar has published under this series three Tamil works

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil	|	12
Sanskrit	—	18
Telugu	—	7
Malayalam	—	9
Kannada	—	7
Marathi	—	2
Persian	—	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that is edited by the Curator himself.

PERSIAN.

8. Tarikh-i-Hafeezullakhani.
9. Bahare-i-Azamzahe.
10. Sawanihat-i-Mumtaz.

SANSKRIT

11. Nyayaratna Dipavali.
12. Nyayasara.
13. Stotrarnavam.
14. Brahmasiddhi.

CATALOGUES.

15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
16. do. do. do. 13.
17. Descriptive catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian Language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. The following number of manuscripts published in different languages till now is given below:—

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government of Madras in G. O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 have sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

1. Tanippadarrirattu.
2. Keraladesa Varalaru.
3. Kattabomman Varalaru.
4. Kalambakakkottu.
5. Uttara Ramayana Natakam.
6. Yapparumkalam.
7. Palamolittirattu.

Of these the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55, 56, 67, 68, 69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522-E6/60-9 Education dated 30-12-60 and in G. O. No. 2749 Education dated 31—12–'60 the publication of the following manuscripts.

TAMIL.

1. Sivapuranaditottiramanjari.
2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham
3. Vetalakkathai.
4. Homer's Iliad.
5. Saptarishi Nadi - Kanya Lagnam.
6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaigal.
7. Divya Prabanda Akaradi

INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the Library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, four manuscripts, three from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in the respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

PRINTED AT KITAB GHAR PRESS,
MELVISHARAM.

TARIKH - E - HAFIZULLAH KHANI

EDITED BY :

Syed Muhammed Fazlullah Sahib, M.A., L.T.,

Principal, Government Arts College, Ootacamund.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY,
MADRAS.

1961.

Price Rs. 12.00

GOVERNMENT OF MADRAS

MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority
of
The Government of Madras

GENERAL EDITOR :
SRI T. CHANDRASEKHARAN,
M.A., L.T.,

*Curator, Government Oriental
Manuscripts Library, Madras.*

No. CLXXV

تاریخ حفیظ اللہ خانی

With the compliments of the Government Oriental Manuscripts Library, Madras..5.

This Publication is being sent with reference to the Government of India, Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs Scheme for the critical Editions of Rare manuscripts.

Reference may be made in this connection to Ministry of Scientific Research and cultural Affairs letter No.F.18-22/61-C2 dated the 13th June, 1961 to all State Governments and Institutions.